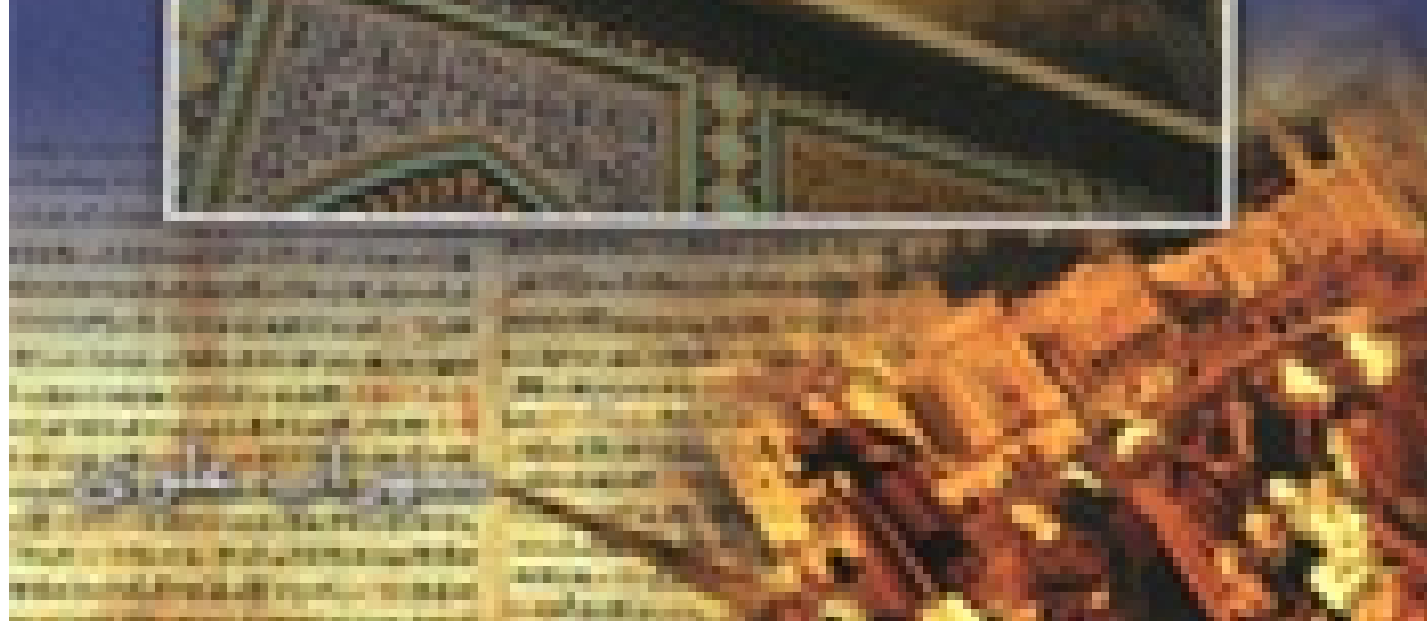
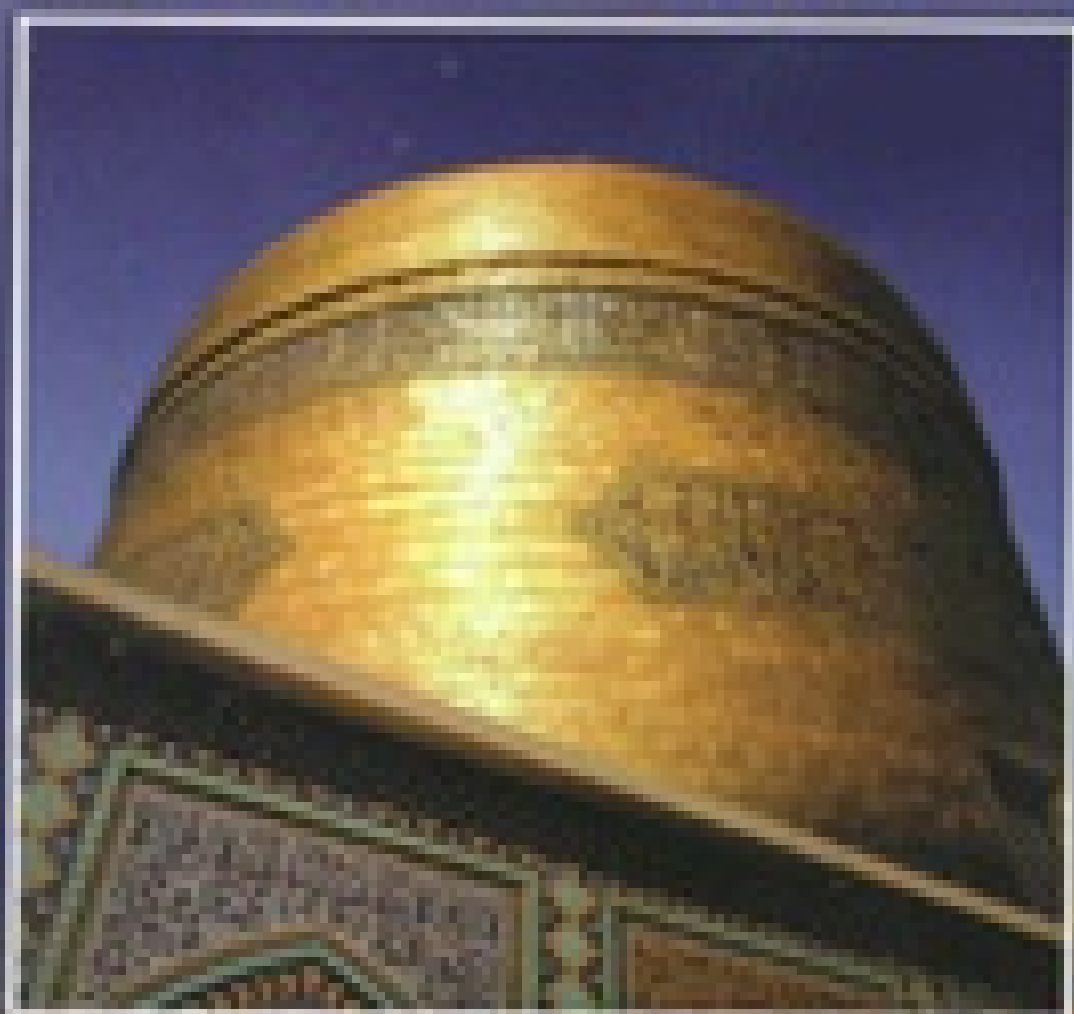


امام رضا علیه السلام

در رزم گاه ادیان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان

نویسنده:

سهراب علوی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	امام رضا علیه السلام در رزم گاه ادیان
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست
۱۵	پیش گفتار
۲۳	بخش اول: مروری بر زندگی نامه ی امام رضا علیه السلام
۳۱	بخش دوم: امام رضا علیه السلام، مأمون، ولایتعهدی
۳۱	اشاره
۳۳	اشاره
۳۴	طرح سؤال
۳۶	تأملی بر چرایی واگذاری ولایتعهدی از سوی مأمون
۴۷	تأملی بر چرایی ماندگاری مأمون در مرو
۵۷	شرق، رزم گاه ادیان
۵۷	اشاره
۶۱	(۱) زرتشتی گری
۶۴	(۲) مسیحیت
۶۷	(۳) یهودیان
۶۸	(۴) مانویان
۷۱	(۵) مزدکیان
۷۴	(۶) بودائیان
۷۵	(۷) ادیان ابتدایی
۷۶	(۸) ادیان هندی
۷۶	(۹) فرق اسلامی

۷۶	قسمت اول
۸۱	«امام رضا علیه السلام در رزم گاه ادیان»
۸۴	قسمت دوم
۹۳	تأملی برچرایی پذیرش ولایتعهدی مأمون توسط امام رضا علیه السلام
۹۷	فرجام
۱۰۲	بخش سوم: امام شناسی در کلام حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام
۱۰۲	اشاره
۱۰۳	درآمد
۱۰۴	خطبه ی امام رضا علیه السلام به زبان عربی
۱۱۱	خطبه ی امام رضا علیه السلام به زبان فارسی
۱۲۲	فهرست منابع
۱۳۴	منشورات مسجد جمکران
۱۳۸	انتشارات مسجد مقدس جمکران
۱۳۹	درباره مرکز

امام رضا علیه السلام در رزم گاه ادیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : علوی سهراب ۱۳۴۶ -

عنوان و نام پدیدآور : امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران) ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ۱۲۵ص.

شابک : ۴۰۰۰ریال ۹۶۴-۶۷۰۵-۶۱-۸؛ ۱۰۰۰۰ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۶۷۰۵-۶۱-۶

یادداشت : چاپ دوم : تابستان ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه ص [۱۱۴] - ۱۱۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق -- سرگذشتنامه

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق -- ولایتعهدی

شناسه افزوده : مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران رده بندی کنگره : DS۳۵/۶۳/ع/۱۷۷ الف ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۹۵۶/۰۱۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۲۴۰۲۸

ص: ۱

اشاره

سرشناسه : علوی سهراب ۱۳۴۶ -

عنوان و نام پدیدآور : امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران ۱۳۷۹).

مشخصات ظاهری : ۱۲۵ص.

شابک : ۴۰۰۰ ریال ۹۶۴-۶۷۰۵-۶۱-۸ ؛ ۱۰۰۰۰ ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۶۷۰۵-۶۱-۶

یادداشت : چاپ دوم : تابستان ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه ص [۱۱۴] - ۱۱۷ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق -- سرگذشتنامه

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق -- ولایتعهدی

شناسه افزوده : مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران رده بندی کنگره : DS۳۵/۶۳/ع ۱۷۷ الف ۸ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۹۵۶/۰۱۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۲۸-۲۴۰

ص: ۳

فہرست

تصویر

فهرست

۷	پیش‌گفتار
۱۵	بخش اول - مروری بر زندگی نامه‌ی امام رضا <small>علیه‌السلام</small>
۱۷	مروری بر زندگی نامه‌ی امام رضا ۷
۲۳	بخش دوم - امام رضا <small>علیه‌السلام</small> ، مأمون، ولایتعهدی
۲۵	امام رضا <small>علیه‌السلام</small> ، مأمون، ولایتعهدی
۲۶	طرح سؤال
۲۸	تأملی بر چرایی واگذاری ولایتعهدی از سوی مأمون
۳۹	تأملی بر چرایی ماندگاری مأمون در مرو
۴۹	شرق، رزم‌گاه ادیان
۵۳	زرتشتی‌گری
۵۶	مسیحیت
۵۹	یهودیان
۶۰	مانویان
۶۳	مزدکیان
۶۶	بودائیان
۶۷	ادیان ابتدایی

۶ امام رضا علیه السلام در رزم گاه ادیان

۶۸	ادیان هندی
۶۸	فرق اسلامی
۷۳	امام رضا <small>علیه السلام</small> در رزم گاه ادیان
۸۵	تأقلمی بر چرایی پذیرش ولایتعهدی مأمون توسط امام رضا <small>علیه السلام</small>
۸۹	فرجام
۹۳	بخش سوم - امام شناسی در کلام حضرت علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small>
۹۵	امام شناسی در کلام حضرت علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small>
۹۵	درآمد
۹۶	خطبه‌ی امام رضا <small>علیه السلام</small> به زبان عربی
۱۰۳	خطبه‌ی امام رضا <small>علیه السلام</small> به زبان فارسی
۱۱۴	فهرست منابع
۱۱۸	نمایه‌ها
۱۱۸	«فهرست اشخاص»
۱۲۲	«فهرست اماکن»
۱۲۳	«فهرست فرق، باورها، ادیان و سلسله‌ها»

«یا ابا صالح المهدی ادرکنا»

در کنکاش برای کشفِ زوایای پنهان مانده‌ی رخدادِ ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، آن چه بس دل آزار می‌نماید، همان کاستی‌هایی است که بر جای جای سَنَتِ تاریخ‌نگاری کهن، سایه انداخته؛ سَنَتی که هیچ دخلی به بحث انتقادی یا گزارش موبه موی چگونگی و زمانِ رویدادها نداشته؛ بلکه، بیش تر دل بسته‌ی نقلِ داستان‌های خیال‌انگیز یا غرورآفرین، بوده است.

به سخن دیگر، گذشتگانِ ما تاریخ را در زمره‌ی علوم ادبی - یا حتّی تَفَنّی - می‌دیدند، نه دانشی که به دنبالِ نقل عینی حوادث یا تحلیل منطقِ حاکم بر آن‌ها باشد. در نتیجه، جزئیات زندگانی امام رضا علیه السلام، هم چون بسیاری از حوادثِ روزگار، چنان پیچیده در هاله‌ی ابهام و ناشناخته مانده، که به عنوان مثال، هرگز نمی‌توان تاریخ دقیق تولّد و وفاتِ ایشان را با خاطر جمعی - و بدون هیچ گونه معارضی - تعیین کرد؛ یا به درستی دانست که ایام اقامت ایشان در خراسان، چگونه سپری شده است.

ص: ۷

در واقع، برای پیشینیان ما، آن چه اهمیت داشت، این دست مسایل نبود، بلکه آنان - غالباً - دوستتر داشتند تا هر روایت تاریخی را دست مایه‌ی بیان نکته‌ای و تأدیبی کنند و در این کار، باکی از تحریف و تغییر آن چه امروز برای ما مهم است، نداشتند. نمونه‌های این رویکرد را می‌توان در بسیاری از روایات دوران اسلامی - و البته پیش از آن - ملاحظه کرد؛ که در خلال آن‌ها، چگونگی وقوع بسیاری از حوادث، یا زمان و مکان و اشخاص دخیل در ماجراها، از بیخ و بن، دگرگونه شده‌اند. شاهد مثال، ضربت خوردن امام علی علیه السلام است که در برخی منابع محل دقیق وقوع این فاجعه را، نه در محراب مسجد کوفه، که در آستانه‌ی در ورودی آن نقل کرده‌اند؛ و البته اگر آن روایت را بپذیریم که جای ضربت ابن ملجم، همان محل ضربت عمرو بن عبدود در جنگ احزاب بوده، این هم پرسشی منطقی است که چگونه فرق مبارک امام علیه السلام در هنگام سجده، ضربت تواند خورد؟ ...، این گونه، می‌توان دید که گرهی ناگشودنی بر کار افتاده؛ چه، از این دو روایت، لابد فقط یکی درست بوده و دیگری در نتیجه‌ی تحریفی پدیدار شده است.

اما صعوبت ناشی از شیوه‌ی تاریخ‌نگاری کهن، تنها به از قلم انداختن جزئیات یا درج رویدادهای غیرواقعی ختم نمی‌شود؛ و علاوه بر آن چه گذشت، خصومت‌های فرقه‌ای نیز دامن تاریخ را با خلق شخصیت‌های مجعول، آلوده‌اند. نمونه‌ی برجسته‌ی این فاجعه را در طرح نام «عبدالله بن سبا»، ببینید که علیرغم راست نیامدن

وجود چنین کسی با تمام معیارهای عقلی و نقلی، باز هم بسیاری از مورخان، به تأسی از روایان جاعل متعصب، همو را آغازگر و بنیادگذار تشیع خوانده اند.

هنرنمایی های روایان نیز مصیبت دیگری است، که گاه به سلیقه ی خود مطلبی را در لابه لای روایت ها گنجانده و گاه از اساس چیزی را جعل کرده اند. و تازه، بماند ذوق به خرج دادنِ ناسخان که در رونویسی کتب، با تغییر کلمه ای، معنایی را ویران ساخته یا با بی دقتی، مطلبی را محذوف گذاشته اند. نمونه های این امر در کتب حدیث فراوان است و از این رو، بسیار توان دید که مفسران حدیث، به اجبار یادآور می شوند که فلان شخص که نامش در متن حدیث آمده یا بهمان رویداد که در آن ذکر شده، بی اساس بوده و احتمال اشتباهی از "نساخ" یا "راوی" در کار افتاده است،... و دیگر، چه عجب از دشواری کار تشخیص سره از ناسره، که بسا گزارش ها و حدیث ها از آستین هم اینان، باژگونه بیرون آمده است.

دشواری دیگر، شناخت فرقه های بی شماری است که از دل تشیع و سایر گرایشات اسلامی برآمده اند. باورها و نیز اسامی اینان، بسیار گیج کننده اند و به دشواری می توان برخی از آنان را واقعی پنداشت. در واقع، می توان اندیشید که باورهای منتسب به بعضی از این فرقه ها، یا دست ساز مأموران ناآگاهی هستند که پیروان عامی و نادان شخصی کاریزماتیک را بازجویی کرده اند، یا دستاورد هنرنمایی نویسندگان انواع کتب فرق و نحل برای حجیم تر شدن نوشتارشان. از

طرف دیگر، در چگونگی وجه تسمیه ی برخی از این فرقه ها، اختلافی به پهنای راست تا دروغ وجود دارد. مثلاً فرقه ی مبارکیه را به مبارک نامی که غلام اسماعیل بن جعفر علیه السلام بوده و این فرقه را بنیان نهاده، منتسب می کنند و در عین حال، برخی "مبارک" را لقب همان اسماعیل دانسته و این امر را وجه تسمیه ی آن فرقه گرفته اند؛ و لاجرم پژوهنده درمی ماند که آیا این "مبارک غلام" وجود خارجی داشته یا نه؟ البته از این دست مطالب در آثار پیشینان فراوان است، نظیر فرقه هایی که برای خوارج برشمرده اند، که کسانی از میان اینان، «عجارده» را نقش آفرین اصلی در سیستان گفته اند و دیگرانی اصولاً بودن چنین فرقه ای را منکر شده اند.

به بحث زندگانی امام هشتم علیه السلام و ولایتعهدی بازگردیم،... بی بدیل بودن این رخداد در تاریخ اسلام، البته تأثیر ژرفی بر ادبیات شیعه نهاده؛ اما این تأثیر بیش از آن که صبغه ی اثبات داشته باشد، صورت انفعال بر خود گرفته است. در واقع، بیش تر دل مشغولی متکلم شیعی آن بوده تا امامش را از پیرایه ی هم کاری با خلیفه ی ظالم عباسی مبرا نشان دهد و این گرچه رویکردی به حق است، لیکن بسنده کردن به آن، سبب شده تا امامی نمایش داده شود که یک سره تسلیم گردش روزگار است و به نهیب تهدیدی، ولیعهد دولت عباسی می شود تا جان خویش از گزندها محفوظ دارد. افسوس که به این ترتیب، ظلمی ناگفتنی بر آستان حضرتش روا گشته و واقعیت در مذبح ساده انگاری ها قربانی شده است.

مقصود از این گفته را معلوم تر کنم: از آن هنگام که گفتمانِ مدّاحانه و نوحه گرایانه بر نگرشِ آگاهانه ی علمی غلبه یافت، ارجمندی کردار و کنش همه ی امامان، و از جمله امام رضا علیه السلام، ناشناخته باقی ماند؛ و فریاد از این نوحه گرانی که به هیچ روی وارث منقبت خوانانِ جان بر کف سده های پیشین نیستند؛ کسانی چون «خَلْبِ بَغْدَادِی»، که بی هراس در کوچه و بازارها مدح علی علیه السلام می گفتند و مزدی بیش از زخم دشنه ی ناصیبانِ متعصّب دریافت نمی کردند،...، اما مع الاسف، سنّتِ پرمایه ی اینان، در گذر ایام، از معنی تهی گشت؛ و دیگر، کم تر عالم و فرهیخته ای فرازِ منبرِ وعظ و منقبت گویی برای عامّه ی مردم را، در ترازِ شأنِ خود دید و لاجرم این منصب، بیش تر به کسانی رسید که وارث همان سنّتِ نقّالی کهن بودند.

از بی برکتی این چرخشِ تلخ بود که توده های مردم، نیوشای قصّه هایی شدند که اگرچه عنوانِ مدح داشت، اما به حقیقت قَمَدَح بود؛ چه، دیگر آن امام پرشکوه شان، یا غریبی بود ترسان، یا بیماری مدهوش. از آن پس برای مردم عادی، مهارتِ آن امامی که از کنج زندان، سازمان عظیم وکالت را در تمام جهان اسلامی می گرداند، فراموش شد؛ باریک بینی و ذکاوتِ یگانه ای که با معاویه پیمان صلح بست، به هیچ گرفته شد؛ رمزهای دعاها ی مشهور آن گرامی ترین، ناگشوده ماند؛ کانون عظیم علمی آن دو دُرّ جهانِ معرفت، بی مذاقه ای رها شد؛ قائم بی نظیر شیعی، به مرتبه ی اسطوره هایی چون کالکی و سوشیانت فروافتاد و...، و چه جای تعجّب، که موقع

خطیر امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نیز، چنان که بایسته است، سنجیده و شناخته گشت.

این گونه بوده که ضعف های شیوه ی تاریخ نگاری کهن، دست افزارِ نقّالان شد تا از آن همه حدیث و روایت، سست ترین ها را چنان آذین دهند که منش و تدبیر بی مانند امام رضا علیه السلام در مواجهه با دشوارترین توطئه ها، در لابه لای کتاب ها مکتوم بماند و در عوض، تنها و تنها، هراس از تیغِ آخته ی مأمون، سبب سازِ پذیرشِ ولایتعهدی گردد... وه، که را می گویند؟ همان جانِ گرامی که ذوالفقارِ علوی و علمِ جعفری، به میراث داشت؟!

باری، از تاریخ می گفتم و دشواری هایش؛ که بنّایانِ نابلد، از مختصر مصالح سالم آن، دیواری کژ فراز آورده اند؛ و عاقل کسی است که تن از پناه این دیوار به بیرون اندازد،... پس، در این نوشتار، کوششی رفته تا از غلبه ی اخباری گری و نوحه گری پرهیز شود، و در عوض، با نگاهی تاریخ مدار و تحلیلی، ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام کاوش گردد.

منابع، البته بی شمارند و بضاعت نگارنده، بی گمان تنگ مایه. با این وصف، تا هوش و حواسی برجا بود، همّتی شد تا از لابه لای انبوه روایت ها و گواهی ها، راهی به سوی واقعیت جسته شود؛ و در همه حال، نقد و چراجویی، بیش از نقل و تکرار، مراد بوده است. حاصل کار، بی گمان یک دست و مرتّب نیست؛ این به خامی نویسنده بازمی گردد که مع الأسف از آن گزیری نبود.

لازم به ذکر است که این نوشتار در سه بخش تدوین شده است: بخش اول، «مروری بر زندگی نامه ی امام رضا علیه السلام»، سیری کوتاه در دوران زندگی آن امام همام است؛ بخش دوم یا «امام رضا علیه السلام، مأمون، ولایتعهدی» به واریسی رویداد ولایتعهدی امام رضا علیه السلام اختصاص دارد و بخش سوم خطبه ای از حضرتش درباره ی شناخت مقام و موقعیت «امام» است. خواننده ی ارجمند را گوشزد می کنم که برگزینی خطبه ی مذکور به این دلیل بوده که هم از ورای آن شرایط دشوار دوران امامت حضرت رضا علیه السلام شناخته گردد و هم درکی از چگونگی و تراز استدلال های کسی که به لقب هایی چون «عمودالدین» و «عالم آل محمدصلی الله علیه وآله وسلم» وصف گشته، میسر شود.

رواست تا هم این جا، عمیق ترین سپاس گذاری هایم را به خاک پای ناشناخته مردی نثار کنم که این اثر را به تمامی مرهون او هستم و نیز: حق جویان مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، کتابخانه ی عمومی مسجد مقدس جمکران، کتابخانه ی تخصصی اسلام و ایران؛ و به ویژه آقایان: سید ابوالحسن نواب، قاسم جوادی، حمیدرضا شریعتمداری، رسول جعفریان و جواد سرکارپور، که وام دار ایشانم.

قم - سهراب علوی

زمستان ۱۳۷۹

ص: ۱۳

بخش اول: مروری بر زندگی نامه ی امام رضا علیه السلام

ص: ۱۵

درباره ی زمان ولادتِ امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام اختلاف شدیدی میانِ مورّخین وجود دارد: شیخ کلینی و شیخ مفید و ابن اثیر، ولادت حضرتش را در سال ۱۴۸ هجری قمری دانسته اند که این قول، بیش تر مورد قبول قرار گرفته است؛ با این وصف، هم چنان که طبیعتِ تاریخ نگاری کهن بوده، روایات و گزارشات در این مغشوش و متضادّند. مثلاً ابن شهر آشوب و محمد بن طلحه ی شافعی و ابن خلکان، تاریخ تولّد امام رضا علیه السلام را در سال ۱۵۳ هجری قمری نقل کرده و ملاحسین کاشفی سال ۱۴۱ هجری قمری را آورده است (۱).

به هر حال، از آن جا که مشهور است امام رضا علیه السلام هنگام وفات (= سال ۲۰۳)، پنجاه و پنج ساله بودند، همان روایت شیخ کلینی و شیخ مفید، معقول تر به نظر می رسد.

حضرت رضا علیه السلام در سال ۱۸۳ هجری و متعاقبِ شهادت پدرشان امام موسی کاظم علیه السلام بر مسند امامت و هدایتِ مردمان نشستند و این

ص: ۱۷

۱- ۱. درباره ی این تاریخ ها و نیز برای آگاهی از سایر گزارش ها، رک به «ناسخ التواریخ»: ج ۱، صص ۸ - ۹.

مقارن با حکومت جابرانه ی هارون الرّشید عبّاسی است که با شدّت و حدّتی بی نظیر، تیغ در میان شیعیان می نهاد و هرگونه ندای مخالفتی را سرکوبی می کرد. به عبارت دیگر، آغاز امامت حضرت رضا علیه السلام، دقیقاً مقارن با اوج دوران سلسله ی بنی عباس است؛ دورانی که به حقّ می توان از آن به عنوان "هزار و یک شب بغداد" یاد کرد. از سوی دیگر، باید دانست که هنگامه ی امامت حضرت رضا علیه السلام از جانبی دیگر هم بسیار بغرنج و حسّاس بوده، و آن بروز اختلافات شدید در میان امامیه است که پس از شهادت امام هفتم علیه السلام هریک به راهی رفتند و بیش تر اینان از پذیرش امامت حضرت رضا علیه السلام استنکاف ورزیدند(۱).

به این ترتیب، آشکار است که اعلام امامت حضرتش از همان ابتدا با چالش هایی جدّی در دو جبهه ی خارجی و داخلی مواجه گشت: در یک طرف، خلیفه ی جاه طلبی چون هارون الرّشید بود که به هیچ روی دعوت به امامت حضرت رضا علیه السلام را تاب نمی آورد و در طرف دیگر، شیعیانی که در خلال سال های طولانی حبس امام موسی کاظم علیه السلام، دچار تشّت آراء شده و یا به اسماعیلیه متمایل شده بودند، یا اساساً با اعتقاد به مهدی موعود بودن امام موسی کاظم علیه السلام، داعیه ی امامت حضرت رضا علیه السلام را بر نمی تافتند(۲).

ص: ۱۸

۱- ۲. برای آگاهی بیش تر از این امر، رک به بحث «تأمّلی بر چرایی واگذاری ولایتعهدی از سوی مأمون» که در ادامه خواهد آمد.

۲- ۳. برای آگاهی بیش تر رک به «همان».

در این شرایط دشوار، امام رضا علیه السلام با تظاهر به اشتغال به امور دنیوی، خویشتن را از بدخواهی هارون، در امان نگه داشتند(۱) و در جبهه ی مهمّ تر، یعنی هدایتِ مردمان، هوشیارانه به مباحثه با علماء و دانشورانِ گوناگون همّت کردند تا ضمن پاسخ گویی به شبهات، رجحانِ بی گفتگوی خویش را بر همگان هویدا سازند و توده های شیعی را از درغلتیدن به دامانِ نیرنگِ بازان و فرقه های بی پایان، محفوظ دارند.

این گونه، با همّت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام مدینه النبی به کانون علمی در خور اهمّیتی مبدّل شد و چنان افتاد که بسیاری از علماء و پژوهندگان، با عزیمت به آن شهر، پاسخ به پرسش های علمی و دینی خویش را از امام رضا علیه السلام خواستار می شدند و دیگرانی هم با مکاتبه، از حضرتش کسب فیض می نمودند. امّا باید دانست که دامنه ی این کارکردِ امام رضا علیه السلام تنها به مدینه منحصر نبود، چرا که ایشان اندکی پس از شهادت پدرشان، در سفری به کوفه و بصره، به مناظره های دامنه داری با علمای ادیان دیگر و متکلمین مسلمان هم پرداختند(۲).

در نتیجه، شاکله ی اصلی دوران امامت حضرت رضا علیه السلام، دو چیز بوده است: یکی تقیّه در مقابل خلیفه ی جابر عبّاسی و دیگری اهتمام به ترویج دین و رفع شبهات.

ص: ۱۹

۱-۴. درین باره رکّ به «بحارالانوار»: ج ۴۹، صص ۱۱۴.

۲-۵. رکّ به «بحارالانوار»: ج ۴۹، ص ۷۳.

نقطه ی عطف دوران زندگی و امامت حضرت رضا علیه السلام، منطبق بر بزرگترین تحوّل در حکومت آل عبّاس است: هارون الرّشید در سال ۱۹۳ هجری قمری بمرد و دوران طلایی حکومت بنی عباس با او به گور رفت. در خلال پنج سال جنگ و برادرکشی میان امین و مأمون، امام رضا علیه السلام فراغتی - قابل قیاس با دوره ی امام محمّد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام - برای نشر علوم دینی یافتند و با تلاشی پیگیر به استحکام مبانی نظری تشیع همّت گماشتند. لیکن با استقرار قطعی مأمون در سال ۱۹۸ هجری، و نیرنگ های خاصّ او، شرایطی خاصّ پدیدار گشت که درک آن، محتاج دقّت و تتبع فراوان است.

این مأمون، پس از به قتل آوردن امین، تا سال ها از مراجعت به مرکز خلافت - یعنی بغداد - پرهیز کرد و «مرو» را تخت گاه خود قرار داد. او در سال ۲۰۰ هجری در اقدامی بی نظیر و شگرف، امام رضا علیه السلام را به «مرو» فراخواند و نخست خلافت و سپس ولایتعهدی را به ایشان تکلیف کرد.

شکی نیست که چنین اقدامی از هر حیث، پرسش برانگیز است و در هر صورت می رساند که خلیفه ی تازه، سیاستی نوین را ساز کرده بوده است. در واقع، انگیزه ی اصلی مأمون از ولیعهد کردن امام رضا علیه السلام چنان پیچیده در ابهام و تردید است که در خلال صدها سال، بسیاری از نویسندگان در حلّ معمای آن کوشیده اند و کتب یا مقالات متعددی درباره ی آن نگاشته اند... به هر تقدیر، اقامت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در مرو، دو یا سه سالی طول کشید و حضرتش در

هنگامی که به اتفاق مأمون عازم بغداد بودند، در قریه ی طوس به جوار رفیقِ اعلیٰ پرکشیدند.

جای تعجب نیست که چگونگی درگذشت امام رضا علیه السلام نیز هم چون واقعه ی ولایتعهدی، در پرده ی ابهام باشد؛ چرا که برخی از مورّخین در نتیجه ی تظاهر مأمون به ارج نهادن بر امام علیه السلام، بر این گمانه دل بسته اند که بسا امام رضا علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا رحلت کرده باشند یا این که زهر دادن به ایشان را جماعتی از بنی عباس - بی اذن مأمون - انجام داده باشند و... الخ (۱). این همه در حالی است که تغییر ناگهانی رفتار مأمون، پس از شهادت امام رضا علیه السلام و اقدامات خشن او در سرکوبی علویان، جملگی نشان گر آلوده بودن دست شخص او در این فاجعه است؛ اما گسترش دامنه ی فضای وهم آلود و توطئه آمیزی که مأمون در ایجاد آن تبخّر داشت، در کنار سنت تاریخی نگاری غیرمستند و نیز رویکرد منفعلانه ی متکلم شیعی، همه و همه، چنان شرایطی را پدید آورده اند که برخی از درک رابطه ی دقیق میان کشته شدن فضل بن سهل در سرخس و شهادت امام رضا علیه السلام در طوس، آن هم در هنگام عزیمت مأمون به مرکز خلافت عباسی، عاجز مانده اند و یا به تحوّل شخصیتی مأمون از پس این حوادث نیز بی اعتنایی گذر کرده اند.

بنابراین، پژوهنده برای کشف واقعیات ناگزیر است که با نگاهی

ص: ۲۱

۱-۶. درباره ی نظرات گوناگون راجع به شهادت یا مرگ امام رضا علیه السلام، رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام {ع}»: صص ۲۰۲ - ۲۱۶.

عمیق تر به مجموعه ی رویدادهای زندگانی امام رضا علیه السلام بپردازد و فارغ از هرگونه پیش داوری، درک رابطه های میان وقایع را وجهه ی همت خویش قرار دهد.

ص: ۲۲

بخش دوم: امام رضا عليه السلام، مأمون، ولايتعهدی

اشاره

ص: ۲۳

در این بخش، سیر آن است تا رویداد ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام از زاویه ای نوین بررسی و کاوش گردد. به واقع راقم این سطور بی گمان است که در درک این رخداد بی بدیل کاستی های مهمی افتاده و نگرشی کاملاً انفعالی و غیرتاریخی، بر واقعیت ها پرده ای ضخیم انداخته است. نکته ی قابل ذکر این که راقم این سطور کوشش کرده تا با نگاهی تازه به احادیث و روایات بنگرد؛ نگاهی که مبتنی بر واریسی یک میراث تاریخی کهن است، نه از موضع ردّ یا قبول سلسله ی اسناد و امثالهم. به عبارت بهتر، در این چشم انداز نوین، احادیث اسلامی و شیعی، مجموعه ای گرانقدر از عناصر تاریخی را در بر دارند که فارغ از تعیین صحّت یا سقم آن ها به روش سنتی، نمایان گر برهه ای حسّاس از تاریخ اجتماعی جامعه ی اسلامی هستند.

در حقیقت، مجموعه ی احادیث، می توانند تاریخ نگار را در درک شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جوامع پیشین امداد رسانند،... و چه به جاست که همینجا از بینش وسیع شخصیتی چون علامه مجلسی که به گردآوری مجموعه ی عظیم بحارالانوار دست زد،

تمجید شود؛ چه، با این کار، مایه های ارجمندی که به کار "تاریخ" می آیند، پیش روی ماست.

طرح سؤال

در پگاه قرن سوم هجری، الامام الزّئوف حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام، روضه ی منوره را در مدینه‌التّبی برای همیشه و با وداعی بس حزین (۱)، به قصد «مرو» در منتهی الیه شمال شرقِ امپراطوری بنی عباس، ترک کردند.

مأمون هفتمین و هوشمندترین خلیفه ی عبّاسی (۲)، به دنبالِ اصرار و ابرامی عجیب، امام علیه السلام را به آن جا فراخوانده بود تا حکومت را به ایشان بسپارد. او داعیه داشت که در هنگامه ی نبرد با برادرش امین،

ص: ۲۶

۱-۷. به گواهی روایات، امام رضا علیه السلام در هنگام سفر خراسان، آشکارا از شهادت خود در فرجام آن، خبر داده و به نزدیکان و دستداران خاطر نشان کرده بودند که عازم سفری بی بازگشت هستند؛ برای آگاهی بیش تر، رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، صص ۱۱۶ - ۱۲۰.

۲-۸. بی تردید مأمون هوشمندترین خلیفه عبّاسی بود؛ از امام علی بن ابیطالب علیهما السلام منقول است که در یک پیشگویی راجع به عبّاسیان فرموده اند: «سابعهم اعلمهم» {«بحارالانوار»: ج ۴۱، ص {۳۲۳}}. نخستین مرّبی او، جعفر بن یحیی برمکی بود و سپس فضل بن سهل آموزشش را برعهده گرفت که بعدها به وزارت هم رسید. زندگانی مأمون، برخلاف برادرش امین - که هم از جانب پدر و هم از سوی مادر، "عبّاسی" بود - در تنعم و شادخواری نمی گذشت، او دل بستگی های فرهنگی وسیعی داشت و در مقایسه با امین و دیگر عبّاسیان، چهره ای بسیار تجدّدطلب و نیز متظاهر به زهد و دینداری را به نمایش می گذاشت. او به تقلید از نیاکان نخستینش، لقب امام بر خود نهاد و اظهار داشت که می خواهد قرآن و سنّت پیامبر را احیاء کند (رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: ص ۱۷۸ و نیز «زندگانی سیاسی هشتمین امام؛ حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام»: صص ۹۷ - {۹۹}).

برای نیل به سرپر قدرت، "نذر" کرده بود تا اگر ظفر یافت، خلافت را به شایسته ترین کس از آل ابی طالب واگذار کند(۱) و اینک اظهار بی گمانی می کرد که لایق تر از علی بن موسی الرضا علیهما السلام در آن خاندان - و نیز آل عباس - یافت نمی گردد(۲).

بی گمان این رخداد از هر نظر شگرف و حیرت آور است؛ زیرا نه چنان تکلیفی از سوی یک خلیفه ی عباسی، آن هم در چارچوب رفتارهای سیاسی زمانه، عادی می نمود و نه پذیرش یک امام علوی؛ که تا بود، حکومت بنی عباس، شیعیان و ائمه ی آنان را نابود می خواستند(۳) و اینان در جای خود، چه به تقیه و چه به مبارزه ی علنی، از هر گونه همکاری با آن ظالمین خون ریز پرهیز داشتند.

از این گذشته تر، میان خلع و قتل امین تا دعوت امام رضا علیه السلام به

ص: ۲۷

۱- ۹. درباره ی این داعیه ی مأمون و روایاتی که درباره ی چگونگی آن رسیده، رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، ص ۱۴۳ و ص ۱۴۵؛ نیز به اعیان الشیعه: ج ۴، بخش ۲، ص ۱۱۲؛ و نیز به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۴۳ - ۳۴۵؛ و به «ناسخ التواریخ»: ج ۱۱، صص ۲۰۳ - ۲۰۵.

۲- ۱۰. مأمون در گردهمایی بزرگ عباسیان در سال ۲۰۰ هجری قمری، خطاب به آنان گفت: «... من در فرزندان عباس و فرزندان علی رضی الله عنه جستجو کردم ولی هیچیک از آنان را با فضیلت تر، پارسا تر، متدین تر، شایسته تر و سزاوار تر به این امر از علی بن موسی الرضا ندیدم.» {نقل از «مروج الذهب»: ج ۳، ص ۴۴۱؛ نیز رک به «تاریخ طبری»: ج ۱۱، ص {۱۵۵}.
۳- ۱۱. گفتنی است که برخورد حکومت بنی عباس در مواجهه با شیعیان، چنان بی رحمانه بود که نهب و غارت امویان در مقایسه با آن، ناچیز می نمود! شاهدی که بر این معنی می توان آورد، نامه ی خوارزمی به اهالی نیشابور است؛ رک به «رسائل خوارزمی»: صص ۱۶۴ - ۱۶۵.

مرو، بیش از سه سالی فاصله افتاده بود(۱) و البته این پرسشی به جا می نماید که به چه دلیلی مأمون پس از گذشت این همه مدّت، تازه ادای نذرش را به خاطر آورد؟... آشکار است که داعیه ی نذر و عهد مأمون، با شواهد عقلی و تاریخی، هم خوانی ندارد؛ پس، لاجرم این پرسش پیش می آید که مقصد اصلی او در این کار چه بوده است؟

تأملی بر چرایی واگذاری ولایتعهدی از سوی مأمون

در بیان دلایل اقدام مأمون، بیش از همه، بر این نکته تأکید شده که او به جهت دل خوش کردن علویان، به امام رضا علیه السلام، منصب ولایتعهدی داد تا شور و جنبش آنان را تسکین بخشد و قیام های آنان را پایان دهد(۲). طرفداران این نظریه، گاه به خیزش دامنه دار ابو

ص: ۲۸

۱- ۱۲. هارون در سال ۱۹۳ هجری مرد. از این زمان، چندسالی میان مأمون و امین بر سیر حکومت کشمکش بود تا عاقبت با کشته شدن امین در محرم سال ۱۹۸ خلافت مأمون بلامنازع گشت. تاریخ ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، رمضان سال ۲۰۱ است. درباره ی این تاریخ ها، رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: صص ۱۷۵ - ۱۷۹.

۲- ۱۳. از جمله مرحوم مغفور شیخ عباس قمی، دلیل راهی شدن حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به سفر خراسان را چنین نقل کرده است: «مخفی نماند: آنچه از روایات ظاهر میشود آنست که مأمون چون مستقر بر خلافت گشت و فرمانش در اطراف عالم نافذ گردید و ایالت عراق را بحسن بن سهل تفویض کرد و خود در بلده مرو اقامت نمود و در اطراف ممالک حجاز و یمن غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافته بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشتند چون خبر در مرو بسمع مأمون رسید با فضل بن سهل ذوالریاستین که وزیر و مشیر او بود مشورت نمود بعد از تدبیر و اندیشه بسیار رأی مأمون بر آن قرار گرفت که حضرت رضا علیه السلام را از مدینه طلب نماید و او را ولیعهد خود گرداند تا آنکه سایر سادات بقدم اطاعت پیش آیند و دندان طمع از خلافت بردارند پس رجاء بن ابی ضحاک را با بعضی از مخصوصان خود بخدمت آنحضرت فرستاد بسوی مدینه که آنجناب را بسفر خراسان ترغیب نمایند چون ایشان بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت در اول امتناع بسیار نمود چون مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آن سفر محنت اثر را بجبر اختیار نمود.» (به نقل از «منتهی الآمال»: ص {۸۸۹}. هم چنین رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام علیه السلام»: ص ۱۴۰، که طی آن نظر مشابهی ابراز شده است.

السرایا(۱) اشاره می کنند که ارکان حکومت بنی عباس را سخت به لرزه انداخته بود(۲) و گاه عصیان های مداوم علویان، در مناطقی چون مکه (=محمد بن جعفر علیه السلام، مشهور به دیباج) یا یمن (=ابراهیم بن موسی علیه السلام) را شاهد می آورند(۳). با این وصف ابهام ها و اشکال ها بر این گمانه، چندان فراوان است که نمی توان به اتکای آن، با خاطری مجموع واقعه ی ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را تحلیل کرد؛ زیرا:

(۱) در چنان تفسیری از واقعه ی واگذاری ولایتعهدی، این پرسش بی پاسخ می ماند که چه حاجتی بود که مأمون، امام علیه السلام را با آن همه

ص: ۲۹

۱- ۱۴. ابوالسرایا، در سلك سرهنگان سپاه هرثمهبین اعین، سردار مأمون بود، که به اتفاق محمد بن ابراهیم طباطبا، از نوادگان امام حسن علیه السلام، خروج کرد؛ درباره ی قیام او رک به «تاریخ حبیب السیر»: صص ۲۵۳ - ۲۵۷ و نیز به «تاریخ فخری»: ص ۳۰۵.

۲- ۱۵. از جمله، باید به نویسندگان تاریخ «اسلام کمبریج» اشاره کرد که بر همین عقیده بوده و جنبش ابوالسرایا در کوفه را در ترغیب مأمون به واگذاری ولایتعهدی به امام رضا علیه السلام "سخت مؤثر" دانسته اند؛ درین باره رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: صص ۱۷۸ - ۱۷۹.

۳- ۱۶. از جمله رک به «زندگی سیاسی امام هشتم {ع}»: صص ۱۲۲ - ۱۲۳.

اصرار به «مرو» فرابخواند؟(۱) که اگر مأمون فقط در پی تبلیغ و فریب کاری می بود، می توانست به امام رضا علیه السلام در همان مدینه - و بی دعوت به مرو - خلافت را عرضه نماید و گوش مردمان را از تبلیغ نیک اندیشی هایش پُر کند؛ یا این که به تن خود به مدینه برود و کار را به امام علیه السلام واگذارد. یا این که شخصاً به سرزمین های عربی، که کانون آشوب ها شده بودند، عزیمت کند و امام علیه السلام را در همان جا ولیعهد گرداند، یا... الخ. به هر صورت، اگر هدف مأمون تنها تبلیغ و جوسازی می بود، واگذاری ولایتعهدی - آن هم با ترتیبی که عاقبت امام رضا علیه السلام پذیرفتند (۲) - نمی توانست هیچ دخلی به سفر خراسان، داشته باشد.

(۲) نکته ی مهم تر این که نمی توان اطمینان داشت عملکرد مأمون در عرضه ی خلافت - و سپس ولایتعهدی - به امام رضا علیه السلام، تأثیر چندانی بر مخالفت های علویان می داشته، زیرا پس از شهادت امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام انشعاب های بزرگی در میان علویان افتاده بود و عملاً شیعیانی که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را هشتمین پیشوا یا امام خود می دانستند، گروهی کم شمار

ص: ۳۰

۱- ۱۷. درباره ی اصرار و ابرام فراوان مأمون، رک به «الکافی»: ج ۲، ص ۴۰۷.

۲- ۱۸. می دانیم امام علیه السلام، عاقبت پذیرش ولایتعهدی را با این شرط مهم همراه کردند که هیچ گونه دخالتی در امور اجرایی حکومت و عزل یا نصب ها نداشته باشند: «أنی داخل فی ولایه عهد علی ان لا آمر و لا نهی و لا افتی و لا اقصی و لا اولی و لا اعزل و لا اغیر شیئاً ممّا هو قائم و تعین من ذالک کله» {رک به «الکافی»: ص {۴۸۶}.

در واقع، تا هنگامی که امام ششم علیه السلام در قید حیات بودند، گروه امامیه تشکلی قوی داشت و شمار زیدیان (۱) یا سایر فرق شیعی، در مقابل اینان چندان قابل اعتناء نبود؛ لیکن با فاجعه‌ی شهادت ایشان، در سال ۱۴۸ هجری قمری، اختلاف در میان امامیه افتاد و بخش عظیمی از آنان - تحت عناوینی چون «ناووسیّه» (۲)، «فطحیه» (۳)، «محمّدیه» (۴) و «سبعیه» (۵) - از پذیرش امامت حضرت موسی کاظم علیه السلام سرباز زدند. با این وصف، شکاف در صفوف امامیه، پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام، ابعاد بسیار وسیع تری یافت و چنان افتاد که شمار کثیری از آنان، از تمکین به امامت حضرت رضا علیه السلام

ص: ۳۱

-
- ۱- ۱۹. زیدیان فرقه‌ای از امامیه هستند که پس از امام سجّاد علیه السلام به جای امام محمّد باقر علیه السلام، به امامت زید بن علی بن الحسین علیهما السلام، مشهور به زید شهید، قایل شدند؛ رک به «فرهنگ فرق اسلامی»: ص ۲۱۴.
- ۲- ۲۰. ناووسیّه کسانی بودند که شهادت امام جعفر الصادق علیه السلام را منکر گشته، ایشان را قائم مهدی دانستند؛ رک به «ترجمه فرق الشیعیه ی نوبختی»: ص ۱۰۰. مؤلف الفرق بین الفرق، اینان را پیرو شخصی مجهول می‌داند که به ناووس در حوالی بصره منتسب بوده است؛ رک به «الفرق بین الفرق»: ص ۳۳.
- ۳- ۲۱. فطحیه معتقدین به امامت فرزند ارشد امام جعفر صادق علیه السلام، عبدالله افطح بودند؛ رک به «همان»: صص ۱۱۲ - ۱۱۳ و نیز به «الفرق بین الفرق»: ص ۳۴.
- ۴- ۲۲. محمّدیه را معتقدین به امامت محمد بن جعفر صادق علیه السلام گفته‌اند؛ رک به «همان»: صص ۱۱۱ - ۱۱۲.
- ۵- ۲۳. سبعیه یا هفت امامیان، اسماعیل بن جعفر صادق علیهما السلام - برادر امام موسی کاظم علیه السلام - را امام خود و قائم موعود شمردند. ینان معتقد بودند که مرگ اسماعیل بن جعفر علیهما السلام، نیرنگی بود که پدرش ساخته بود تا بدینوسیله او را از چشم مردمان پنهان کند و همو امام قائم است؛ درین باره رک به «ترجمه ی فرق الشیعیه ی نوبختی»: ص ۱۰۱.

سرباز زدند. فرقه های مهمی که این گونه برآمدند، چنین اند:

«واقفه»، که رحلت امام موسی کاظم علیه السلام را منکر شده، ایشان را امام حی و قائم گفتند (۱).

«بشیریّه»، که هم چون واقفه معتقد بودند امام موسی کاظم علیه السلام زنده و امام قائم است، لیکن شخصی به نام محمد بن بشیر را به عنوان جانشین خود برگزیده است (۲).

«مبارکیه»، که به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام قایل شده، او را زنده و مهدی قائم قلمداد کردند (۳).

گروه اخیر - به همراه سبعیه - در تاریخ «اسماعیلیه» هم نام گرفته اند

ص: ۳۲

۱- ۲۴. واقفه، معتقدان به قائم مهدی بودن امام موسی کاظم علیه السلام بودند. اینان را ممتوره هم گفته اند {رک به «فرق الشیعه نوبختی»: صص ۱۱۸ - {۱۱۹}. از جمله دلایل قابل توجهی که سبب پدیداری واقفه گشت، این بود که برخی از کارگزاران و وکلای امام هفتم علیه السلام - چون عثمان بن عیسی رواسی در مصر، علی بن ابی حمزه بطائی در کوفه - مقدار زیادی از وجوه سهم امام را به نفع خود مصرف کرده بودند و لذا برای آن که عذری در نپرداختن آن وجوه به امام رضا علیه السلام داشته باشند، رحلت امام موسی کاظم علیه السلام را منکر شده و گفتند که ایشان در پرده ی غیبت هستند (رک به «عیون اخبار الرضا»: صص ۲۲۵ - ۲۲۷، نیز به «تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)»: ص {۷۱}. اینان با امامت حضرت رضا علیه السلام موافقت نداشتند و در روایات، مناظراتی از آن ها با حضرتش ثبت شده است {درین باره رک به «الکافی»: ج ۳، صص ۱۶۵ - ۱۶۸ و صص ۲۱۷ - {۲۱۸}.

۲- ۲۵. رک به «نوبختی»: صص ۷۹ - ۸۴.

۳- ۲۶. نام مبارکیه از مبارک، غلام اسماعیل بن جعفر گرفته شده است. ظاهراً او با اعلام این که انتقال نصّ از برادر به برادر، فقط در مورد حسنین مجاز بوده، بنیان گزار این فرقه گشت {رک به «ترجمه فرق الشیعه ی نوبختی»: صص ۱۰۱ - {۱۰۲}؛ گفتنی است که در برخی از منابع، دلایل دیگری برای وجه تسمیه ی این فرقه آورده اند؛ رک به «زمینه فرهنگ مردم ایران»: ص ۳۱۷.

و به هیچ روی امامت امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و اعقاب ایشان را نپذیرفتند(۱). بنابراین، در آن هنگام که مأمون حضرت رضا علیه السلام را فراخواند، شمار علویانی که ایشان را امام واجب اطاعه ی خویش می شمردند، بسیار اندک بودند؛ و معلوم است که اقدام مأمون در ولیعهد قرار دادن امام رضا علیه السلام نمی توانسته در تسکین اکثریت علویان - به ویژه شاخه ی انقلابی آنان -، تأثیری داشته باشد و می توان گفت که اگر مأمون چنان نیتی می داشت، برگزیدن یکی از احفاد زید بن علی برای او بیش تر فایده می داشت.

(۳) برخلاف زیدیه و اسماعیلیه و بسیاری از دیگر فرق شیعی، معتقدان به امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در این هنگام

ص: ۳۳

۱- ۲۷. رک به «تاریخ اسماعیلیان»: صص نه و ده؛ نیز به مقاله ی همین نویسنده در «اسماعیلیه در تاریخ»: ص ۳۶. مشهور است که امام جعفر الصادق علیه السلام، نخست فرزند ارشد خود اسماعیل را به عنوان امام بعدی معرفی کردند، لیکن با فوت اسماعیل، حضرت موسی کاظم علیه السلام را به امامت نصب فرمودند. جمعی از شیعیان، این امر را برنتافتند و چنین اشکال کردند که انتقال نص امامت از برادر به برادر، تنها از امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام جایز بوده است. دیگرانی هم بودند که می گفتند، امام جعفر صادق علیه السلام، امامت موسی کاظم علیه السلام را به تقیه گفت تا اسماعیل و فرزندان وی که امامان درست بودند، از گزند حکام در امان بمانند. رک به «تاریخ سیاسی اسلام»: ج ۳، {۵۴۶}. به هر حال، سرآغاز نهضت اسماعیلیه را می توان در سرگذشت «ابی الخطاب» دید که در زمان امام جعفر صادق علیه السلام مدعی گشت که نماینده ی ایشان است. این ادعا شدیداً از سوی حضرت مردود اعلان شد و در نتیجه او توسط حاکم کوفه به قتل رسید. سپس پیروان ابوالخطاب بر گرد فرزند اسماعیل، محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام آمدند و او را امام قائم دانستند (درین باره رک به «تاریخ اسماعیلیان»: صص ۴۰ - {۴۱}. به هر حال مخالف اسماعیلیان با امام موسی کاظم علیه السلام تا به آن حد بوده که آنان را در شهادت حضرتش دخیل دانسته اند؛ درین باره رک به «الکافی»، ج ۱، صص ۴۸۵ - ۴۸۶.

میانه رو پیشه کرده و در مقابل حکومت جبار عباسی، به تقیّه و مماشات، روزگار می گذرانند؛ زیرا به فرمان صریح امامان، از شرکت در هرگونه قیامی تا ظهور مهدی موعود علیه السلام منع گشته بودند(۱). به این ترتیب، ولیعهد قراردادین امام رضا علیه السلام نمی توانست مستقیماً در آرام کردن علویان انقلابی - که البته اعتقاد و ارادت "خاص" به حضرتش نداشتند - نقشی ایفاء کرده باشد.

(۴) مطمئناً نمی توان پذیرفت که مأمون تشکّل مجدد شیعیان را تحت لوای حضرت رضا علیه السلام خواستار بوده یا کم ترین کاری در این جهت انجام داده باشد؛ برعکس، به نظر می رسد که او از واگذاری یا تحمیل ولایتعهدی، بروز اختلافات بیش تر و شدیدتر در میان علویان را هم امید می ورزیده است. این امر که با شواهد تاریخی نیز مطابقت دارد(۲)؛ بسیار معقول تر از آن نظریّه می نماید که خوش دل کردن تمام شیعیان را مقصد اصلی مأمون برشمرده است.

(۵) آشکار است که اصل انتصاب حضرت رضا علیه السلام به ولایتعهدی،

ص: ۳۴

۱- ۲۸. از جمله رک به «صحیفه سجّادیه»: صص ۲۷ - ۲۸.

۲- ۲۹. مؤلف تاریخ طبری نقل می کند که اهالی کوفه در پاسخ عباس بن موسی کاظم علیه السلام برادر امام رضا علیه السلام، که برای کسب بیعت برای مأمون و امام رضا علیه السلام به آن جانب رفته بود، چنین گفتند: «اگر برای مأمون دعوت می کنی و از پی او برای برادر خویش، ما به دعوت تو نیاز نداریم و اگر برای برادرت یا یکی از مردم خاندانت یا خودت دعوت می کنی، از تو می پذیریم» {رک به «تاریخ طبری»: صص {۵۶۶۶}. این گفته ها نشان دهنده ی اختلافات میان شیعیان، و نیز عدم فرمانبرداری برخی از آنان، از امام رضا علیه السلام است.

به معنی پذیرشِ علی حَقِّ آلِ علی و قبولِ اولی بودنِ آنان به امرِ خلافت می بود، که خود بر مخالفتِ علویان با حکومت بنی عباس لهیبی تازه می زد و خودبه خود، مشروعیت حکومت غاصبانه ی آنان را بیش از پیش زیر سؤال می بُرد؛ پس باید پرسید که چرا مأمون این مخاطره را پذیرفت؟

۶) هم چنین، معلوم است که انتصابِ امام علیه السلام، بر آتش مخالفت و کینه جویی آل عباس که امین - برادر مقتولِ مأمون را - به خلافت ارجح می دانستند، بسیار می افزود و خشم بسیاری از بزرگانِ خاندان بنی عباس را برمی انگیزد که اساساً منافع شان در گرو خلافت امین بود و مأمون را غاصب سریر خلافت قلمداد می کردند (۱)؛ پس چگونه خلیفه ی سیاس و هوشمندی چون مأمون، تن به چنین کاری داد و مقبولیت اندکش در میان عباسیان را، این گونه در خطر افکند؟ (۲) این نکته، آن جا اهمیت خود را نشان می دهد که به یاد آوریم اساساً بنی عباس با خلافت مأمون سرسازگاری نداشتند؛ به گونه ای که هارون الرشید نیز اعتراف می کرد که در انتخاب جانشین خود، بر سرِ دوراهی مانده است:

«اگر به فرزندم عبدالله [= مأمون] تمایل کنم، بنی هاشم [=

ص: ۳۵

۱- ۳۰. ک - درباره ی مخالفت بنی عباس با مأمون، رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: ص ۱۷۹؛ نیز به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۲۶ - ۳۲۷.

۲- ۳۱. درباره ی اقدامِ غلاتِ شیعه ی بنی عباس، در انکار مأمون و ولایتعهدی امام رضا علیه السلام رک به «تاریخ حبیب السیر»: جزء سوم از مجلد ۲، ص ۲۵۵.

بنی عباس] را به خشم خواهم آورد، و اگر خلافت را به دست محمد بسپارم از تباهی ای که بر سر ملت خواهد آورد، ایمن نیستم...» «اگر ام جعفر [= زبیده] نبود و بنی هاشم [= بنی عباس] نیز به او [= امین] راغب نبودند، بی شک عبدالله را مقدم می داشتیم» (۱)

به هر حال، یکی از علایم مخالفت بنی عباس با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام و خشم آنان بر مأمون را می توان در نصب «ابراهیم بن مهدی»، به خلافت در بغداد دید که بیش از یک رجل سیاسی، هنرمندی موسیقیدان بود (۲). هم چنین باید دانست که در «مرو» نیز بسیاری با ولایتعهدی امام علیه السلام مخالفت داشتند و انجام این امر را نتیجه ی نفوذ فضل بن سهل بر مأمون می دانستند (۳) و بالاخره این که، کسانی هم حاضر به بیعت نشدند، که از جمله ی آنان، اسامی سه تن ثبت شده

ص: ۳۶

۱- ۳۲. برای آگاهی بیش تر درین باره و نیز دلایل مخالفت آل عباس با مأمون، رک به «زندگانی سیاسی هشتمین امام {ع}»: صص ۱۰۲- ۱۰۳ و ۱۰۴- ۱۰ و صص ۱۱۱- ۱۱۲.

۲- ۳۳. ابراهیم بن مهدی - برادر هارون - از مادری به نام شیکله زاده شده بود. هارون علاقه ی او و خواهرش - علیه - را به فراگیری موسیقی ارج نهاد و چنان افتاد که این دو در فنون مختلف موسیقایی، سرآمد همگان شدند. امین که به خلافت رسید، این عموی مطرب را گرامی داشت و در سلک خواص خود در آورد... ابراهیم در محرم سال ۲۰۲ به خلافت برداشته شد، لیکن دوران خلافتش، چهارده روزی بیش تر دوام نیاورد و عاقبت هم مأمون او را بخشید {رک به «تاریخ طبری»: ت فارسی، ص {۵۶۶۲}. زندگی حرفه ای ابراهیم در نوازندگی، از این دوران به بعد آغاز گشت. او در رقابت با موسیقی دان سنت گرای به نام ابراهیم موصلی، نهضت رمانتسم را در موسیقی عرب بنیاد نهاد؛ برای آگاهی بیش تر از این موارد، رک به «تاریخ موسیقی خاور زمین»: صص ۲۲۶- ۲۲۸.

۳- ۳۴. رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام {ع}»: صص ۳۴۱- ۳۴۲.

است: عیسی جلودی، علی بن عمران و ابویونس (۱).

یکی دیگر از احتمالاتی که برای انگیزه‌ی مأمون آورده اند، این است که او می خواست با ولیعهد گردانیدن یکی از بنی فاطمه، برای خویش محبوبیت و مشروعیت دست و پا کند (۲)؛ لیکن به هر حال باید توجه داشت که همان اشکالات قبلی، کماکان بر این نظریه وارد است: نه سفر به مرو ربطی به ولایتعهدی دارد، و نه این که امام رضا علیه السلام بهترین گزینه برای منظور مأمون می بود. از طرفی، معلوم است که انتخاب هر شخصیتی از علویان به مقام ولایتعهدی، هم بر مخالفت بنی عباس با مأمون می افزود و هم مطالبات شیعیان را توسعه ای بیش از گذشته می بخشید (۳). به علاوه، اگر هدف مأمون جلب قلوب شیعیان برای ایجاد استحکام در حکومتش بوده، چرا او در هنگامه‌ی منازعات طولانی اش با امین (۱۹۳ تا ۱۹۸ هجری) و نیز سه سالی پس از آن، حربه‌ی مذکور را به کار نبرد؟

این گونه که گذشت، می توان با اطمینان گفت که نظریه‌ی تسکین علویان - یا کسب وجهه ای مقبول - از طریق ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام، از هر حیث قابل اشکال است و باید گفت که بی گمان در پس

ص: ۳۷

۱- ۳۵. رک به «همان»: ص ۳۳۸. هم چنین در برخی منابع، از مخالفت برخی از سران عباسی در موسم حج سال ۲۰۱ هجری یاد شده است؛ رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، ص ۳۲۲.

۲- ۳۶. درباره‌ی این نظریه، رک به «تاریخ تشیع در ایران»: ج ۱، ص ۲۱۹.

۳- ۳۷. به علاوه، اگر واقعاً مقصد مأمون در این کار، کسب محبوبیت بوده، چگونه است که او پس از شهادت امام رضا علیه السلام، بی هیچ پروایی، تیغ در میان شیعیان نهاد و جمع کثیری از ایشان را از میان برداشت؟

پرده ی این رخداد، نکته ی دیگری نقش آفرین اصلی بوده است.

این نکته چیست؟ در پاسخ، می توان دو فرض را محتمل دانست: یکی این که او واقعاً هواخواه امام علیه السلام بوده و می خواسته حکومت را به صاحبان واقعی اش بازگرداند - یا نذرش را ادا کند - و دیگر این که او در ورای این مخاطره، اهدافی از پیش سنجیده شده ای - بیش از تسکین علویان انقلابی و در جهت تحکیم موقعیت خویش - داشته است.

فرض اول با عملکرد مأمون در شهید کردن امام علیه السلام و اقدامات بعدی او در سرکوبی سفاکانه ی شیعیان در تضاد است، زیرا چنان که می دانیم او پس از شهادت امام رضا علیه السلام، دست در خون هفت تن از برادران امام علیه السلام نیز بیالود و در کار خصومت با شیعیان چندان پیش رفت که به عامل خود در مصر نوشت که "منبرها را شستشو دهند زیرا پیش تر بر فرازشان نام امام رضا علیه السلام در خطبه ها برده شده بود"^(۱). هم چنین، او پس از استقرار در بغداد، پرچم سبز را - که نشان علویان بود - برانداخت^(۲) و "دستور داد تا از ورود تمام اعقاب حضرت علی بن ابیطالب علیهما السلام به کاخ او ممانعت شود"^(۳)... اما فرض دوم: به راستی

ص: ۳۸

۱- ۳۸. درین باره رک به «زندگانی سیاسی هشتمین امام {ع}»: ص ۲۱۱.

۲- ۳۹. درین باره و برای آگاهی از نقش زینب بنت سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس در این امر، رک به «تاریخ فخری»:

صص ۳۰۳ - ۳۰۴. هم چنین رک به «زندگی سیاسی امام هشتم {ع}»: صص ۱۳۴ - ۱۳۵.

۳- ۴۰. درین باره رک به «تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم {عج}»: صص ۷۷ - ۷۸.

مأمون از فراخوانی امام علیه السلام به «مرو» چه حاجت و مقصدی را دنبال می کرده است؟ آیا در این میانه، دلایل ماندگاری مأمون در «مرو» می تواند راهگشا باشد؟

تأملی بر چرایی ماندگاری مأمون در مرو

گمان بسیاری این است که چون مأمون از مادری ایرانی زاده شده بود، اقامت در ایران را ترجیح می داد(۱). لیکن این گفته، دلیلی برای نرفتن او به بغداد یا دل سپردنش به خراسان نمی تواند باشد؛ زیرا:

اولاً: کنش های خلیفه ی بسیار هوشمند و سیاسی چون مأمون را نمی توان و نباید در چارچوب عواطف و احساسات سطحی تحلیل کرد.

ثانیاً: مادر مأمون هیچ گاه مایه ی افتخار او نبوده که سبب دل سپردن او به ایران گردد؛ زیرا «مراجل» - مادر مأمون - کنیزی زشت رو و بی مقدار بود که در آشپزخانه هارون الرشید خدمت می کرد و همواره در هجو مأمون از او یاد می شد(۲).

ثالثاً: می دانیم که مأمون پس از چند سال کم شمار اقامت در «مرو»،

ص: ۳۹

۱- ۴۱. درباره ی این نظریه، از جمله رک به «ایران در نخستین قرون اسلامی»: ج ۱، ص ۹۳.

۲- ۴۲. امین در هجونامه های خود، بارها و بارها کنیز بودن مادر مأمون را به رخ او می کشید و با تمسخر از او یاد می کرد؛ درین باره رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام»: صص ۱۰۴ - ۱۰۵. مشهور است که چون هارون الرشید بازی نرد را به زبیده باخت، از جانب او مجبور شد با زشت روترین کنیز آشپزخانه، یعنی مراجل، همبستر شود و... الخ.

به سرزمین های عربی بازگشت و در بغداد رحل اقامت افکند، که این امر با فرضیه ی دلبستگی او به ایران زمین، کاملاً در تباین است.

رابعاً: این نکته را هم باید پاسخ گفت که اگر مأمون به ایران زمین دلبستگی و علاقه داشته، چرا به جای اقامت در «ری» یا نواحی مرکزی ایران، دورترین سرحدات شرقی را برای اقامتش انتخاب کرد؟ نیز این پرسش مطرح است که اگر مأمون اقامت در خراسان را در نظر داشته، چرا به جای شهر معمور و معتبری چون «نیشابور»، «مرو» را که در دورترین سرحدات خراسان واقع بوده، انتخاب کرد؟

دیگر دلیلی برای اقامت مأمون در «مرو» آورده اند، این است که او به خواستِ هارون الرشید، استاندار خراسان گشته بود و پس از مرگ هارون، چون درگیر منازعه با برادرش امین، بر سر قدرت شد، ناچاراً ماندن در «مرو» را ترجیح داد. این نیز دلیلی کافی نیست، زیرا مأمون در سال ۱۹۸ هجری امین را بکشت، در حالی که امام علیه السلام را سال ۲۰۱ هجری به مرو فراخواند و معلوم است که درین فرصت چند ساله، او مجال سرکوبی مخالفت های خانوادگی را داشته و البته برای او رفتن به بغداد، دیگر نه فقط ناممکن نبود، بلکه ضرورت هم داشت تا در مرکز خلافت حاضر و ناظر بشود و مخالفت های بعدی خاندان بنی عباس را فرومالد. پس، هم چنان این سؤال برجاست که چرا مأمون در سال های ۱۹۸ - یعنی از هنگامی که با قتل امین، خلافت بر

او مسلم شد - تا ۲۰۳ هجری، اقامت در «مرو» را ترجیح داد؟(۱)

برای راه یابی به پاسخی قانع کننده، باید سه نکته ی ذیل را کاملاً در نظر آوریم:

نخست: کشور اسلامی می باید از جانب مرزهای شرقی در معرض مخاطراتی بسیار جدی بوده باشد؛ مخاطراتی چندان مهم که سبب شد تا هارون الرشید به تن خود به آن جانب لشکر بکشد و از نزدیک به حل مشکلات بپردازد.

دوم: مأمون نیز پس از استقرار قطعی در مقام خلافت، و حتی پس از قتل برادرش امین در سال ۱۹۸ هجری قمری، علیرغم اوضاع ناپایداری که در بغداد از غیبت او ناشی می شد، طی بیش از پنج سال، ماندن در شرق را لازم تر از عزیمت به مرکز خلافت می دید.

سوم: امام رضا علیه السلام، عاقبت سفر خراسان و سپس ولایتعهدی را پذیرفتند.

سه نکته ی مذکور، ما را به این نتیجه نزدیک می کند که اوضاع

ص: ۴۱

۱- ۴۳. از طرف دیگر، می دانیم که هارون الرشید در اواخر عمرش دویاری به خراسان رفت و عاقبت هم در همانجا مرد. چه دلیلی در کار بود که این خلیفه ی مقتدر عباسی کانون حکومت خود یعنی بغداد را رها کند و به دورترین مرزهای شرقی برود؟ مشهور است که دلیل این امر، شورش وسیعی بوده که در نتیجه ی ستمکاری عمّال حکومت او، سراسر خراسان را درنوردیده بود {رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: ص {۱۷۴} ؛ با این وصف، باز هم باید پرسید که این شورش چه وجه تمایزی داشت که حضور خود هارون الرشید را می طلبیده و چرا او مثل موارد مکرر مشابه، به اعزام سرداران با کفایت خود بسنده نکرد و به رغم بیماری، شخصاً به آن جانب شتافت؟

خراسان آن دوران بسیار حسدِ اس بوده است، چندان حسدِ اس که دو خلیفه ی عباسی را وادار به حضور در محلّ و مواجهه با معضلات کرد؛ و چنان افتاد که مأمون نیز ناگزیر شد رفتن به مرکز خلافت در بغداد را به تأخیر بیندازد که از این امر می توان با عنوان «سیاست نگاه به شرق» یاد کرد.

چرایی این "سیاست" را می توان در نامه ای جست که محمد بن علی عباسی، مشهور به محمد امام (۱)، خطاب به بنی عباس نوشته است و می توان از خلال آن، به وضوح رمز و راز سیاست نگاه به شرق مأمون را دریافت. در این نامه تعبیراتی درخور تعمق از مردمان قسمت های گوناگون جهان اسلام شده است:

«کوفه و مردم آن، همه شیعه ی علی هستند و بصریان تبعه ی عثمان. مردم جزیره خارچیند، عربانند چون عجمان و مسلمانند به نحو نصارا. اهل شام جز معاویه و اطاعت بنی امیه و دشمنی استوار و جهل متراکم چیزی نمی شناسند. بر مکه و مدینه، عمر و ابوبکر غلبه یافته اند. به سوی خراسان رو کنید که در آن جا جماعت فراوان است و شجاعت آشکار و سینه های سالم و دل های پاک، که هوس ها به آن راه نیافته... من، به مشرق، که مطلع نور جهان است، خوشبین هستم» (۲).

ص: ۴۲

۱- ۴۴. محمد بن علی عباسی، پس از وصیت ابوهاشم، عنوان امام یافت. ابراهیم امام پسر اوست؛ رک به «تاریخ سیاسی اسلام» ج ۲، ص ۳۲ و ص ۱۲۵.

۲- ۴۵. نقل از «تاریخ سیاسی اسلام»: ج ۲، ص ۳۲.

به این ترتیب می توان گفت که ماندگاری مأمون در شرق، ناشی از عواطف یا عادات او نبوده، بلکه راهبرد خاصی در ورای آن وجود داشته است. در واقع، هم چنان که از نامه ی محمّدامام برمی آید، سیاست نگاه به شرق، سابقه ای به اندازه ی پایه گذاری نهضت عباسی دارد و خراسان برای اینان از همان ابتدا، اهمیتی بیش از سایر نواحی داشته است. برای درک عمیق این موضوع، لازم است تا تاریخ رسوخ اسلام در شرق ایران را مروری کنیم:

اسلام فتح ماوراءالنهر را با گشودن شهر سوق الجیشی «مرو»، به دست عبدالله بن عامر و اندکی پس از کشته شدن یزدگرد (= سال ۳۲ هجری)، آغاز کرد و این امر در طی سالیان متمادی، در جهت شرق و شمال شرق ادامه یافت. تقدیر چنان بود که با اسکان قبایل عرب در «مرو»، این شهر در رسوخ اسلام به نواحی دوردست شرقی، همان نقشی را پیدا کند که کوفه و بصره در گشودن ایران داشتند^(۱). با این اوصاف، پیمودن ماوراءالنهر برای اعراب مسلمان، کاری بسیار دشوارتر از فتح نواحی غربی فلات ایران بود؛ چه، نظام اجتماعی

ص: ۴۳

۱- ۴۶. ط - نقل به مضمون از «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۸۹ و ص ۹۲. هم چنین، کتاب حافظابرو، «مرو» را چنین توصیف کرده است: « مرو از شهرهای قدیم خراسان است. در هامونی افتاده، چنانچه از هیچ طرف کوه ننماید. قهندز آن طهمورث بنا نهاده است و ربض شهر مقدار یک فرسنگ در یک فرسنگ اسکندر رومی ساخته. زمین مرو شوره ناک و ریگ بوم است...»؛ نقل از «جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظابرو»: صص ۳۹ - ۴۱. از این توصیفات می توان حدس زد که اقلیم مرو هم چون قم، باب طبع اعراب بوده است.

ساسانی، درین نواحی رسوخى نداشت و دین زرتشتی رسمی در آن سخن اول و آخر را نمی گفت. مردمان ساکن در این جا بیش از همه شورشانی مرزنشین بودند که به یمن اقتدار دولت ساسانی، آرام گرفته بودند و معلوم است که با فروپاشی این دولت، عربان فاتح دیگر با سامانه های اجتماعی یک دستی برای تنظیم شروط تسلیم و توافق مواجه نبودند. به واقع سیاست ساسانی تبعید ناراضیان و "کافران"، ماوراءالنهر را جامعه ی ناهنجاری از انواع ادیان و ملل مختلف ساخته بود که هیچ گونه ساختار واحدی بر آن حکم نمی راند(۱).

ازین گذشته، گشودنِ ماوراءالنهر در دورانی اتفاق افتاد که سیاست رسمی دولت اموی، به هیچ روی منطبق بر گسترش دینت اسلامی در میان جمعیت کفار نبود، بلکه مقصد اصلی آن، گردآوری مالیات و جزیه بود که از نامسلمانان، هر دوی آن ها اخذ می شد. به این ترتیب، مسلمان شدن مردم انبوه شرق، دستاوردی جز کاستی و صولات حکومتی نداشت و دقیقاً از همین رو بود که دولت اموی، چنان گروش ساکنان این نواحی به دین اسلام را ناخوش می داشت که حتی از نومسلمانان هم کماکان جزیه می گرفت(۲). به قول یکی از اندیشه مندان: «دستگاه خلافت اموی سازمان برادری نبود، بلکه یک شرکت انتفاعی را می نمود»(۳). به این ترتیب، اسلامی که امویان به

ص: ۴۴

۱- ۴۷. رک به «عصر زرین فرهنگ ایران»: صص ۹۱ - ۹۲.

۲- ۴۸. رک به «تاریخ مردم ایران»: ج ۲، ص ۴۵.

۳- ۴۹. نقل از «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۹۲ و به قول عبدالحسین زرین کوب: «در نظر معاویه، ولایات مفتوحه طعمه هایی تلقی می شد که خلیفه بدان وسیله می توانست اشخاص متنفذ را جلب و استمالت کند؛ چنانکه وقتی سعیدبن عثمان در نزد وی نارضایتی خود را از ولیعهدی یزید اظهار کرد، خلیفه برای آن که وی را راضی کرده باشد، خراسان را بدو داد، آن هم به عنوان طعمه و صله رحم.» نقل از «تاریخ مردم ایران»: ج ۲، ص ۳۵.

شرق عرضه کردند، دین برادری و همدلی صدر اسلام نمی نمود، بلکه به تمامی مایه های نفرت انگیزی از زیاده خواهی و توسعه طلبی را به نمایش می گذاشت. با این اوصاف و در عین شگفتی، تاریخ نشان می دهد که توسعه ی اسلام در شرق ایران، حتی سریع تر از غرب بود؛ این امر که در واقع به رغم منس و خواسته ی امویان رخ داد، معلول عوامل با اهمیتی بود که شرح آن ها از حوصله ی این مختصر خارج است (۱) و در این جا، تنها باید به همین بسنده کرد که در نتیجه ی همان سیاست خاص امویان، این ناحیه خاستگاه و پناهگاه انواع فرقه ها و دسته هایی شد که هر یک به نوعی با حکومت اموی سر سازگاری نداشتند. در واقع، اقبال عمومی به خیزش ضد اموی به رهبری ابومسلم را باید در همین امر یافت که در خلال آن، از شیعیان گرفته تا مزدکیان خراسان، با هم متحد شدند تا حکومت جابرانه ی امویان را براندازند.

بنابراین، کردار مأمون در ماندگاری در «مرو»، رجعت به سیاست

ص: ۴۵

۱- ۵۰. مراجعه به منابع ذیل برای آگاهی بیش تر از چند و چونِ گروه مردم شرق ایران به اسلام مفید است: «تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی»: صص ۳۳۶ - ۳۴۳؛ و «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۵۷ و ص ۸۹ و صص ۱۱۰ - ۱۱۹.

دیرین بنی عباس را نشان می دهد؛ سیاستی که پیش از آن موقّق شده بود از نیروی خراسانیان بیزار از ستمکاری خلفاء، به سود خود استفاده کند؛ خراسانیانی که حقیقت اسلام را با منشِ داعیه دارانِ کاخ نشین در تعارض می یافتند و با امید رهایی، به حزب عبّاسی به رهبری ابومسلم پیوستند.

با استقرارِ خلافت در بنی عباس، پرده از فریب کاری های اینان برداشته شد؛ آن چنان که مردم دستاوردِ جان فشانی های خویش را در هیاهوی هزار و یک شب بغداد، تباه شده دیدند... کار که بر مأمون مسلّم شد، تمام پهنه ی امپراطوری عبّاسی را نارضایتی و شورش و عصیان فرا گرفته بود و این گونه مأمون - با آن هوشمندی و فطانت که داشت - دانست که دیگر نه تبلیغ به سبک دوران ابومسلم، برای جلب مردم فایده ای دارد و نه چون هارون الرّشید، تیغ در میان آنان نهادن. پس، او مکرری تازه ساز کرد؛ لباس زهد و عبادت بر تن نمود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شایسته ترین کس به خلافت پیامبر خواند، محبّت اهل بیت را تظاهر کرد(۱)، از معاویه برائت جست، ترجمه ی کتب علمی را تشویق کرد(۲) و البته باب مناظره با علمای ادیان و مذاهب را گشود. آشکار است که مأمون از انجام همه ی این کارها،

ص: ۴۶

-
- ۱- ۵۱. درباره ی این اقدامات مأمون، رک به «زندگی سیاسی امام هشتم {ع}»: صص ۱۳۰ - ۱۳۱.
 - ۲- ۵۲. درین باره ی برائت جویی مأمون از معاویه، رک به «ناسخ التواریخ»: ج ۱۲، ص ۹؛ و درباره ی اهتمام مأمون به ترجمه ی کتب و نشر علوم رک به «تاریخ سیاسی اسلام»: ج ۳، ص ۲۹۷.

چشم امید داشت که مردم، حساب او را از حساب نیاکانِ سفاکش جدا کنند و در این راه، به هم نوایی خراسانیان چشم داشت؛ که به قول محمد امام، «من، به مشرق - که مطلع نور جهان است - خوشبین هستم».

به این ترتیب، ماندگاری مأمون در مرو، دقیقاً بر راهبردی از پیش طرح شده، منطبق بود؛ و البته تمام کنش های او در این دوران حساس، هدفی جز تحمیق دوباره ی مردم عاصی نداشت.

در این میانه، خصوصاً باید به برپایی جلساتِ مناظره با ارباب ادیان توجه کرد. معمول است که این رویکرد مأمون را به حساب علم پروری و علایقِ روشنفکرانه ی او می گذارند؛ لیکن باید توجه داشت که مأمون پیش از هر چیز یک سیاستمدار و یک خلیفه بوده، آن هم از آن نوع که پندِ مشهوری چون «الْمُلْكُ عَقِيمٌ» را در گوش داشته است. بنابراین، هرگز نمی توان علاقه ی او به آن مناظرات را ناب و بی گفتگو دانست.

در واقع، می توان گفت که ضرورتی بیش از گرایشات شخصی در کار بوده، و آن همه اهتمام مأمون به برگزاری مناظره با علمای ادیان و مذاهب، در چارچوب سیاست نگاه به شرق، معنایی به جز تلاش برای کسب مشروعیت دینی و محبوبیت اجتماعی برای دولت عباسی نداشته است. به عبارت دیگر، مأمون - به عنوان نماینده و بقیه السیفِ عباسیانِ هوشمندی چون ابراهیم امام و محمد امام - عمیقاً به کسب وجهه ای تازه در میان مردمان نیاز داشت و لذا به نمایش گذاشتنِ چهره ی یک تجدّدطلبِ دینی، جزیی از سیاست

حکومتی او محسوب می شود؛ نه از روی دلبستگی صادقانه ی او به حقیقت.

حال، گاه آن است تا با نگاهی دقیق تر از قبل به شرق ایران و به ویژه منطقه ی عمومی آسیای میانه ی آن روزگاران، نگاهی افکنیم و اوضاع دینی و اجتماعی آن سامان را بکاویم؛ تا معلوم شود که اقدام مأمون در برگزاری مناظرات، در چه بستری رخ داده است.

ص: ۴۸

منطقه ی شرق و شمال شرقی فلات ایران، همواره از نظر وضعیت دینی و حکومتی، شرایطی متفاوت با نواحی مرکزی و غربی داشته است. این تفاوت ها، ریشه در دورانی بس کهن تر از هنگام ظهور اسلام و تبعات یورش عربان به آن جا دارند. توضیح بیش تر آن که: فرهنگ و باورهای دینی ایرانیان در مرکز و غرب فلات ایران، خصوصاً در منطقه ی عمومی زاگرس، تحت تأثیرات قاطع تمدن های اقتدارگرای بین النهرینی شکل گرفتند^(۱). مثلاً هخامنشیان به شکل آشکاری تحت تأثیر تمدن های پیشرفته تر عیلامی و بابلی، شاهنشاهی خود را سامان دادند و حتی کیش زرتشتی درین ناحیه تأثیرات مهمی از باورهای دینی بین النهرینی پذیرفت؛ که محض نمونه به ایزدبانوی آناهیتا (= ناهید) اشاره می شود که مسلماً پرستش آن در میان زرتشتیان آن دوران، نتیجه ی اختلاط با مردم بین النهرین و وام گیری از آنان بوده است^(۲).

ص: ۴۹

۱- ۵۳. درین باره رک به «از اسطوره تا تاریخ»: صص ۴۹-۶۴.

۲- ۵۴. درین باره رک به «تاریخ کیش زرتشت»: ج ۲، ص ۲۸۷ و صص ۲۹۷ - ۳۰۰.

به هر حال، از جمله مختصات حکومت‌هایی که در غرب ایران پا می‌گرفتند، رواج تعصبات دینی در آنان بوده است. کتیبه‌ی مشهور ضد دیو خشایارشا که به ناپدید شدن محل ستایش دیوان اشاره دارد^(۱)، گواهی برین امر است و البته بارزترین نوع خشونت و تعصب مذهبی را می‌توان در دوران طولانی "ساسانی" دید که اصولاً طی آن، هرگونه گرایش مذهبی به جز زرتشتی‌گری رسمی، شدیداً طرد و سرکوب می‌شد^(۲). اُمایا برعکس، ناحیه‌ی شمال شرقی فلات ایران که در مجاورت آسیای میانه قرار دارد، منطقه‌ای فارغ از تعصبات دینی و مذهبی بود؛ به طوری که در این ناحیه از کهن‌ترین زمان‌ها، ملل گوناگون و پیروان ادیان مختلف با کمال آزادی و در کنار هم زندگی می‌کردند^(۳).

ص: ۵۰

۱- ۵۵. رک به «همان»: صص ۲۵۵ - ۲۵۸. خشایارشا در این کتیبه می‌گوید: «در میان این کشورها جایی بود که همه دیوان را می‌پرستیدند. پس با اراده‌ی اهوره مزدا، من آن بت‌کده را از میان بردم و اعلام کردم: دیوان نباید ستوده شوند...» (برای آگاهی بیش‌تر از اهمیت دینی این کتیبه، رک به «طلوع و غروب زردشتی‌گری»: صص ۲۳۵ - ۲۳۷).

۲- ۵۶. کتیبه‌ی موبد بزرگ ساسانیان، "کرتیر" در کعبه‌ی زرتشت، نشان آشکاری است از خشونت شدید مذهبی عهد ساسانی که هر دینی بجز مزدپرستی ثنوی را سرکوب و تارومار می‌کرد: «و کیش‌های اهریمن و دیوان از امپراطوری ناپدید گردیدند و ناسزاوار ایمان کرده شدند. و یهودیان و شمن‌ها و برهمنان و نصاریان و مسیحیان و موکتیک و زندیق‌ها در امپراطوری سرکوب شدند، و بت‌ها ناپدید شدند و لانه‌های دیوان ویران شد، و جای آن‌ها، گاه و مقرر خدایان ساخته شد» (درباره‌ی این کتیبه، رک به «ایران باستان»: صص ۲۴۴ - ۲۵۰؛ و نیز به «دینهای ایران»: ص (۳۸۳). نیز درباره‌ی رویکرد تعصب آمیز موبدان زرتشتی در مواجهه با پیروان ادیان، رک به «ایران در زمان ساسانیان»: ص ۳۹۳).

۳- ۵۷. رک به «سیاوشان»: صص ۲۴ - ۲۵ و ص ۷۶. جالب توجه این که اشکانیان که از شرق ایران برخاسته بودند، برخلاف ساسانیان، حکومتی برپا ساختند که از نظر مذهبی کاملاً روادار و غیرمتعصب می‌نمود.

شرح دلایل این رواداری مذهبی در حوصله ی این نوشتار نمی گنجد، اما آن چه ازین امر به کار ما می آید این است که با روی کار آمدن ساسانیان و سیاست خشن مذهبی اینان، شرق و شمال شرقی فلات ایران - با آن بستر مناسب غیرمتعصبانه و نیز دوری اش از نواحی مرکزی و غربی - پناهگاه اقلیت های دینی ای شد که از ستم و ظلم موبدان متعصب زرتشتی، مفزری می جستند. پیروانِ فرق مختلف مسیحی، یهودیان، مانویان و مزدکیان و... همه و همه امکانِ زندگی آزادانه ای در این منطقه می یافتند و حتی می توانستند دین خود را تبلیغ کنند.

از سوی دیگر دین رایج تر توده های مردم آریایی تبار(۱) در آسیای میانه، گونه ای خاص از مزدپرستی بود که اگرچه با زرتشتی گری رسمی قرابت داشت، اما به تمامی همان نبود. بقول جان فرای:

«ایران شرقی و آسیای میانه اگرچه از دیرباز ایرانی بود، باری ایرانی ساسانی نبود.»(۲)

ازین ها گذشته، منطقه ی مذکور از دیرباز یادگارهایی از بقایای فرهنگ یونانی داشت که پس از اسکندر مقدونی در بلخ (= باکتريا)،

ص: ۵۱

۱- ۵۸. مهم ترین اینان عبارتند از: سکاها، خوارزمیان، سغدیان و بلخیان؛ که در کنار شاهراه تجاری - موسوم به جاده ی ابریشم - به داد و ستد مشغول بودند.

۲- ۵۹. رک به عصر «زرین فرهنگ ایران»: ص ۴۵.

طی مدّت زمانی طولانی پایدار مانده بود(۱) و البته نباید فراموش کرد که ادیانی چون بودیسم و هندویسم درین منطقه رسوخی روزافزون داشتند. نکته ی دیگر این که با هجوم دائمی اقوام بدوی زردپوست این ناحیه شاهد حضور انواع ادیان ابتدایی هم گشته بود.

موضوع مهمی که نباید از خاطر برد، این است که در این ناحیه ی عمومی آسیای میانه، آیین های مربوط به اسطوره ی سیاوش(۲)، تأثیری سترگ بر تمام باورها و ادیان نهاده و می توان گفت که حتّی پرستش سیاوش، به مثابه ی عنصری پر نفوذ، در تمام ادیان آسیای میانه حضور داشت(۳) به طوری که آیین های سوگ سیاوش در این

ص: ۵۲

۱- ۶۰. درین باره رک به «از اسطوره تا تاریخ»، صص ۲۲۵ - ۲۵۱.

۲- ۶۱. اسطوره ی سیاوش در میان تمام اساطیر ایرانی، دراماتیک ترین است. او شهزاده ی دلاور و زیبارویی بود که در فرجام داستانی پرکشش و با توطئه ی نامادریش، سودابه، ناگزیر از گریز به توران، سرزمین دشمنان سنّتی ایران گشت و عاقبت در آن جا و به دست افراسیاب، مظلومانه کشته شد. این اسطوره، نه فقط در بخش اعظم تاریخ ایران قبل از اسلام، بلکه حتّی پس از آن، با اجرای مراسمی آئینی پاس داشته می شده است. امروزه شکی برجای نمانده که سیاوش، نخست یک توتّم اسب در آسیای میانه بوده که بعدها - شاید - در تعامل با اسطوره ی ایزد گیاهی شهیدشونده، تبدّل یافته است. مراسم سوگ سیاوش تا چندی پیش در برخی نواحی ایران معمول بوده (درین باره رک به کتاب «سووشون»، اثر سیمین دانشور) و اثری سترگ بر ادبیات ایران نهاده است.

۳- ۶۲. رک به «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۴۵. هم چنین برای آگاهی بیش تر از فراگیری آیین های سیاوش در آسیای میانه، رک به «سیاوشان». ناگفته نماند که در اوستا به سرگذشت حزن انگیز سیاوش اشاره شده، لیکن شواهد نشان می دهند که اسطوره و حتّی نوعی کیش پرستش او، ریشه در دوران قبل از زرتشت و بیش از ۴ هزار سال پیش ازین دارد؛ و در هر حال، از دورانی بس دور، "سیاوش" کانون یک سوگواری ملی بوده است (درباره ی شواهد مربوط به مرتبه ی خدایی سیاوش، رک به «سیاوشان»: صص ۴۷ - {۴۹}).

ناحیه عظیم و سترگ بوده است: در خوارزم، مبداء تاریخ را ورود سیاوش به این شهر گذاشته بودند؛ زرتشتیان، گور منسوب به سیاوش را گرامی داشته، در آن جا گریه و زاری می کردند و... الخ (۱).

این گونه، هنگامی که لشگریان عرب پس از فتح نواحی غربی و مرکزی ایران به خراسان رسیدند، دریافتند که در آستانه ی جهانی دیگرند (۲)؛ زیرا در واقع، اگر تا آن هنگام، بیش تر، کیش زرتشتی را با نظام متمرکز ساسانی در مقابل خود می دیدند، اینک با انبوهی از پیروان ادیان الهی و بشری مواجه گشتند، که هر یک پایگاهی مستحکم در آن ناحیه داشتند و فروپاشی دولت ساسانی را به مثابه ی موهبتی برای رهایی خویش، می دانستند.

ذیلاً مهمّترین فرق و ادیان حاضر در شرق و شمال شرق فلات ایران را - که آنرا خراسان بزرگ نامیده ایم - به اختصار و جداگانه واری می کنیم:

(۱) زرتشتی گری

نوار شرقی فلات ایران از سیستان تا سغد، مهد یا نگاهبان کیش زرتشتی و باورهای کهن ایرانی بوده است و به ویژه در خراسان بزرگ ریشه هایی استوار داشته، به طوری که انتشار اسلام درین ناحیه با

ص: ۵۳

۱- ۶۳. رک به مقاله ی احسان یار شاطر در «تعزیه هنر بومی پیشرو ایران»: ص ۱۳۲؛ نیز رک به «تاریخ ایران کمبریج»: ج ۳، ق ۱، صص ۵۵۸ - ۵۶۱.

۲- ۶۴. درباره ی مواجهه ی اعراب با اوضاع دیگرگون خراسان و ماوراءالنهر، رک به «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۹۱.

مقاومت ها و دشواری های فراوانی مواجه گشت (۱). باورها و آئین های کهن ایرانی - حتی آنها که مربوط به دوران قبل از زرتشت بوده اند - درین ناحیه تا قرن ها پس از اسلام دوام آورده اند. مثلاً ابوریحان بیرونی از رواج مراسم سالانه ی سوگ سیاوش در خوارزم - آن هم در قرن چهارم هجری - نقل کرده است (۲) و اتفاقاً از شهر «مرو» که مأمون آنرا تختگاه خود قرار داده بود، یکی از کهن ترین شواهد باستانی راجع به پرستش سیاوش، موسوم به "کوزه ی مرو" بدست آمده است. بر روی این کوزه تصاویری از مراسم سوگ سیاوش ترسیم گشته و نکته ی بس درخور اهمیّت این که این کوزه در یک "معبد بودایی" پیدا شده و این می رساند که این شهر از دیرباز در معرض اختلاط ادیان گوناگون و آمیزش مذاهب مختلف بوده است (۳). هم چنین امروزه آشکار شده که اساساً خاستگاه بسیاری از اسطوره ها و افسانه های باستانی ایرانی همین ناحیه بوده (۴)؛ پس می توان اندیشید که در هنگام سفر امام رضا علیه السلام به خراسان بزرگ در اوایل قرن سوم هجری، این منطقه از

ص: ۵۴

-
- ۱- ۶۵. رک به «چکیده تاریخ کیش زرتشت»: ص ۲۳۷. قابل ذکر است که یکی از پایدارترین آتشکده های زرتشتی موسوم به «کرکویه» در مشرق زابل است که تا قرن ها پس از اسلام با احترام و امنیت برقرار می بود؛ رک به «همان»: ص ۲۳۶.
- ۲- ۶۶. رک به مقاله ی احسان یار شاطر در «تعزیه هنر بومی پیشرو ایران»: ص ۱۳۲؛ نیز رک به: «تاریخ ایران کمبریج»: ج ۳، ق ۱، صص ۵۵۸ - ۵۶۱.
- ۳- ۶۷. رک به «سیاوشان»: صص ۶۹ - ۷۴. همان طوری که اشاره شد، در منطقه ی آسیای میانه اسطوره ی سیاوش در تمام باورها و ادیان رایج رسوخ کرده بود.
- ۴- ۶۸. رک به «تاریخ ایران کمبریج»: ج ۳، صص ۴۷۸ - ۴۷۹.

جمله‌ی مهمترین کانون‌های نگاهبانی از باورهای کهن ایرانی - و از جمله کیش زرتشتی - بوده است (۱).

ازین‌ها گذشته‌تر، موبدان زرتشتی در قرون دوم و سوم هجری آشکارا به مناظره با ادیان دیگر - و بویژه اسلام - دست زدند و کوشیدند با طرح ایراداتی، دین خود را برتر از دیگر ادیان نشان دهند. کتاب‌های موسوم به «رساله‌ی شکنندگمانیک و یچار» (= رساله‌ی گمان شکن) و نیز «گجستک ابالیش» (عبدالله ملعون) یادگارهای این دوران است که در آن‌ها به نقد ادیانی چون اسلام و یهودیت و مسیحیت و مانویت پرداخته شده است.

در واقع، آثار پهلوی دوران عباسی، حکایت از آشنایی علمای زرتشتی با قرآن، اصول کلی دیانت اسلام، طرز اندیشه معتزلی و تسلط بر فنون بحث و اصطلاحات آن دارد (۲)؛ این امر به خودی خود نشان می‌دهد که نقش آفرینی امام رضا علیه السلام در مناظره با موبدان زرتشتی - آن هم در منطقه‌ای چون خراسان - بسیار حیاتی و ارزشمند بوده است (۳). به عبارت دیگر، محدوده‌ی جغرافیایی‌ای که امام علیه السلام در

ص: ۵۵

۱ - ۶۹. در واقع پس از فتح ایران بدست اعراب مسلمان، بقایای ساسانیان تا مدتها در شرق ایران دوام آوردند و حتی با برقراری روابطی با خاقان چین، کوشیدند تا تخت و تاج از دست رفته را بازیابند. درین باره رک به «مروج الذهب»، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲ - ۷۰. رک به «چکیده تاریخ کیش زرتشت»، ص ۲۳۹.

۳ - ۷۱. برای آگاهی از مناظره‌ی امام رضا علیه السلام با "هرید اکبر" (= هیرید بزرگ زرتشتیان) رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، صص ۳۳۹ - ۳۴۰. ناگفته نماند که در بازخوانی مناظرات امام رضا علیه السلام با ارباب ادیان، می‌توان به روشنی دید که سنت وقایع نگاری بی دقت کهن، سبب از میان رفتن پاره‌های مهمی از گفتگوها، و جایگزینی برخی مطالب بی ربط شده است. به عنوان مثال، موضوع مناظره‌ی امام رضا علیه السلام با یک روحانی زرتشتی، علی القاعده باید حول محور "ثنویت و توحید"، "ازدواج بین محارم" و امثالهم باشد که در طول دوران اسلامی مورد چالش بوده‌اند؛ درحالی که در گزارش این گفتگو، کم‌ترین اشاره‌ی به این موضوعات نیست و برعکس عملاً مناظره‌ی امام علیه السلام با موبد زرتشتی، به شکلی تصنعی در چند سطر خلاصه شده است. نیز در شرح مبسوط مناظرات با "جائلیق مسیحی" و رأس الجالوت "یهودی، پاره‌ای اشکالات مهم به چشم می‌آید که جملگی حکایت از بی دقتی راویان و ناقلان دارد؛ تا به آن حد که مرحوم شیخ صدوق، نویسنده‌ی عیون اخبار الرضا و نیز مترجمان این کتاب در مواردی ناگزیر از تذکر و تصحیح مطالب شده‌اند.

آن به نشرِ حقایق اسلام دست زدند، دقیقاً یکی از مهم ترین و سستی ترین کانون های زرتشتی گری و نیز باورهای کهن آریایی بود.

۲) مسیحیت

خراسان بزرگ و به ویژه شهر «مرو» از میانه ی دوران ساسانی، شاهد رواج روزافزون آیین مسیحیت بود(۱): بنا به روایتی دینی، آیین مسیح در حدود ۳۶۰ میلادی و به وسیله ی شاهزاده خانمی ساسانی - که در تیسفون توسط کشیشی یونانی به نام "برشبا" به دین مسیح درآمده بود - در «مرو» رواج یافت(۲). نیز به گفته ی ابوریحان بیرونی (= قرن چهارم هجری)، مسیحیان خوارزم، بیست و یکم ماه ژوئن را به یاد رواج یافتن مسیحیت در «مرو»، جشن می گرفتند(۳).

در واقع، نواحی شرقی خراسان بزرگ از اواسط دوران ساسانیان

ص: ۵۶

۱- ۷۲. برای آگاهی بیش تر درین باره، رک به «چهره ی مسیح در ادبیات فارسی»: صص ۷۹ - ۸۱.

۲- ۷۳. رک به «تاریخ سیستان»: ص ۲۷.

۳- ۷۴. رک به «همان»: ص ۲۶.

(= اواخر قرن چهارم میلادی) به بعد، شاهد حضور مسیحیت و فرقه های مختلف آن بوده است (۱)؛ مهم ترین دلیل رسوخ مسیحیت در خراسان را باید در سیاست ساسانیان در نفی بلد و اسکان پیروان مسیح جستجو کرد (۲)؛ زیرا با گرویدن کنستانتین امپراتور روم به مسیحیت در ۳۱۳ میلادی، دیگر در چشم شاهنشاهان ساسانی، عموم مسیحیان ایرانی به ستون پنجم بالقوه ی رومیان مبدل شدند (۳). از این رو بود که کوچاندن مسیحیان از زادبومشان و نشیمن دادن آنان در سرزمین های دیگر از سال ۳۳۹ میلادی سیاست رسمی ساسانیان گردید؛ در نتیجه، به تدریج در مناطق مختلفی از شرق ایران کثرت های مسیحی پا گرفتند (۴). تحوّل که تا اندازه ای به وضعیّت مسیحیان ایران بهبودی بخشید، تنها در بیش از یک قرن بعد روی داد و آن هنگامی بود که در کلیسای روم شرقی شقاقی مهم به وجود آمد و در

ص: ۵۷

۱- ۷۵. سیستان مانند خراسان و مشرق بطور کلی در میانه و اواخر دوره ساسانی دارای گروههای پراکنده ای از جمعیت مسیحی بوده است، و این عناصر مسیحی، گرچه شمارشان رو به کاهش می رفت، تا اوایل دوره اسلامی دوام آوردند. به نقل از «تاریخ سیستان»: ص {۲۴}.

۲- ۷۶. درباره ی این سیاست، رک به «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۴۱.

۳- ۷۷. درین باره رک به «تاریخ مردم ایران»: ج ۱، صص ۴۴۹ - ۴۵۰. نیز برای آگاهی از این که مخالفت موبدان ساسانی با مسیحیان بیش تر به دلایل سیاسی بود تا انگیزه های مذهبی، رک به «ایران در زمان ساسانیان»: ص ۳۶۳. هم چنین برای آگاهی از وضعیّت مسیحیان ایران عهد ساسانی و نیز تأثیر گرویدن روم به مسیحیت بر احوال آنان، رک به «همان»: صص ۳۶۵ - ۴۲۳.

۴- ۷۸. رک به «تاریخ سیستان»: ص ۲۴.

طی آن دو فرقه‌ی متخاصم "یعقوبی" و "نستوری" - که هر یک درباره‌ی انسان و صفات الوهی مسیح، نگرش جداگانه‌ای داشتند - پدیدار گشتند. در دنبال این رویداد، مرکز مهم نستوریان در ادسا (=الرها) به دست یعقوبیان افتاد (=۴۵۷م) و در نتیجه شمار فراوانی از نستوریان و روحانیان آنان به نواحی گوناگون ایران گریختند(۱). درین هنگام کلیسای مسیحی امپراطوری ساسانی، رسماً از کلیسای سرزمین‌های بیزانسی و ارمنستان جدا گردید و در اقدامی کاملاً سیاسی، به کلیسای نستوری رسمیت داد. این امر (=گسستن از بیزانس)، تا حدودی به نفع مسیحیان ایران تمام شد و از درجه‌ی شک و تردید ساسانیان کاست، لیکن امتیّت کامل برای آنان هرگز حاصل نشد(۲).

از طرف دیگر باید دانست که در خراسان، تنها نستوریان حاضر نبودند بلکه فرق دیگر مسیحی نیز نقش آفرینی می‌کردند؛ از جمله پس از آن که خسرو پرویز در ۶۰۹ میلادی ادسا را سخت دستخوش نهب و غارت ساخت، مسیحیان یعقوبی این شهر به سیستان و خراسان کوچ داده شدند(۳). هم‌چنین گویا مسیحیان ارتودوکس نیز نمایندگان در ایران داشتند و حتی در یک ناحیه یعنی خوارزم به

ص: ۵۸

۱- ۷۹. درین باره رک به «ایران در زمان ساسانیان»: صص ۳۹۳ - ۳۹۴.

۲- ۸۰. نک به «تاریخ سیستان»: صص ۲۴ - ۲۵.

۳- ۸۱. نک به همان، ص ۲۷.

فرقه‌ی مسلط مسیحیت تبدیل شدند(۱). به علاوه زندگی رهبانی و دیرنشینی هم بر مسیحیان سیستان شناخته بود، زیرا در کتاب پاکدامنی "اسوع دناح بصری" (نوشته حدود ۲۳۶ ق / ۸۵۰ م) آمده که "ماراستفن" در سیستان دیری بنا کرد(۲).

این‌ها که گذشت می‌رساند که سراسر خراسان بزرگ و به خصوص شهر «مرو» از دیرباز شاهد حضور مسیحیان بود و می‌توان اندیشید آن‌جا ثلیقی که بر طبق روایات، در مرو طرف مناظره‌ی امام رضا علیه السلام گشت(۳)، احتمالاً ساکن همان شهر، و رهبر دینی مسیحیان آن ناحیه بوده است.

۳) یهودیان

حضور یهودیان در ایران، سابقه‌ای بس کهن و به اندازه‌ی بنیان‌گذاری پادشاهی هخامنشی دارد(۴). با این وصف، جدی‌ترین نشانه‌های حضور آنان به دوران اشکانیان (= ۳۰ میلادی) و تأسیس حکومت‌های خودمختار یهودی در بین‌النهرین و غرب ایران بازمی‌گردد(۵). احتمالاً در دوران ساسانی، اینان از امتیت نسبی - در مقایسه

ص: ۵۹

۱- ۸۲. بیرونی با آوردن فهرستی از اعیاد ملکاییان خوارزم مدرک مهمی در این زمینه بدست می‌دهد: رک به همان صص

۲۷ - ۲۸. «... در اواخر دوره ساسانی شهر مرو هم مطران نستوری داشته و هم مطران ارتودوکس». به نقل همان، ص ۲۸.

۲- ۸۳. رک به «تاریخ سیستان»: ص ۳۰.

۳- ۸۴. درباره‌ی مناظره امام رضا علیه السلام با "جائلیق" مسیحیان، رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، ص ۳۱۳ و صص ۳۱۷

- ۳۳۲.

۴- ۸۵. رک به «زرسالاران یهودی و پارسی»: ص ۴۲۲.

۵- ۸۶. رک به «همان»: ص ۴۲۴؛ مهم‌ترین این دولت‌ها "آدیابن" بود.

با سایر ادیان - بهره مند بوده اند.

به هر حال، سراسر شرق ایران - همانند سایر نواحی کشور - شاهد حضور پراکنده ی یهودیان بوده است. اینان مطابق معمول سوداگران یا تاجران بودند که مسیر راههای بازرگانی غرب به شرق (= جاده ابریشم) را درمی نوردیدند و البته تدریجاً در مناطقی چون زرننگ و بست و حتی در ناحیه ی کوهستانی دور از دسترسی چون غور در افغانستان، سکنی گزیدند(۱). در روایات اسلامی، از مناظره ی میان شخصی موسوم به «رأس الجالوت» به عنوان پیشوای یهودیان با امام رضا علیه السلام سخن رفته است که حضور مؤثر اینان در خراسان بزرگ را نشان می دهد.

۴) مانویان

مانی فرزند یکی از نجبای عهد اشکانی، موسوم به فاتک (= پَتَگْ) بود که هم زمان با جلوس شاهپوراؤل ساسانی در ۲۴۲ میلادی، دین خود را بر مردم عرضه داشت(۲). مذهب او اختلاطی عجیب از دین زرتشتی، مسیحیت، و بودایی بود(۳). شاهپوراؤل در تلاش برای ایجاد وحدت دینی در ایران، به مانی میدان داد(۴)، لیکن این امر با مخالفت

ص: ۶۰

۱- ۸۷. رک به تاریخ سیستان، ص ۲۴.

۲- ۸۸. رک به «ایران در زمان ساسانیان»: ۲۶۰ - ۲۶۳.

۳- ۸۹. رک به «تاریخ مردم ایران»: صص ۴۳۸ - ۴۴۲؛ نیز برای آگاهی بیش تر از چند و چون باورهای مانوی، رک به «مانی و دین او»، صص ۵۵ - ۱۰۶.

۴- ۹۰. شاپور خود را پادشاه " ایران و انیران " می نامید و امید داشت که با کیش التقاطی مانوی، زمینه ی دینی حکومتی جهانی را پی افکند؛ درین باره رک به «تاریخ مردم ایران»: ج ۱، صص ۴۳۲ - ۴۳۳.

بسیار شدید موبدانِ سنت گرای زرتشتی مواجه شده و منجر به قتل و آزار مانویان گردید(۱). این گونه بود که بقایای مانویان رو به جانب شرق نهادند و لذا حضور پیروان این کیش، در نواحی شمال خراسان و از آسیای مرکزی (تا حدود چین)، به واقعه‌ی سرکوبی آن‌ها در اوایل دوران ساسانی بازمی‌گردد.

با انقراض دولت ساسانیان به دست عربان مسلمان، عده‌ی کثیری از پیروان مانی از گریزگاه‌های خود در آسیای مرکزی دو مرتبه به بین‌النهرین مراجعت کردند، ولی باز در اثر تعقیبِ سختی که تحت خلافت المهدی (۱۵۸ - ۱۶۹ هجری) همراه با دستگاه احتساب و تجسس عقاید و برپا نمودن محاکمه‌ی زنادقه به وقوع پیوست، ناگزیر شدند که بار دیگر به آسیای مرکزی مهاجرت کنند(۲) که در آن‌جا، در تحت حمایت بعضی از دولت‌ها - به خصوص دولت ترکان اُیغوری - پشتیبان نیرومندی یافتند(۳). هم‌چنین اندکی پیش از عزیمت امام رضا علیه السلام به خراسان و به دنبال اخراج مانویان از بین‌النهرین، قیامی از سوی هم‌کیشان آنان در گرگان (= سال ۱۸۰ هجری) به وقوع

ص: ۶۱

-
- ۱- ۹۱. رک به «همان»: صص ۴۳۶ - ۴۳۷ و نیز به «طلوع و غروب زردشتی گری»: صص ۳۱۴ - ۳۱۶.
 - ۲- ۹۲. درباره‌ی سخت‌گیری‌های المهدی، نسبت به زندیقان، رک به «تاریخ سیاسی اسلام»: ج ۲، ص ۵۹.
 - ۳- ۹۳. رک به «ایران در زمان ساسانیان»: صص ۲۸۷ - ۲۸۸.

پیوست (۱) که نشان از قوت و قدرت آنان در انتهای قرن دوم - و حتی قرن سوم - هجری دارد.

علاوه بر این ها، رساله ی زرتشتی «ماتیگان گجستک ابالیش» شاهد متقنی بر حضور مانویان در دربار مأمون و مناظره ی آنان با موبدان - شاید پیروان سایر ادیان - است. در این رساله، شرح مناظره ی " آذر فرنبغ، پسر فرخ زادان" با یک مانوی موسوم به ابالیش درج شده که در پایان به سرافکنندگی و طرد مرد مانوی می انجامد. تاریخ نگارش این رساله را در حدود سال های ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری (ترجیحاً ۲۰۲ هجری و منطبق بر دوران ولایتعهدی امام رضا علیه السلام) دانسته اند. نکته ی جالب این که گزارشی ازین منظره در کتاب بیان الادیان، اثر ابوالمعالی محمد بن عبیدالله وجود دارد که در خلال آن، سخنانی از مأمون در احتجاج با مرد مانوی نقل شده است (۲).

کیش مانی از جهتی دیگر هم در تاریخ اسلام و به ویژه قرون اولیه ی آن حائز اهمیت بوده و آن جنبش فکری زنادقه است. امروزه تقریباً تردیدی برجا نمانده که واژه ی زندیق، شکل معرب شده ی زندیک است که مراد از آن همین مانویان بوده اند که قایل به تأویل

ص: ۶۲

۱- ۹۴. رک به «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی»: ج اول، صص ۳۷۸.

۲- ۹۵. برای آگاهی بیش تر، رک به مقدمه ی ابراهیم میرزای ناظر بر ترجمه ی «رساله ی ماتیگان گجستک ابالیش». ناگفته نماند که گجستک به معنی ملعون است و ابالیش را برخی با واژه ی ابلیس، و بعضی با عبدالله، نزدیک گرفته اند.

زند (= شرح اوستا) گشته بودند (۱). موبدان متعصب ساسانی، مانویان و گاه مزدکیان را زندیک می نامیدند. این واژه در دوران اسلامی علاوه بر مانویان، به منکران خدا و دهری ها هم اطلاق شد. در روایات از مناظره ی این زندیقان با امام رضا علیه السلام هم یاد شده است (۲).

(۵) مزدکیان

مزدک در اوایل دوران پادشاهی کواذ (= قباد) - پدر انوشیروان ساسانی - ظهور کرد. گفته اند که او در اصل یک مانوی مذهب به نام «بوندوس» بود که تفسیری جدید از مانویت و زرتشتی گری را ارایه کرد. تعالیم او را مبتنی بر اشتراک در اموال، اباحه گری و نفی سلطه ی اشراف دانسته اند و آن ها را بازتابی از دوران محنت آلود توده های مردم پس از شکست سنگین ایران از هیاطله، گفته اند (۳). قباد ساسانی در تلاش برای درهم شکستن قدرت فائقه ی اشراف بر دربار، به مزدک میدان داد، لیکن این کار منجر به خلع موقتی او از سلطنت گشت. در دوران انوشیروان، تیغ در میان مزدکیان نهاده شد و جنبش اینان با

ص: ۶۳

-
- ۱- ۹۶. درباره ی ریشه شناسی واژه ی زندیق یا زندیک، بحث های فراوانی شده که یکی از بهترین آن ها را مرحوم مهرداد بهار ارایه داده است: رک به «جستاری در فرهنگ ایران»: صص ۲۷۹ - ۲۸۲.
 - ۲- ۹۷. درین باره رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، صص ۲۶۵ - ۲۷۱.
 - ۳- ۹۸. رک به «دینهای ایران»: صص ۴۲۴ - ۴۲۵. ناگفته نماند که مرحوم مهرداد بهار بر نظریات رایج درباره ی مزدک نقدی ستودنی کرده و بیش تر آنان را دستاورد جعل موبدان برای تخریب چهره ی مزدک دانسته است؛ درین باره رک به «جستاری چند در فرهنگ ایران»: مقاله ی دیدگاه های تازه درباره ی مزدک، صص ۲۴۵ - ۲۷۸.

سرکوب خونباری مواجه گشت. با این اوصاف، اندیشه های مزدکی از میان نرفتند و شواهدی در دست است که نشان گر حضور مزدکیان در ایران، آن هم تا قرن ها پس از اسلام، و به ویژه در نواحی شمال شرق خراسان است. در واقع، طی قرن چهارم هجری، پیروان این فرقه هنوز در نزدیکی ری و در آغاز قرن ششم هجری نیز در نواحی شرقی خراسان هم چون کش و نخشب و نیز دهاتی چند در حومه ی بخارا، می زیستند(۱).

اگرچه مزدکیان در دوره ی اسلامی جنبش و قیام خطرناکی به وجود نیاوردند، لیکن آراء و باورهای مزدکی، الهام بخش شورش فرقه های متعددی شد و می توان گفت که از اواسط قرن هشتم هجری، "مزدکی گری" به صورت وزنه ای سیاسی در ایران قد علم کرده بود(۲). مشهورترین حرکت های مرتبط با باورهای مزدکی، قیام «سنباد نیشابوری» در دوران خلافت منصور و «خرمدینان»(۳) در ۱۹۲ هجری است.

«سنباد» نخست در زمره ی پیروان ابومسلم بود و پس از قتل وی مدعی زنده بودنش گشت و گفت که ابومسلم به صورت کبوتری سفید

ص: ۶۴

-
- ۱- ۹۹. رک به «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی»، ج ۱: صص ۳۷۴ - {۳۷۵}؛ نیز درباره تداوم مزدکیه به عنوان فرقه ای سزی در دوران اسلامی رک به «ایران در زمان ساسانیان»: ص ۴۸۶.
 - ۲- ۱۰۰. رک به «تاریخچه مکتب مزدک»: ص ۵۸.
 - ۳- ۱۰۱. خرم دینی را یکی از فروع مذهب مزدک گفته اند که مقصد نهایی آن اشتراک زن و مالکیت بوده است.

درآمده و با مزدك و مهدی در حصاری از مس نشسته است(۱). آشکار است که این ادعاهای سنباد برای جذب توأمان شیعیان، هواداران ابومسلم و نیز مزدکیان طرّاحی شده بود و به هر حال نشانی از حضور مؤثر مزدکیان در خراسان، و کوشش حساب شده ی «سنباد» برای بهره گیری از آنان است(۲). درباره ی خرمدینان و رهبر آنان «پاپک» نیز مکتوبات فراوانی وجود دارند که جملگی نشان از تداوم برخی از باورهای مزدکی در ابتدای قرن سوّم هجری دارند.

نکته ی بسیار مهمّی که درین جا باید به آن اشاره کرد، دلایل اوج گیری باورهای مزدکی در سرآغاز دوران عباسیان است. مهمّ ترین عامل این امر را باید در منش استثنایی ابومسلم دید که با سیاستمداری و حتّی تلّون مزاجی، همه ی دشمنان امویان - از جمله زرتشتیان و مزدکیان - را بر گرد خود، متّفق ساخت و به خاطر منافع عباسیان، حتّی با مرتدان و مشرکان هم نوایی نشان داد؛ در نتیجه برای مزدکیان این امکان فراهم آمد که برای نخستین بار - پس از سرکوبی شان توسط انوشیروان - زندگی مخفی را ترک گویند و باورهای شان در میان مردم منتشر کنند(۳).

ص: ۶۵

-
- ۱- ۱۰۲. به نقل از «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی»: ج ۱، ص ۳۷۴. هم چنین درباره ی قیام سنباد نیشابوری رک به عبدالحسین، زرین کوب، «ایران بعد از اسلام»: صص ۴۰۵ - ۴۰۶.
- ۲- ۱۰۳. سنباد کوشش داشت تا مزدکیان و شیعیان را به یکدیگر نزدیک کند و درین راه حتّی مدّعی شد که " مزدك هم شیعه بوده است "؛ رک به «تاریخچه مکتب مزدک»: صص ۸۰ - ۸۱.
- ۳- ۱۰۴. رک به «همان»: صص ۵۸ - ۶۰ و ص ۸۰.

شرق و شمال شرق ایران از دوران ساسانیان در معرض توسعه‌ی روزافزون بودیسم بود. در واقع مقارن اسلام، دین بودایی افغانستان را فتح کرده بود (= بتهای عظیم بودا در بامیان همچنان برپاست) و با سرعت به درون سرزمین ایران رسوخ می کرد. دوام دین بودایی درین نواحی تا دیر زمانی پس از استیلای اسلام طول کشید. مثلاً در بخارا، اهالی شهر چهار مرتبه از اسلام برگشته و مجدداً بودایی شدند و حتی پس از آن که قتیبه‌بن مسلم در سال ۹۴ هجری شهر را فتح کرد و بیشتر اهالی مسلمان شدند، بازهم اقلیتی از بوداییان - آن هم تا قرن چهارم هجری - درین شهر دوام آوردند(۱). نیز در بلخ یکی از مهم‌ترین معبدهای بودایی - موسوم به نوبهار - تحت تولیت خاندان برامکه و مورد احترام مردمان - و حتی پیروان سایر ادیان - بود(۲). در شهر «مرو» نیز مذهب بودیسم رسوخی به تمام یافته بود و همان طوری که پیش تر اشاره شد، بقایای معبدی بودایی در مرو به دست باستان شناسان

ص: ۶۶

-
- ۱- ۱۰۵. رک به «تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی»: صص ۳۹۵ - ۴۰۱.
 - ۲- ۱۰۶. گویند منوچهر در بلخ، خانه بنا کرده بود که آن را نوبهار می خواندند و آن اعظم بتخانه ها بود. آن را تعظیم بسیار کردند... اهل فرس و ترک آن را معظّم داشتندی و بدانجا حجّ کردند و هدایا و نذور بدانجا آوردندی.» نقل از «جغرافیای سیاسی خراسان در تاریخ حافظ ابرو»: صص ۴۲ - ۴۳. برای آگاهی بیش تر از شکوه و عظمت معبد نوبهار و ریاست برمکیان بر آن، رک به «برمکیان بنا به روایات مورّخین عرب و ایرانی»: صص ۲۷ - ۳۲.

کشف گردیده که نشان از حضور این دین در فرجام کار ساسانیان دارد(۱).

به هر صورت، دین بودایی به هنگام مسافرت امام رضا علیه السلام، در سرآغاز قرن سوم هجری، هم چنان نقش آفرینی می کرده و اندیشه های خاص آن، در باورهای مردمان بی تأثیر نبوده است. شاهدهی که بر این مدعا می توان آورد، پرسش هایی است که در مرو از امام رضا علیه السلام راجع به صحت یا سقم «تناسخ» می شده است(۲).

۷) ادیان ابتدایی

تاریخ ایران شرقی یا آسیای میانه پر است از تاخت و تازهای بیابان گردان از شمال و مشرق که به تدریج این نواحی را از عنصر ایرانی خالی کردند(۳). امواج عظیمی ازین مردمان، همواره در طول تاریخ از طریق فلات ایران به سمت غرب حرکت می کردند؛ مثل هون ها که چند پادشاه ساسانی را خراج گذار خود کردند و یا ترکان و مغولان که سرانجام جهانی را پیمودند. اینان به همراه خود انواعی از ادیان و باورهای بدوی چون توتم پرستی(۴) و آنیمیس(۵) را به ارمغان

ص: ۶۷

۱- ۱۰۷. درین باره هم چنین رک به «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۴۷.

۲- ۱۰۸. در این باره رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۴۸۴ - ۴۸۵.

۳- ۱۰۹. رک به «عصر زرین فرهنگ ایران»: ص ۵۲.

۴- ۱۱۰. توتم در زبان سرخ پوستی به معنی شیئی محترم است و توتم پرستی عبارتست از ایمان و احترام به بعضی حیوانات و گیاهان. باور برخی اقوام زردپوست به اینکه از نسل گرگ هستند، نمونه ای از توتم پرستی را نشان می دهد.

۵- ۱۱۱. آنیمیس از واژه ی لاتینی آنیما به معنی جان و روان مشتق شده است. آنیمیس عبارت است از اعتقاد به اینکه مظاهر طبیعت، صاحب ارواح و جانهای مستقلی هستند. یا اینکه هر چیزی دارای روح و روان است و می تواند در سرنوشت انسان مؤثر باشد. ستاره پرستی نمونه ای از آنیمیس است.

می آوردند. آشکارست که اگر دین و فرهنگ اسلامی توانمند نمی بود، این بدویان زردپوست، آنرا ریشه کن می ساختند و این واقعیتی است که نشان می دهد نقش خراسان اسلامی و شیعی در هضم و تحلیل بدویان، بسیار اساسی بوده است.

۸) ادیان هندی

شرق ایران از دیرباز در معرض فرآیند مبادلات تجاری و فرهنگی با تمدن های دژه ی سند بوده است. رسوخ فرهنگ هندی در شرق ایران را حتی امروزه هم می توان در موسیقی مرسوم در سیستان و بلوچستان مشاهده کرد. هم چنین با غلبه ی اسلام، کانونهای زرتشتی در هند اهمیت بیشتری از پیش یافتند و رابطه ی این کانون ها با زرتشتیان ایران، با خود تبادلات فرهنگی بیشتری را میان ادیان هندی و فرهنگ ایرانی، به ارمغان آورد.

به هر حال مقارن فتح ایران، شهرهایی چون غزنه و کابل تحت نفوذ فرهنگ هندی قرار داشتند و نیز کاوش های باستان شناسی نشان می دهد که در بگرام و نواحی جنوبی افغانستان رسوخ هندوئیسم بسیار جدی بوده است (۱).

۹) فرق اسلامی

قسمت اول

بیش تر درگیری ها و اختلافات فکری در درون سرزمین های

ص: ۶۸

اسلامی، همواره در خراسان بزرگ انعکاسی می یافتند؛ و این که در زمان اقامت امام رضا علیه السلام در مرو، سؤالات بی پایانی از ایشان راجع به مباحثی چون «جبر و اختیار»^(۱) یا «حادث یا قدیم بودن عالم»^(۲) یا «قضا و قدر»^(۳) می شده، نشان می دهد که عطش فراوانی نسبت به این موضوعات در آن جا وجود داشته است.

به علاوه، خراسان بزرگ از دیرباز پایگاه انواع فرقه ها و دسته هایی شده بود که به هیچ روی در نواحی مرکزی تحمّل نمی شدند که برجسته ترین مثال اینان، «خوارج» هستند که حکایت جدایی شان از اصحاب امام علی علیه السلام شهرت دارد. در واقع، شرق ایران و به ویژه سیستان، از دیرباز به صورت پناهگاه خوارج درآمد بود که از بین التّهرین به دورترین مرزهای امپراطوری اسلامی گریخته بودند. اوّلین پیشروان آنان، حتّی قبل از آنکه این کیش و آیین استحکام و قوام یابد، در سال ۳۶ هجری به رهبری حسکهن عتاب تا زرننگ (= مصب رود هیرمند) پیشروی کردند، امّا چون وجودشان برای قشون پادگان سیستان مخاطره داشت، سرداری که از طرف امام علی علیه السلام به آنجا گسیل یافته بود، ایشان را از میان برداشت^(۴). با این وصف، از قرن دوّم هجری، سیستان عمده ترین کانون حضور خوارجیان گشته و تا

ص: ۶۹

۱- ۱۱۳. رک به «عیون اخبار الرضا ج ۱»: ص ۲۴۹ و صص ۲۸۸-۲۹۰ و صص ۲۹۱-۳۰۱.

۲- ۱۱۴. رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، ص ۲۷۱.

۳- ۱۱۵. رک به «همان»: ص ۲۸۷.

۴- ۱۱۶. رک به «همان»: صص ۳۱-۳۲.

چند صد سال بعد، قیام‌های فراوانی توسط آنان به راه انداخته شد(۱).

خوارج، تا حدود سی سال پس از ظهورشان، کمابیش به صورتی یک پارچه بودند، لیکن به تدریج در میان آنان فرق گوناگونی به وجود آمد؛ فرقه‌هایی چون «ازارقه»، «صفریه»، «اباضیه»، «بهیسیه»، «عطویه»، «ثعالبه» و «عجارده»، که این آخری - یعنی عجارده - پیروان عبد‌الکریم بن عجرد بودند و در منطقه‌ی عمومی سیستان، نقش آفرینی کردند(۲). نکته‌ی جالب توجه این که یکی از فرق منشعب از عجارده که «میمونیه» نامیده می‌شود، در اتزاج با باورهای زرتشتی رایج در شرق ایران، ازدواج با محارم را مجاز می‌شمردند(۳)؛ و نیز گفته‌اند که فرقه‌ای از اینان به نام «شیبیه» در امر خلافت میان زن و مرد فرقی نمی‌گذاشتند(۴). به هر حال، مقارن حضور امام رضا علیه السلام در مرو، مرکز اصلی خوارج در سرحدات شرقی خراسان بود و این همان جایی است که در آن، قیام بزرگ و دامنه‌دار خوارج به رهبری حمزه بن آذرک - یا حمزه بن عبدالله - از سال ۱۷۵ تا ۲۱۳ هجری به طول انجامید(۵).

دیگر فرقه‌ای که باید از آنان یاد کرد، «زیدیه» هستند. زیدیان، کسانی بودند که پس از شهادت امام سجاد علیه السلام، به امامت زید بن

ص: ۷۰

۱- ۱۱۷. رک به «اسلام در ایران»: صص ۶۶ - ۶۷.

۲- ۱۱۸. رک به «خوارج در ایران»: صص ۳۱ - ۳۶. نیز برای آگاهی از معتقدات عجارده، رک به «الفرق بین الفرق»: صص ۵۵ - ۵۶.

۳- ۱۱۹. رک به «همان»: ص ۳۷ و ص ۴۶.

۴- ۱۲۰. درین باره رک به مقدمه‌ی کاظم مدیرشانه چی بر «فرهنگ فرق اسلامی»: ص سی و شش.

۵- ۱۲۱. رک به «همان»: صص ۳۰۶ - ۳۰۷.

علی بن الحسین علیهم السلام قایل شده و رجحان امام محمدباقر علیه السلام بر این امر را نپذیرفتند. گفته اند که زید بن علی از خطبای به نام بنی هاشم و شاگرد واصل بن عطاء غزال، پیشوای معتزله بود و ازین رو، زیدیه در شمار اهل اعتزال درآمدند(۱). اینان در موارد بی شماری با شیعیان - به ویژه امامیه - اختلاف نظرهای اساسی داشتند؛ از جمله این که: از لعن شیخین؟ امتناع می کردند، متعه را حرام می دانستند، تقدّم امامت مفضول بر فاضل را مجاز می شمردند، خروج و قیام را شرط امامت می گفتند، به دو اصل عصمت و رجعت امام باور نداشتند، مهدویت و تقیه و بداء را منکر بودند و... الخ(۲).

حضور فیزیکی اینان در خراسان، خصوصاً پس از شهادت زید بن علی علیهما السلام، قابل توجه بود(۳) و همین امر می تواند توجیه کننده ی قیام یحیی بن زید در این ناحیه باشد(۴). به هر حال، اندیشه های زیدی در تمام ممالک اسلامی اثرگذار بودند.

نکته ی درخور تعمق این که در بیش تر روایات شیعه، شخص

ص: ۷۱

۱- ۱۲۲. درین باره رک به «همان»: ص سی و هشت.

۲- ۱۲۳. درین موارد رک به «فرهنگ فرق اسلامی»: صص ۲۱۴ - ۲۱۸.

۳- ۱۲۴. بعد از شهادت زید، شمار زیادی از طرفداران او، به خراسان و نواحی کوهستانی شمال شرقی گریختند؛ درین باره رک به «جنبش زیدیه در ایران»: ص ۲۱.

۴- ۱۲۵. پس از شهادت زید، یحیی پسر هیجده ساله ی او، به خراسان رفت و این خطّه {= بلخ} را به صورت مرکز انقلاب بر علیه امویان درآورد. شهادت مظلومانه ی یحیی، برای ابومسلم فرصت مغتنمی شد، تا با داعیه ی خونخواهی او، قیام کند؛ درباره ی این موارد، رک به «جنبش زیدیه در ایران»: ص ۲۱ - ۲۴.

زید بن علی بن الحسین علیهم السلام از چنین گرایشاتی به دور قلمداد شده و در آن‌ها، ائمه‌ی اطهار مقصد او را از قیام، بازگرداندنِ خلافت به اهل بیت دانسته اند^(۱). لیکن با گذشت زمان، اندیشه‌های زیدی به سمتی پیش رفت که دیگر کم‌تر قربتی با تشیع اثنی عشری داشت. در هنگام سفر امام رضا علیه السلام به مرو، جنبش زیدی، پایگاهی مستحکم در شمال ایران داشت که تا قرن‌ها پایداری نشان داد.

علاوه بر فرقه‌های مخالف دولت عباسی، باید از حضور تشیع عباسی در خراسان هم یاد کرد که به واقع پیروزی خود را مدیون همین خراسانیان که به رهبری ابومسلم بود می‌دانستند.

تشیع عباسی در سال صدم هجری و به رهبری محمد بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، با شعارِ زیرکانه‌ی «الرّضا من آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم» پا گرفت. اینان با مخفی کردنِ نیت اصلی خویش در نیل به قدرت، همراهی علویان را به دست آوردند و وانمود کردند که می‌خواهند خلافت را به یکی از اولاد حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم بسپارند. رهبر عملی اینان نخست بازرگانی ایرانی به نام «بکیر بن ماهان» و سپس ابومسلم خراسانی بود. عباسیان بعدها مدعی شدند که اولاد علی بن ابیطالب علیهما السلام به نفع آنان، از خلافت صرفنظر کرده‌اند و به این بهانه قدرت را به کف گرفته و البته بلافاصله با قساوتی بیش‌تر از امویان به کشتار علویان دست زدند^(۲).

ص: ۷۲

۱- ۱۲۶. رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، صص ۵۱۵ - ۵۲۳؛ نیز به «الکافی»: ج ۳، ۱۷۳.

۲- ۱۲۷. رک به «فرهنگ فرق اسلامی»: صص ۲۸۷ - ۲۹۰.

ناگفته پیداست که با کشته شدن ابومسلم به دست منصور عباسی، جماعت زیادی از هواخواهان او، از عباسیان روی گردان شدند؛ با این وصف تشیع عباسی در تعارض با دیگر فرقه های اسلامی و به عنوان آیین رسمی کشور اسلامی، در همه جا و از جمله خراسان، قویاً تبلیغ می شد.

«امام رضا علیه السلام در رزم گاه ادبان»

در بخش های قبلی دیدیم که تمام آن دلایل که راجع به واقعه ی ولایتعهدی آورده شده، نقص یا نقضی دارد؛ و نیز مشاهده کردیم که شرایط بحرانی عجیبی از حیث تنوع فرقه های دینی گوناگون در منطقه ی عمومی خراسان بزرگ، حاکم بوده است. راقم این سطور، ضمن این که به هیچ روی قصد طرد و نفی نظریات متقدمان را ندارد، معتقد است که رمز و راز سفر امام رضا علیه السلام را می توان در چارچوب همان بحران دینی شرق ایران و کوشش حضرتش برای به سامان رسانیدن آن، تفسیر کرد.

آن چه که ما را در چنین نگرشی مجاب می کند، گفتار خود امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام، در هنگام سفر خراسان است؛ آن جا که می فرمایند:

«خداوندا! تو میدانی که مرا اکراه نمودند و به ضرورت این امر را اختیار کردم... خداوندا! عهدی نیست جز عهد تو و ولایتی نمی باشد مگر از جانب تو؛ پس توفیق ده مرا که دین ترا برپا دارم و سنت پیغمبر تو را زنده بدارم. همانا تویی

بلی، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام برپاداشتن «دین خدا و سنت پیامبر» را رسالت سفر خویشتن شمرده و این سخن، شباهتی تأمل برانگیز - و بلکه حیرت آور - با جمله ی معروف حضرت سیدالشهداء علیه السلام، در وقت عزیمت به کربلا دارد؛ آن جا که در وصیت مشهور خود به محمدحنفیه فرمودند:

«و همانا برای اصلاح امت جدم بیرون شدم، می خواهم دین را رواج دهم و از منکرات جلوگیری کنم»(۲).

راستی از چه رو امام رضا علیه السلام، سفر به خراسان را با برپای داشتن دین خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیود داده اند؟ چه وجه تشابه یا ارتباطی میان این دو وجود دارد؟ حرکت کربلایی امام حسین علیه السلام در مواجهه با بی دینی و بدعت گذاری یزید و امویان فاسد بود و ثمرات آن البته بر همگان معلوم است؛ لیکن موضوع سفر خراسان چه تناسب یا تشابهی با واقعه ی کربلا از حیث عنصر "دینمداری امام" دارد؟

از این جاست که به مجالس مناظره ای می رسیم که به ابتکار مأمون، میان علمای ادیان و مذاهب گوناگون برپا می گشت و در آن ها، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام با نهایت فصاحت و بلاغت، میراث جد بزرگوارشان را در مقابل اشکال تراشی های دیگران، محافظت کردند و به مدد علم و دانش بی منتهای خود، کمر عالمان برگزیده ی ادیان

ص: ۷۴

۱- ۱۲۸. به نقل «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، ص ۳۶.

۲- ۱۲۹. رک به «بحار الانوار»: ج ۴۴، ص ۳۲۹.

مختلف را بر خاک تسلیم رساندند. شرح این مناظرات در کتاب‌ها وجود دارد^(۱) که این مختصر را مجال پرداختن به آن نیست، اما از سخن امام رضا علیه السلام این قدر معلوم است که ایشان به آن جلسات مناظره چشم داشته و می دانسته اند که در «مرو» با ارباب ادیان دیگر، مباحثه خواهند داشت.

پیش از پرداختن به اهمیت آن مجالس مناظره و چگونگی اوضاع دینی در خراسان آن دوران، لازم است تا نخست به این پرسش پاسخ داده شود که مقصد مأمون از تشکیل چنان مجالسی چه بوده است؟ آیا همان طوری که برخی گفته اند، تخفیف و توهین به امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام هدف اصلی این خلیفه ی عباسی بوده است؟ و این که با محکوم شدن امام رضا علیه السلام در آن مجالس، شأن و اعتبار حضرتش در میان عموم مردم خصوصاً شیعیان خدشه دار شود؟^(۲)

به باور راقم این سطور، این چنین تحلیلی از رویداد مناظره امام علیه السلام با علمای ادیان دیگر، منتهای بی سلیقه‌گی را می رساند؛ چه معلوم است که به هر حال درماندگی "ولیعهد رسمی دولت عباسی" در مواجهه با پرسش‌های علمای دیگر ادیان، مستقیماً به منزله‌ی از سگه افتادن مشروعیت و اعتبار این دولت - و هم چنین دین اسلام - در چشم پیروان ادیان دیگر بود؛ و پر واضح است که اگر مأمون پیشاپیش از غلبه‌ی قطعی امام علیه السلام اطمینان نمی داشت، دولتی را که با برادرکشی

ص: ۷۵

۱- ۱۳۰. رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، صص ۳۱۳ - ۳۸۸.

۲- ۱۳۱. درباره‌ی این نظریه، از جمله رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، ص ۳۸۷.

به کف آورده بود، در چنان داوی (۱) نمی گذاشت.

قسمت دوم

به عبارت دیگر، برای پذیرش این نظریه که هدف مأمون از آن مناظرات، تخریب چهره ی مقبول امام رضا علیه السلام در نزد مردم بوده، مستلزم یک شرط اولیّه است و آن این که مجالس مذکور فقط با حضور علما و متکلمان اسلامی تشکیل می شد؛ زیرا شکست امام رضا علیه السلام در مقابل علمای ادیان غیراسلامی، ضربه ی بزرگ بر پیکر حکومت مأمون بود که کشورگشایی در شرق را در سر داشت. از طرف دیگر، باید توجه داشت که در هر حال با وجود امر ولیعهدی، شکست امام رضا علیه السلام در آن مناظرات، چه در مقابل علمای اسلامی و چه در مقابل نامسلمانان، ثمری جز خسران و تمسخر برای مأمون به ارمغان نمی آورد که با وجود آن همه مخالفت ها، امام رضا علیه السلام را جانشین خود ساخته بود. (این نکته به ویژه هنگامی خودنمایی می کند که نامه ی محمّدامام و سیاست نگاه به شرق عباسیان را به یاد آوریم).

در واقع نکته این جاست که مأمون خود مردی دانشمند بوده و شخصاً بر سرآمد بودن حضرت رضا علیه السلام اعترافی آشکار داشته است. از این خلیفه ی نابکار عباسی جملاتی باقی مانده که نشان می دهد او بر رجحان علمی و دینی بی گفتگوی حضرتش واقف و معترف بوده است. از جمله او خطاب به رجاء بن ابی ضحاک که مأمور آوردن امام علیه السلام به مرو گشته بود، گفت: «... بلی ای پسر ابی ضحاک، او

ص: ۷۶

بهترین فرد روی زمین، دانشمندترین و عبادت پیشه ترین انسانهاست...»^(۱) پس نمی توان گفت که مأمون چندان نسبت به مقام شامخ امام علیه السلام ناآگاه بوده که نمی دانسته کسی را یارای مناظره با ایشان نیست. به علاوه از منابع تاریخی برمی آید که آن حضرت از همان دوران اقامت در مدینه، به دانایی و دانشمندی، شهرتی عالم گیر داشته اند. از جمله این که: شیخ طبرسی از ابوالصلت هروی نقل کرده که گفت:

«ندیدم عالمتری از علی بن موسی الرضا علیهما السلام و ندیدم عالمی مگر آنکه شهادت داد بمثل آنچه من شهادت داده ام... و شنیدم از آنحضرت که می فرمود من می نشستم در روضه ی منوره و علماء در مدینه بسیار بودند و هرگاه از مسئله عاجز می شدند، جمیعاً به من رجوع می کردند و مسائل مشکله ی خود را برای من می فرستادند و من جواب می گفتم»^(۲).

این گونه، درست نیست که گمان کنیم مأمون آن جلسات مناظره را برای محکوم کردن امام علیه السلام و کاستن از محبوبیت ایشان تشکیل می داده است؛ چه همان طوری که گفته آمد، این امر ارکان دولت او را در مخاطره ای سخت می انداخت.

این مأمون البته خبیث مردی بود که در کارها حيله و خدعه و

ص: ۷۷

۱- ۱۳۳. رک به «بحار الانوار»: ج ۴۹، ص ۹۵ و «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- ۱۳۴. به نقل از «منتهی الآمال»: ص ۸۶۳.

نیرنگ بی شمار داشت، لیکن چنین می نماید که در وقتِ خلافت او، امپراطوری عبّاسی، به ویژه از جانب مرزهای شرقی، سخت در مخاطره بوده؛ زیرا اساساً این ناحیه - یعنی خراسان و ماوراءالنّهر - از دیرباز، پناهگاه ناراضیان و مرتدان و مخالفانی گشته بود که در تلاش برای رهایی از ضربتِ بغدادنشینان، دورترین مرزها را برگزیده بودند.

اگر بار دیگر به بخش «شرق: رزم گاه ادیان» نظری بیفکنیم، هم از تنوع یا رواج حیرت آور ادیان و باورهای غیراسلامی درین ناحیه، شگفت زده خواهیم شد؛ و هم راز آن مجالس مناظره را درمی یابیم. در واقع به باور راقم این سطور، دلیل تداوم اقامتِ مأمون در خراسان آن هم پس از غلبه بر امین، بحران عظیمی بود که در خراسانِ بزرگ جریان داشت و چنان افتاده بود که خلیفه به تن خویش بر رفع مخاطرات همت گمارد؛ همان طوری که هارون الرشید نیز دو باری به این ناحیه رفت تا شخصاً با دشمنان - اعم از شیعیان و مرتدان - نبرد کند(۱). ازین منظر، درخواست مصرّانه ی مأمون برای آمدن امام علیه السلام به «مرو»، ناشی از آن بود که او دریافته بود در مواجهه با جمعیت کثیر کافران و پیروان دیگر ادیان که سخت در پی اشکال کردن بر اسلام و قیام علیه حکومت بودند، ناتوان است(۲) و در عین حال از مانور

ص: ۷۸

۱- ۱۳۵. عاقبت هارون الرشید در طوس بمرد و گور او از قرار در جنب مضجع امام علیه السلام است.

۲- ۱۳۶. پیش از مأمون، مهدی عبّاسی، مناظره علمای اسلامی با ملحدین را تشویق کرده بود، لیکن مأمون بیشتر به این کار همت گمارد. او گاه شخصاً در مناظرات شرکت می کرد و هر سه شنبه را به آراستن مجلسی برای مباحثه میان علمای اسلامی با روحانیان ادیان مختلف و حتی زنادقه اختصاص داده بود {رک به «ایران پس از اسلام»: صص ۴۳۳ - (۴۳۴)} با این وصف رویکرد مأمون به این امر بسیار عمیق تر و بیش تر بود.

ولایتعهدی مقصدی خاص را در چشم داشت که به آن خواهیم پرداخت.

در واقع مأمون در چارچوب سیاست نگاه به شرق، سیر آن داشت تا خود را از حیث دینمداری به مرتبه ای ارتقاء دهد که بتواند از نیروی نهفته در خراسان بزرگ، بهره برداری کند و در عین حال نیک می دانست که کار خراسانیان، دیگر با ضربت شمشیر و کشتار مخالفان، راست نمی آید. او در عرصه ی مناظرات کلامی و علمی، از آن درجه از هوشمندی بهره داشت که بدانند درافتادن با علمای ادیان مختلف، بیش از همه از امام رضا علیه السلام برمی آید که در جمیع جهات، سرآمد اهل علم بود. از طرف دیگر، این سیاست نابکار می دانست که غلبه ی امام رضا علیه السلام بر علمای ادیان مختلف وقتی برای حکومتش ثمر خواهد داشت که حضرت رضا علیه السلام جزئی از اجزای این حکومت تلقی شود و این گونه پیروزی امام علیه السلام می توانست سبب افزایش مشروعیت حکومت مأمون قلمداد گردد. این امر را می توان مهم ترین راز تحمیل ولایتعهدی دانست (۱) و اندیشید که مأمون با این کار

ص: ۷۹

۱- ۱۳۷. البته اقدام مأمون می تواند ناظر بر جهات فرعی دیگری هم باشد از جمله این که او می دانست که ولیعهد قراردادن امام رضا علیه السلام هراسی ناگفتنی را در دل آل عباس می اندازد و شاید این حرکتی بود که با آن مأمون می خواست عباسیان مخالف خود را به مرگ بگیرد تا به تب راضی شوند! نیز شاید مأمون از تحمیل ولایتعهدی نتیجه ای دیگر را هم در چشم می داشته و آن کاستن از حشمت امام علیه السلام در نزد علویان انقلابی و تولید اختلاف در میان آنان است.

می خواسته در عین بهره برداری از علم بی منتهای امام علیه السلام، مخالفان منکوب شده در مباحثات را به اردوگاه طرفداران خود ملحق کند.

به عبارت دیگر، باید توجه داشت که برای پیروان سایر ادیان، اختلافات و درگیری های علویان و عباسیان، آن چنان مهم نبود که معیار قضاوتشان راجع به اسلام قرار بگیرد. جزیه دهندگان، عملاً با دولت عباسی طرف بودند که مظهر و نماد اسلام - در شکل حاکم آن - محسوب می شد. در نتیجه، در چشم انداز آنان، کشف رمز و راز پذیرش ولایتعهدی توسط امام رضا علیه السلام نمی توانست مطرح باشد؛ بلکه برای آنان، موضوع در کمال سادگی عبارت بود از مناظره با ولیعهد رسمی دولت اسلامی؛ که غلبه بر او، ساقط شدن دولت عباسی - و نیز اسلام - از هر گونه مشروعیت دینی و سیاسی و حکومتی را به ارمغان می آورد؛ و تسلیم شدن به او، به پای همان دولت عباسی نوشته می شد. پس به این ترتیب، اگر امام رضا علیه السلام توانسته باشد که به نوعی میان خود و دولت عباسی افتراقی را القاء نمایند، آن گونه که پیروزی شان به پای اسلام و تشیع - و نه عباسیان - نوشته شود، این امر را باید دستاورد ذکاوتی بی بدیل و استثنایی دانست؛ و این دقیقاً همان نکته ای است که برتری منش امام رضا علیه السلام را بر چشم ها می نشاند، زیرا امام رضا علیه السلام، پیش از آن جلسات مناظره، وجهه ی

همت خود را نیل به همین مهمّ قرار داده بودند و دقیقاً به آن نایل شدند:

«چون [مأمون ببیند که با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیل شان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین به عبری و با زرتشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه ای از علماء به زبان خودشان بحث می کنم، و آن گاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همگی پیروز شدم و همه آنان سخن مرا پذیرفتند، مأمون خواهد فهمید که آن چه در صدش می باشد، شایسته ی او نیست، درین موقع است که مأمون پشیمان خواهد شد...»^(۱)

به سخن دیگر، امام رضا علیه السلام با هوشمندی و درایت، پیش گویی کردند که محکومین آن جلسات به جای تأیید دولت مأمون در مقام حکومت اسلامی، به اعلمیت و رجحان شخص ایشان واقف خواهند شد و پیشاپیش اعلام کردند که با تحقق این امر، مأمون از کردارش پشیمان خواهد گشت. اما مع الاسف، این حدیث در بسیاری از منابع به گونه ای دیگر تعبیر شده، آن چنان که گویا مأمون از برگزاری جلسات مناظره، محکومیت امام رضا علیه السلام را امید داشته است^(۲).

ص: ۸۱

۱- ۱۳۸. رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، ص ۳۱۶.

۲- ۱۳۹. از جمله رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، ص ۳۸۷؛ که نویسنده موضوع را به حسادت مأمون به مقام علمی امام رضا علیه السلام ربط داده است. به هر حال، واقعیت این است که مأمون وقتی متوجه شد که به هدف خود نرسیده است، از برگزاری جلسات بحث توسط امام رضا علیه السلام ممانعت کرد و کوشش نمود تا مردم را از گرد ایشان پراکنده کند؛ درین باره رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۱۷۰ - ۱۷۱.

باری، به بحث اصلی باز می گردیم: می توان دید که عزیمت امام علیه السلام به خراسان که پس از ابرام و اصرارهای فراوان، حرکتی سترگ و عظیم و پرفایده برای سامان دادن به وضع اعتقادی ناحیه ای بود که می توان آن جا را «رزم گاه ادیان» دانست؛ و در عین حال، مخالفت های مکرر امام علیه السلام با سفر خراسان و یادآوری چندین باره ی فرجام ناخوش آن، که در عمل حساب ایشان را از حکومت بنی عباس جدا کرد، حرکتی بسیار مؤثر برای بی خاصیت کردن تدبیرهای مزورانه ی مأمون بود.

به عبارت دیگر، با پیشنهاد ولایتعهدی از سوی مأمون، امام رضا علیه السلام با دو مسأله ی بغرنج رو در رو شدند: از یک طرف منتفی کردن این سفر، به منزله ی خالی ماندن عرصه ی متشنت خراسان از حجت خدا و توسعه ی بحران دینی آن ناحیه می بود، و از طرف دیگر قبول دعوت مأمون ممکن بود که به کامیابی او از حیث کسب مشروعیت برای حکومتش منتهی شود. امام علیه السلام در مقابل این هر دو از جان مبارک خود مایه گذاشت و ضمن انجام مانورهای هوشمندانه ای برای رسواکردن مأمون، آن مناظرات را کاملاً به سود تشیع - و نه حکومت عباسی - خاتمه دادند و این گونه کاری سترگ در جهت احیای دین جد خود به انجام رساندند که در هیچ توصیفی نمی گنجد.

به این ترتیب، واقعه ی سفر امام رضا علیه السلام، امری عادی و صرفاً درچارچوب ابرام و اجبار مأمون قابل تحلیل نیست. در واقع، بر مبنای اندیشه های شیعی، امام رضا علیه السلام به عنوان حجت خدا بر زمین، با سفر به خراسان به نبرد با کفر و الحاد شتافتند و آنچه در تاریخ به

عنوان اجبار مأمون آورده شده، هرچند که شرط لازم برای این امر است، لیکن به هیچ وجه نمی تواند به عنوان شرط کافی تلقی شود. اگر حکمت و عزّت و اصل دینمداری امام در کار نمی بود، امام علیه السلام می توانست با مأمون طور دیگری سلوک کند، اما علی بن موسی الرضاعلیهما السلام، امام و پیشوا و مقتدای مسلمین بود و همو با ایثار جان به مقابله و مباحثه با اعظام علمای کفر رفت و پشت همه ی آن ها را به خاک رساند(۱) و دقیقاً از همین روست که در روایات علی بن موسی الرضاعلیهما السلام، به عنوان عالم آل محمدصلی الله علیه وآله وسلم معرفی شده اند(۲) و درست به همین خاطر، در زیارت مخصوصه، حضرتش با عبارت «ولی دینک، القائم بعدلک و الدّاعی الی دینک و دین آبائه» وصف گشته اند.

آری، در اثر حضور عالم آل محمد علیه السلام بود که در خراسان یکی از پویاترین کانون های علوم اسلامی و مخصوصاً شیعی پا گرفت، کانونی

ص: ۸۳

۱- ۱۴۰. مأمون به تشکیل مجالس علمی، اهتمام داشت و از علمای ادیان مختلف دعوت می کرد تا با حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام به مباحثه بنشینند. روایتی از شیخ صدوق آورده اند که مطابق آن طیف وسیعی از علمای ادیان مختلف در مجالس مأمون حاضر می شده اند... مثل جاثلیق که رئیس نصاری است و رأس الجالوت که بزرگ یهود است و رؤساء صابئین و ایشان کسانی هستند که گمان می کنند بر دین نوح علیه السلام هستند و هر بزد اکبر که بزرگ آتش پرستان باشد و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمین... (به نقل از «منتهی الآمال»: ص (۹۰۰)). از حسن بن محمد نوفلی نقل شده که حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام با هر کدام از این علماء به زبان خودشان و بر مبنای کتابهایشان سخن گفت و آنانرا مجاب فرمود (درین باره رک «همان»: صص ۹۰۱ - ۹۱۱ که مشروح احتجاجات حضرت را آورده است).

۲- ۱۴۱. رک به «بحار الانوار»: ج ۴۹، ص ۱۰۰.

که بعدها در حراست اسلام و تشیع نقشی حیاتی ایفاء کرد. برای درک اهمّیت موضوع بیاد بیاورید که بسیاری از وزرای ترکان و مغولان، شیعیانی بودند که ازین کانون پرفیض بهره بردند و با کنترل و هدایت این مهاجمین بدوی، جهان اسلام و تشیع را از ویران گری و کشتار آنان حفظ کردند. پس، بیهوده نیست که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم، امام رضا علیه السلام را پاره ی تن خود نامیدند(۱) و اهمّیت این امر از آنجا معلوم می شود که بجز ایشان، تنها و تنها حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام به صفت «بضعه منّی» وصف شده اند.

بنابر آن چه گذشت و در یک جمع بندی می توان گفت که یکی از مهمّ ترین وجوه زندگانی ائمه ی اطهار علیهم السلام، دینمداری و محوریت مذهبی آنان است؛ به گونه ای که در هر رویداد و حرکتی، امام علیه السلام، ارجحیت را به صیانت از دین اسلام و مذهب تشیع می دهد. این رویکرد، چه در جنگ و چه در صلح به یکسان قابل دریافت است و ازین منظر، میان صلح امام حسن علیه السلام با خیزش امام حسین علیه السلام تفاوتی نیست. امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نیز در همین چارچوب، و در شرایط خاصّ دوران شان، برای حراست از "دین" قیام کردند و با بنیاد نهادن یکی از پویاترین کانون های شیعی در خراسان، دین را از خطر انحرافات قبلی و بعدی رهایی بخشیدند.

ص: ۸۴

تأملی بر چرایی پذیرش ولایتعهدی مأمون توسط امام رضا علیه السلام

بی گمان، در چرایی پذیرش ولایتعهدی توسط امام علیه السلام نیز کاستی های مهمی رفته است؛ خاصه آن جاکه آورده اند مأمون امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را به مرگ تهدید کرد و ایشان از بیم جان، تکلیف مأمون برای ولایتعهدی را گردن نهادند(۱)... این گفته که مع الاسف در برخی منابع، همواره تکرار می شود، سخت نامقبول است؛ چرا که واقعاً نمی توان قبول کرد که وجود پرفیض و با عظمتی که حجت خداوند بر زمین قلمداد می شود، صرفاً و تنها از روی هراس، چنان تکلیفی را بپذیرد؛ که اگر فقط بیم و پرهیز از افتادن در مهلکه، ملائک تصمیم گیری ائمه ی اطهار می بود، حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیهما السلام، هر آینه با یزید بیعت می فرمود و حماسه ی کربلا هرگز آفریده نمی شد. بنابراین، شایسته و معقول نیست که تن دادن امام رضا علیه السلام به ولایتعهدی مأمون و سفر خراسان را چنان ساده انگارانه تحلیل کنیم که باری، موجب وهن مقام امامت نیز بشود.

البته ممکن است که بر راقم این سطور خرده گرفته شود که آن

ص: ۸۵

روایت‌ها که از امام رضا علیه السلام منقول است و بر اساس آن‌ها امام علیه السلام هراس از کشته شدن را دلیل پذیرش ولایتعهدی آورده‌اند، چیست؟ در پاسخ به این اشکال، باید به نکاتی اشاره کرد که البته در نتیجه‌ی همان "غلبه‌ی گفتمان نوحه‌گرایانه بر نگرش آگاهانه‌ی علمی" - که در مقدمه آوردم - مورد بی‌اعتنایی بوده است:

نخست: آن دسته از احادیثی که از امام رضا علیه السلام دایر بر اجبار ایشان در پذیرش ولایتعهدی و به خاطر پرهیز از مهلکه، نقل شده، همه در پاسخ به کسانی بوده که با اشاره به زهد و انزواطلبی امام علیه السلام، متعجبانه، بر این کار اشکال کرده‌اند؛ و معلوم است که امام علیه السلام در آن‌ها، به فراخور حال پاسخ گفته‌اند. به عنوان مثال، آورده‌اند که ریّان بن صلت در مقام پرسش، به امام علیه السلام عرض کرد که: «شما با کمال زهد و پارسایی که اظهار می‌دارید، ولایتعهدی مأمون را پذیرفته‌اید؟» که حضرتش در مقام پاسخ فرمودند:

«خدا خود می‌داند که من تا چه حدّ این کار را نمی‌پسندیدم؛ ولی وقتی امر دایر شد میان قبول این امر و کشته شدن، آن را بر قتل نفس برگزیدم.»^(۱)

دوم: حضرت رضا علیه السلام، همواره و بلافاصله در دنبال این دست سخنان، قیاسی مابین خویش و حضرت یوسف علیه السلام نموده‌اند که بس در خور تعمّق است:

«آیا نمی‌دانند که یوسف پیامبر بود و چون اقتضاء کرد به

ص: ۸۶

۱- ۱۴۴. درباره‌ی این حدیث، رک به «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۱۱ - ۳۱۲.

پادشاه مصر گفت: "اجعلنی علی خزائن الارض..."، مرا هم ضرورت و ناچاری، با کمال اکراه و ناخوشی به این کار کشید، و پس از این که مشرف به هلاک بودم، آن را به اکراه پذیرفتم و درین کار داخل نگشتم، مگر مانند کسی که از آن خارج شده باشد.»^(۱)

سوم: از امام رضا علیه السلام احادیث متعددی در دست است که طی آن ها حضرتش به صراحت از شهادت خود در خراسان خبر داده اند:

«به خدا سوگند، پدرم از نیای گرامی اش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، برای من حدیث کرد که من در زمان تو [=مأمون] مسموماً از دنیا می روم و مظلوم کشته می شوم...»^(۲)

بنابراین، از یک طرف امام علیه السلام نپذیرفتن ولایتعهدی را با امر خطیری چون «قتل نفس» مقایسه کرده اند، و از طرف دیگر، صراحتاً شهادت خویش را در خراسان خبر داده اند. آن چه که در مابین این دو، سخت جلب توجه می کند، قیاس با وضعیّت حضرت یوسف علیه السلام است. رمز این مقایسه چیست؟ نه این که یوسف مردم را از قحطی نجات داد و امام علیه السلام از تشنگی آراء و ناآگاهی در دین؟

جالب توجه این که یوسف علیه السلام - هم چنان که از قرآن برمی آید -

ص: ۸۷

۱- ۱۴۵. نقل از «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۱۱ - ۳۱۲؛ نیز برای دیدن حدیث دیگری که در آن حضرت، موقع خویش را با یوسف علیه السلام مقایسه کرده اند، رک به «همان»: صص ۳۰۸ - ۳۱۰.

۲- ۱۴۶. نقل از «عیون اخبار الرضا»: ج ۲، صص ۳۱۳ - ۳۱۴.

خود، ریاست بر کشاورزی مصر را پذیرفت، چون در آن کار نفعی برای مردمان می دید؛ آیا جز این است که امام رضا علیه السلام با به کارگیری این تمثیل، می خواسته اند به همان ترتیب، به دستاوردهای ولایتعهدی خویش برای توده های مردم، اشاره کنند؟

نکته ی دیگری که حجت را بر ما تمام می کند، حدیثی بسیار در خور تعمیق از امام رضا علیه السلام است که در آن، حضرتش در مقابل پرسش شخصی به نام محمد بن عرفه، نوع اجباری را که منجر به قبول ولایتعهدی مأمون شد، چنین وصف فرموده اند: «همان چیز که جدم امیرالمؤمنین را واداشت که در شورا (= شش نفری) شرکت نماید.»^(۱)

معلوم است که حراست از کیان اسلام، تنها انگیزه ی حضرت علی علیه السلام در مماشات با غاصبین بود و درست به همین ترتیب بود که امام رضا علیه السلام نیز سفر به خراسان و ولایتعهدی را پذیرفتند تا با بهره گیری از این موقعیت، به رفع و رجوع شبهات پردازند.

به این ترتیب آشکار می شود که برای امام رضا علیه السلام امر شهادت در هر صورتی مسلم می نموده است، لیکن ایشان با درک عمیق از موقعیت خویش، ولایتعهدی را به جهاتی قابل مقایسه با قصه ی یوسف و عزیز مصر یا موضوع شرکت امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره، پذیرفته اند. از این هر دو تمثیل، فقط یک نتیجه مستفاد می شود و آن یاری رساندن به مردم و حفظ کیان اسلام است؛ نه بیم و پرهیز از مرگ.

ص: ۸۸

بر اساس آن چه گذشت، دیدیم که در توجیه و تعلیل سفر امام رضا علیه السلام و پذیرش ولایتعهدی، بیش تر این تمایل در کار بوده که به نحوی امام رضا علیه السلام را از هرگونه پیرایه‌ی همکاری با حاکم ظالم عبّای، میرا نشان دهند. این رویکرد - هم چنان که در نوشتار حاضر گذشت - اگر دستاورد تحقیق در منابع تاریخی باشد، بی گمان درست و به حق است؛ لیکن مع الاسف چنان افتاده که گرایش به تبرئه‌ی امام علیه السلام، بر کنکاش در گواهی‌ها تقدّم پیدا کرده و چنان افتاده که حضرتش منفعلانه ناچار به قبول ولایتعهدی شده اند.

این نحوه‌ی برخورد با موضوع، همان گفتمانِ نوحه گرایانه‌ای است که پیش تر از غلبه اش بر نگرش آگاهانه گلایه داشتیم. اما، شاهده‌ی که می تواند استیلای گفتمانِ نوحه گرایانه در قضیه‌ی امام رضا علیه السلام را بیش از پیش نشان دهد، شیوه‌ای است که در بیش تر کتاب‌های زندگی نامه‌ی حضرتش وجود دارد. در اکثر قریب اتفاق این کتاب‌ها، شرح زندگانی امام رضا علیه السلام، پس از مناقشه‌ای بر سیر هنگام تولّد ایشان و نام مادرشان، با دعوتِ مأمون و رخداد ولایتعهدی آغاز می شود،

بی آن که به وقایع زندگی حضرتش در فاصله ی این دو رویداد اشاره ای گردد. شاید در ابتدا به نظر برسد که قَلْبِ منابع، موجب این کاستی هستند، درحالی که به هیچ روی چنین نیست و در روایات، شرحی از مناظرات امام رضا علیه السلام در بصره و کوفه - مشابه آن چه بعدها در مرو گذشت - وجود دارد.

در واقع، سال ها پیش از به قدرت رسیدن مأمون، امام رضا علیه السلام در سفری به بصره و کوفه، مناظراتی مفصل با علمای ادیان مختلف - از یهودی و مسیحی گرفته تا معتزله و زرتشتی و حتی هندو - داشتند؛ و می توان اندیشید که این مناظرات، در جهان اسلامی شهرت و انعکاسی فوق العاده پدید آورده بود(۱). در واقع همین شهرت بود که سبب شد فضل بن سهل در آن نامه ای که از سوی مأمون به امام رضا علیه السلام نوشت، دلیل دعوت به مرو را، پاسخ گویی به ابهامات مسلمانان عنوان کند(۲).

به عبارت دیگر، اگرچه برگزاری جلسات مناظره با علمای ادیان، برای مأمون حکم یک مانور سیاسی بدیع را داشت؛ لیکن در چشم اندازهای امام رضا علیه السلام، پاسخ گویی به ابهامات و راهنمایی پرسشگران، امر مسبوق به سابقه و یک رسالت اصیل می نمود که هیچ ربطی به سیاست و سیاستمداری نداشت.

ص: ۹۰

۱- ۱۴۸. درباره ی این مناظرات و مشروح آن ها رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، صص ۷۳ - ۸۱.

۲- ۱۴۹. درباره ی این نامه رک به عطاء خراسانی، علی اصغر، «زندگانی امام هشتم علی بن موسی الرضا علیهما السلام»: ص

به این ترتیب، مأمون که در پی کسب وجهه ای متفاوت با نیاکانش بود و مشروعیتی نوین را طلب می کرد بر آن شد تا از مرتبت علمی امام رضا علیه السلام به سود هدفش بهره گیرد. او در عین حال امید می ورزید که با ولایتعهدی امام علیه السلام، فضای سیاسی داخلی را چندان وهم آلود کند که مخالفانش دچار سردرگمی و تشوّت هر چه بیش تری شوند. این گونه هم شد، هم عباسیان و هم علویان انقلابی دچار تفرقه ای شدید شدند. با این وصف، آن مشروعیتی که مأمون از قبیل ولایتعهدی امام رضا علیه السلام طلب می کرد، حاصل نیامد و این به زیرکی حضرتش بازمی گردد که با اتخاذ این تاکتیک های هوشمندانه، تمام نقشه های مأمون را نقش بر آب کردند:

(۱) امام رضا علیه السلام در وقت خداحافظی از مدینه چنان عمل کردند که همگان بر عدم اخلاص مأمون و بی اطمینانی امام علیه السلام به او، واقف شدند.

(۲) امام رضا علیه السلام در پذیرش ولایتعهدی نه فقط هر گونه اختیار اجرایی را از خود سلب کردند، بلکه هم چنین علناً فرجام ناخوش آنرا آگهی دادند.

(۳) امام رضا علیه السلام در مناظره با علمای ادیان، نه فقط از هر گونه موضع گیری ای که به نفع دولت مأمونی تمام شود، احتراز کردند؛ بلکه در مواردی با اثبات نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و طرح آشکار مسأله ی

اهل بیت، نتیجه ای خلاف انتظارِ مأمون را به ارمغان آوردند(۱).

(۴) سندِ احادیثی که امام رضا علیه السلام روایت می کردند، به شکل منحصر به فردی، اکثراً به صورت سلسله ای از نیاکانشان بود که نهایتاً به حضرت محمدصلی الله علیه وآله وسلم، جبرائیل و خداوند، ختم می شد. به این ترتیب با نقل هر حدیثی، امام رضا علیه السلام طعنی بر مأمون وارد می کردند و زمینه های مشروعیت خواهی او را ویران می نمودند.

با این مانورهای بسیار زیرکانه، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نه فقط از کمند حیلہ های مأمون گریختند، بلکه از فرصت پیش آمده در مرو، به نفع دیانت اسلامی و برای توسعه ی باورهای اصیل شیعی، بهره برداری کردند: و این امامی است که به حق می توان او را فاتح «رزم گاه ادیان» دانست.

ص: ۹۲

۱- ۱۵۰. درین باره رک به مناظرات امام رضا علیه السلام در «عیون اخبار الرضا»: ج ۱، صص ۳۲۱ - ۳۳۸.

بخش سوم: امام شناسی در کلام حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام

اشاره

ص: ۹۴

امامت حضرت رضا علیه السلام با دو دشواری مهمّ قرین گشته بود: از یک طرف، با رواج ترجمه‌ی کتب فلسفی یونانی و جنبش پیروان ادیان دیگر در خرده‌گیری بر اسلام، عرصه‌ی فرهنگی جامعه نیازمند ارشاد و هدایت‌گری بود و از سوی دیگر، ریاکاری این خلیفه‌ی نابکار، در پوشیدن جامه‌ی زهد و برگزیدن لقب "امام" برای خود، ابهامات زیادی در میان مردمان - به ویژه شیعیان - پدید آورده بود.

در این شرایط، چنان که دیدیم امام رضا علیه السلام پا در میدان رزم فکری نهادند و در کانون‌های پر تششّتی چون بصره و خراسان، پاسخ‌گوی پرسش‌گران و علمای ادیان گشتند؛ و در عین حال به روشن‌گری اذهان مسلمانان در جهت افشای تزویرهای مأمون اقدام کردند. یکی از این روشن‌گری‌ها، در جهت شناساندن مقام و شأن «امام» بود که به دلیل اهمیت موضوع، ترجیح داده شد متن کامل خطبه‌ی مستدلّ و غزای حضرتش در این مورد، از کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل گردد.

راقم این سطور، ترجیح می دهد که برجای هرگونه توضیح و تفسیری، از خواننده ی ارجمند تقاضا کند تا خود قوت کلام و روشنی استدلال های مقام عظمای ولایت و امامت را دریابد.

خطبه ی امام رضا علیه السلام به زبان عربی

خطبه ی امام رضا علیه السلام به زبان عربی

بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ الْإِمَامَةِ وَالْإِمَامِ

وَذِكْرِ فَضْلِ الْإِمَامِ وَرُتْبَتِهِ

خَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِي (رضی الله عنه) قَالَ: خَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي الْهَارُونِي قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُشَلِّمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُشَلِّمٍ قَالَ: كُنَّا فِي أَيَّامِ عَلِي بْنِ مُوسَى الرَّضَا (عليهما السلام) بِمَرْوَةَ، فَاجْتَمَعْنَا فِي مَسْجِدِ جَامِعِهَا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي يَدَيْهِ مَقْدَمَنَا، فَأَدَارَ النَّاسَ أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ الرَّضَا (عليه السلام)، فَأَعْلَمْتُهُ مَا خَاصَ النَّاسُ فِيهِ، فَتَبَسَّمَ (عليه السلام) ثُمَّ قَالَ:

يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ جَهْلَ الْقَوْمِ وَ خُدَعُوا عَنْ أَدْيَانِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ (صلى الله عليه وآله) حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ

فِيهِ تَفْصِيلٌ كُلُّ شَيْءٍ، بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ وَجَمِيعَ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَ أَنْزَلَ حَجَّه الْوِدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمْرِهِ (صلى الله عليه وآله) «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا».

وَ أَمْرُ الْإِمَامَةِ تَمَامُ الدِّينِ، وَ لَمْ يَمُضِ (صلى الله عليه وآله) حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ، وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ، وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا (عليه السلام) عَلِمًا وَ إِمَامًا، وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَّهُ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ، فَتَقَدَّرَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى فَهُوَ كَافِرٌ، هَيْلٌ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ!؟

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا، وَ أَعْظَمُ شَأْنًا، وَ أَعْلَى مَكَانًا، وَ أَمْنَعُ جَانِبًا، وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ، أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ، أَنَّ الْإِمَامَةَ حَصَّ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ (عليه السلام) بَعْدَ النَّبِيِّ، وَ الْخَلَّةَ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَ فَضِيلَةً شَرَفَةً بِهَا، وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» فَقَالَ الْخَلِيلُ (عليه السلام): سُرُورًا بِهَا «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ صَارَتْ فِي الصُّفُوفِ، ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلِي الصُّفُوفِ وَ الطَّهَارَةِ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُنَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ آتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ».

فَلَمْ يَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنًا فَقَرْنَا حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلدِّينِ أَتْبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالدِّينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلَى الْمُؤْمِنِينَ» فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةٌ، فَقَلَّدَهَا (صلى الله عليه وآله) عَلِيًّا بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَسْمِ مَا فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَقَالَ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» فَهِيَ فِي وُلْدِ عَلِيٍّ (عليهم السلام) خَاصَّةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَؤُلَاءِ الْجُهَّالُ؟!

إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَارْتِثَ الْأَوْصِيَاءِ، إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ، وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَمِيرَاثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ (عليهم السلام).

إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ، وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَصِيْلَاحُ الدُّنْيَا، وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي، بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ، وَتَوْفِيرُ الْفِيءِ وَالصَّدَقَاتِ، وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ، وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ.

الْإِمَامُ يَحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ، وَيُحَرِّمُ مَحْرَامَ اللَّهِ، وَيُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ، وَيَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ، الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ لِلْعَالَمِ وَهِيَ بِالْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ.

الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَالنَّجْمُ

الهادى فى غيابه الدجى و البيد القفار و لجاج البحار، الإمام الماء العذب على الظماء و الدال على الهدى و المنجى من الردى
الإمام النار على اليفاع، الحار لمن اضطلى به، و الدليل فى المهالك، من فارقه فهالك.

الإمام السحاب الماطر، و العيث الهاطل، و الشمس المضيئه، و الأرض البسيطة، و العين الغزيره، و الغدير و الروضه.

الإمام الأمين الرفيق، و الوالد الشفيق، و الأخ الشقيق، و مفرع العباد فى الداهيه.

الإمام أمين الله فى أرضه، و حجته على عباده، و خليفته فى بلاده، الداعى إلى الله و الذاب عن حرم الله عز و جل.

الإمام المظهر من الذنوب، المبرء من العيوب، مخصوص بالعلم، مرسوم بالحلم، نظام الدين، و عز المسلمين، و غيظ المنافقين، و
بوار الكافرين.

الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد، و لا يعادله عالم، و لا يوجد منه يدل، و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كله من غير
طلب منه له و لا اكتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب، فمن ذا الذى يبلغ معرفه الإمام، و يمكنه اختياره؟! هيهات هيهات!
ضلت العقول، و تاهت الحووم، و حارت الالباب، و حسرت العيون، و تصاغرب العظماء، و تحيرت الحكماء، و تقاصرت
الحلماء، و حصرت الخطباء، و جهلت الالبياء، و كلبت الشعراء، و عجزت الأدباء، و عيبت البلغاء عن وصف شأن من شأنه، أو
فضيله من فضائله، فأقرت بالعجز

وَالْتَقْصِيرِ، وَ كَيْفَ يُوصَفُ (بِكَلِّهِ أَوْ يُنَعَّتْ بِكُنْهِهِ، أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يُغْنِي غِنَاهُ، لَا، كَيْفَ وَ أَنَّى وَ هُوَ بِحَيْثُ النُّجْمِ مِنْ أَيْدِي الْمُتَنَاولِينَ وَ وَصَفِ الْوَاصِفِينَ.

فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا؟ وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا؟ وَ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا؟ أَظُنُّوْا أَنَّ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

كَذَّبْتُهُمْ وَ اللَّهُ أَنْفُسُهُمْ وَ مَنَّتُهُمُ الْآبَاطِيلُ، فَارْتَقُوا مُرْتَقَى صَيْعِبًا دَخْضًا، تَزَلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ، رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولِ خَائِرِهِ بَائِرِهِ نَاقِصِهِ وَ آرَاءِ مُضْطَلِّهِ، فَلَمْ يَزِدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بُعْدًا، قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ وَ لَقَدْ رَامُوا صَيْعِبًا وَ قَالُوا إِنْكَارًا، وَ ضَلُّوا ضَلَالًا لَا بَعِيدًا، وَ وَقَعُوا فِي الْخَيْرِ إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَنْ بَصِيرَةٍ، وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَيَّدَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ، وَ رَغِبُوا اخْتِيَارَ اللَّهِ وَ اخْتِيَارَ رَسُولِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ، وَ الْقُرْآنَ يُنَادِيهِمْ: «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ، إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ. أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهْدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ، سَاءَ لِمَنْ أَتَاهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ. أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ أَنْ كَانُوا صَادِقِينَ». وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْئَالُهَا». «أَمْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ». أَمْ «قَالُوا سَجَعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ

خَيْرًا لَأَسِيَمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسِيَمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُم مُّعْرِضُونَ» وَ «قَالُوا سَجِعْنَا وَ عَصَيْنَا» بَلْ هُوَ «فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ؟! وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ، وَ رَاعٍ لَا يَتَكَلَّمُ، مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ وَ النَّسْكَ وَ الزَّهَادَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبَادَةِ، مَخْصُوصٌ بِعَدْوَةِ الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ هُوَ نَسِيبُ الْمُطَهَّرَةِ الثَّبُوتِ، لَا مَعْمَزَفِيهِ فِي نَسَبٍ، وَ لَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ، فَالْنَسِيبُ مِنْ قُرَيْشٍ، وَ الذَّرْوَةُ مِنْ هَاشِمٍ، وَ الْعِزَّةُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، وَ الرِّضَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، شَرَفُ الْأَشْرَافِ، وَ الْفُرُوعُ مِنْ عَبِيدِ مَنْافٍ، نَامِي الْعِلْمِ، كَامِلُ الْحِلْمِ، مُضْطَلَعٌ بِالْإِمَامَةِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ حَافِظٌ لِلدِّينِ لِلَّهِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْفَقُهُمُ اللَّهُ وَ يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ حُكْمِهِ

مَالًا- يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ كُلِّ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ. فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؟! وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي طَالُوتَ: «إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلِكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عِتْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ «أَمْ يَحْسِبُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ

شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِذَلِكَ، وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ، وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ الْإِلَهَامًا، فَلَمْ يَغِي بِغَدِهِ بِجَوَابٍ وَ لَا يَحِيدُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ، وَ هُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَالَ وَ الْعَثَارَ، يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا؟! فَيَخْتَارُوهُ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيَقْدِمُوهُ؟ تَعِدُّوا وَ بَيْتَ اللَّهِ الْحَقِّ، وَ تَبِذُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْهُدَى وَ الشِّفَاءَ فَتَبِذُّوهُ وَ اتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ، فَذَمُّهُمْ اللَّهُ وَ مَقْتَهُمْ وَ اتَّعَسَ بِهِمْ فَقَالَ وَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوِيَهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «فَتَعَسَى لَهُمْ وَ أَضَلُّ أَعْمَالُهُمْ»، وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا» وَ حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلِينِيِّ، وَ عَلَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ، وَ عَلَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ، وَ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُؤَدَّبِ وَ الْحَسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ). (١)

ص: ١٠٢

عبدالعزیز بن مسلم گوید: در زمان علی بن موسی الرضا علیهما السلام در مرو بودیم. در آغاز ورود، روز جمعه در مسجد جامع آن شهر گرد آمده بودیم و درباره ی امامت و اختلافات زیاد مردم در آن مورد بحث و گفتگو می کردند، من نزد آقا و سرورم امام رضا علیه السلام رفتم و گفتگوهای مردم را به عرض ایشان رساندم؛ حضرت تبسمی کردند و فرمودند:

«ای عبدالعزیز! مردم از دین خود اطلاعی ندارند، به نیرنگ گمراه شده اند؛ خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را قبض روح نکرد مگر بعد از اینکه دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که بیان همه چیز در آن است، بر او نازل فرمود. حلال و حرام، حدود و احکام و جمعی از نیازمندی ها را به طور تمام و کمال در آن بیان فرمود و گفت «ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»؛ «در کتاب به هیچ وجه کوتاهی نکرده ایم»^(۱) و در حجه الوداع که در آخر عمر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم واقع شد این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ

ص: ۱۰۳

الإِسْلَامَ دِيناً؛ «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم»^(۱) و مسأله امامت، تمام کننده و کامل کننده ی دین است، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قبل از وفات خود، دین را برای مردم توضیح داده، تبیین فرمود، و راه آن را برای آنان آشکار کرد، آنان را در مسیر حق قرار داد و علی علیه السلام را به عنوان امام و راهنما برایشان تعیین فرمود، و تمام آنچه را که مردم به آن نیازمندند، بیان نمود، هر کس گمان کند خداوند دین خود را کامل نکرده، در حقیقت کتاب خدا را رد کرده است، و هر کس کتاب خدا را رد کند، کافر است.

آیا مردم به قدر و ارزش امامت و موقعیت آن در بین امت آگاهند تا انتخابشان قابل قبول باشد؟! امامت، جلیل القدرتر، عَظِيمُ الشَّانِ تر، والا-تر، منیع تر و عمیق تر از آن است که مردم با عقول خود آن را درک کنند، یا با آراء و عقائد خویش آن را بفهمند یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند. امامت چیزی است که خداوند بعد از نبوت و خُلَّتْ (مقام خلیل الهی) در مقام سوّم، ابراهیم خلیل علیه السلام را بدان اختصاص داده به آن فضیلت مشرف فرمود، و نام او را بلند آوازه کرد، خداوند می فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ «ای ابراهیم! تو را برای مردم، امام برگزیدم»^(۲) و ابراهیم علیه السلام از خوشحالی گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ «آیا فرزندان و نسل من

ص: ۱۰۴

۱- ۱۵۳. سوره مائده، آیه ۳.

۲- ۱۵۴. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

هم امام برگزیده ای؟» (۱) خداوند فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ «عهد من به ظالمین نمی رسد» (۲) و این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت ابطال می کند. و بدین ترتیب امامت در خواص و پاکان قرار گرفت سپس خداوند با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل او، وی را گرامی داشت و فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ «اسحق و نیز یعقوب را اضافه برخواسته اش - به او بخشیدیم، و همگی آنان را از صالحین قرار دادیم، آنان را امامانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کرده، دستور دادیم، و ما را عبادت می کردند» (۳) و امامت به همین ترتیب در نسل او باقی بود و یکی بعد از دیگری، نسل به نسل، آن را به ارث می بردند تا اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وارث آن گردید.

خداوند می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِي الْمُؤْمِنِينَ»؛ «سزاوارترین و شایسته ترین مردم در انتساب به ابراهیم کسانی هستند که او را پیروی نمودند و این پیامبر و نیز کسانی که ایمان آوردند. و خداوند ولی مؤمنین است» (۴) و این امامت خاص حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود که به امر خدا به همانگونه که

ص: ۱۰۵

۱- ۱۵۵. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- ۱۵۶. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳- ۱۵۷. سوره انبیاء، آیه ۷۳ و ۷۴.

۴- ۱۵۸. سوره آل عمران، آیه ۶۷.

خداوند واجب فرموده بود بعهده ی علی علیه السلام قرار داد و سپس در آن دسته از نسل حضرت علی علیه السلام که برگزیده بودند و خداوند علم و ایمان به ایشان داده، قرار گرفت. خداوند می فرماید: «فَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ»؛ «کسانیکه علم و ایمان به ایشان داده شده بود (خطاب به مجرمینی که بعد از قیام قیامت می گفتند: بیش از اندک زمانی، در قبر نمانده اید) گفتند: شما در کتاب و علم خدا، تا روز قیامت در قبر مانده اید و امروز همان روز قیامت است»^(۱) پس این امامت در اولاد علی علیه السلام تا روز قیامت خواهد بود، زیرا پیامبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله وسلم نخواهد آمد. حال چگونه این جاهلان می خواهند انتخاب کنند؟ امامت مقام انبیاء، و ارث اوصیاء است، امامت نمایندگی خداوند - عز و جل و جانشینی پیامبر، و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین علیهم السلام است.

امامت زمام دین و باعث نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امامت پایه ی پاینده ی اسلام و شاخه و نتیجه ی والای آن است. توسط امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به کمال خود می رسد، و فی^(۲) و صدقات و فور می یابد، و حدود و احکام جاری می گردد، و مرزها حفظ و حراست می شود، امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می کند، و حدود او را جاری می نماید و از دین خدا دفاع نموده، با حکمت و موعظه ی نیکو و دلیل قاطع، مردم را به راه

ص: ۱۰۶

۱- ۱۵۹. سوره روم، آیه ۵۶.

۲- ۱۶۰. فی غنائمی را گویند که بدون جنگ و خونریزی بدست مسلمین می افتند.

پروردگارش فرا می خواند، امام همچون خورشیدِ درخشانِ جهان است، خورشیدی که دور از دسترسِ دست ها و چشم ها در افق قرار دارد، امام، ماهِ نورانی، چراغِ درخشان، نورِ ساطع و ستاره ی راهنما در دلِ تاریکی ها و صحراهای خشک و بی آب و علف و موج های وحشتناک دریاها است.

امام، همچون آبِ گوارا بر تشنگان است، راهنمای هدایت و منجی از هلاکت است. امام همچون آتشی است در بلندی های بیابان ها، کسی که از سرما به آن آتش پناه برد، او را گرم می کند، و در مهلکه ها راهنمایی می کند. هر کس از او دست بکشد هلاک خواهد شد.

امام، ابر پر باران و باران پر برکت است، خورشیدِ درخشان و زمین گسترده است، او چشمه ی جوشان و باغ و بزرگه است.

امام، امینی است همراه، پدری است مهربان، او برادرِ تنی است، در مصائب پناه بندگان است.

امام، امین خدا در زمین و حجت او بر بندگان است، او خلیفه ی خدا در کشور اوست، امام دعوت کننده ی مردم بسوی خدا و مدافع حُرمت های الهی است. امام از گناهان پاک است و از عیوب مبرّی، علم به او اختصاص دارد، حلیم و بردبار است، مایه ی نظم دین و عزّت مسلمین است، باعث خشم منافقین و هلاکت کافرین است.

امام، در دوران خود نظیر ندارد، کسی به او نزدیک نیست، هیچ دانشمندی با او همطراز نیست، بدل ندارد، مثل و مانند ندارد، بدون اینکه به دنبال فضیلت باشد و یا خود فضیلت بدست آورده باشد، فضیلت به او اختصاص یافته است و خداوند بخشاینده ی با فضیلت،

فضل را به او اختصاص داده است. پس کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟. نه، هرگز، هرگز، در وصف شأنی از شؤن او و فضیلتی از فضائل او عقول به گمراهی افتاده و حیران و سرگردان مانده است، و دیدگان درمانده و ناتوان گشته و بزرگان احساس کوچکی می نمایند، و حکماء حیرانند، عقل عقلاء کوتاه است، خطباء از خطابه بازمانده اند و عقلاء و دانایان از درکش عاجز شده اند و شعراء از شعر گفتن ناتوان گشته اند و ادبا عاجز گردیده اند و بُلغاء خسته و ناتوان شده اند و همگی به عجز و ناتوانی (خود) معترفند، چگونه می توان او را وصف کرده و کنه او را بیان نمود یا چیزی از کار او را فهمید یا کسی را یافت که جای او را بگیرد؟

نه، چگونه ممکن است؟ و حال آنکه نسبت او و وصف کنندگانش همچون ستاره ها و دست مردم است؟

پس انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟ عقول کجا و درک این منزلت کجا؟ اصلاً کجا می توان چنین شخصی یافت؟ گمان برده اند که می توان او را در غیر آل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یافت؟. بخدا قسم نفسشان به آنان دروغ گفته و اباطیل آنان را در آرزو انداخته است و در نتیجه به پرتگاهی بلند و مشکل و لغزنده پاگذارده اند که پاهایشان از آن خواهد لرزید به پائین خواهند افتاد. با عقولی سرگردان، ناقص و بایر و عقائدی گمراه کننده در صدد نصب امام برآمده اند که جز دوری از مقصد نتیجه ای نخواهند گرفت، خدا آنان را بکشد! به کجا برده شده اند؟ در صدد کاری بس مشکل برآمده و خلاف حق سخن گفته اند و به گمراهی عمیقی دچار گشته و در

سرگردانی افتاده اند، زیرا با آگاهی امام را ترک کرده اند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت بخشید و آنان را از راه حق بازداشت، حال آن که بینا و بصیر بوده اند(۱).

آنان انتخاب خدا و رسولش را کنار گذارده، انتخاب خود را در نظر گرفتند، در حالیکه قرآن با صدائی بلند به آنان خطاب می کند: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ «و پروردگار تو آنچه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند آنان حق انتخاب ندارند و خداوند از شرک آنها منزّه و برتر است»(۲) و نیز می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»؛ «آنگاه که خدا و رسولش به کاری دستور دادند هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حق انتخاب نخواهد داشت»(۳) و نیز می فرماید: «مَالِكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلِّمُوا لَهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ»؛ «شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟ آیا کتابی آسمانی دارید که در آن چنین می خوانید که آنچه خود بخواهید دارا خواهید بود؟ یا عهد و پیمانی - پایدار تا قیامت - مبنی بر اینکه هر آنچه حکم می کنید خواهید داشت از ما گرفته اید؟ از آنان پرس

ص: ۱۰۹

۱- ۱۶۱. اشاره است به بخشی از آیه ۳۸ سوره عنکبوت

۲- ۱۶۲. سوره قصص، آیه ۶۸.

۳- ۱۶۳. سوره احزاب، آیه ۳۶.

کدامیک از آنان چنین چیزی را ضمانت می کنند آیا شریکانی دارند؟ اگر راست می گویند شرکای خود را بیاورند» (۱) و نیز خداوند می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟» «آیا در قرآن تدبر نمی کنند یا بر دلها قفل زده شده است؟» (۲) یا خداوند بر دل آنان مهر زده و دیگر نمی فهمند، یا «می گویند شنیدیم و حال آنکه نمی شنوند، بدترین جنبدگان از نظر خداوند، کرولال هایی هستند که نمی اندیشند، و اگر خدا خیری در آنان سراغ داشت آنان را شنوا می کرد و اگر آنان را شنوا می کرد پشت کرده اعراض می نمودند» (۳) و «گویند: می شنویم و نافرمانی می کنیم» (۴) بلکه آن «فضل خداوند است که به هر که بخواهد عطا می فرماید و خداوند دارای فضلی بزرگ است» (۵).

پس چگونه می خواهند امام را برگزینند و حال آنکه امام عالمی است که جهل در او راه ندارد، و فرمانروایی است که سختی نمی دهد، معدن قداست و پاکیزگی و عبادت و علم و بندگی است دعای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فقط در حق او بوده است (مثل: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ (و یا) اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَغِيْرَهُ) و یا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فقط او را به امامت فرا خوانده است وی از نسل حضرت صدیقه طاهره است و هیچ عیبی در نسب او

ص: ۱۱۰

-
- ۱- ۱۶۴. سوره قلم، آیه ۳۶ - ۴۱.
 - ۲- ۱۶۵. سوره محمد، آیه ۲۴.
 - ۳- ۱۶۶. ترجمه آیه ۲۳-۲۱ از سوره انفال که در متن آمده و جهت یکنواختی ترجمه از درج متن آیه در خلال ترجمه خودداری گردید.
 - ۴- ۱۶۷. ترجمه بخشی از آیه ۹۳ سوره بقره
 - ۵- ۱۶۸. ترجمه بخشی از آیه ۲۱ سوره حدید

نیست، هیچ شرفی همطراز او نیست نسب او از قریش است و در بین قریش از بنی هاشم است که از بقیه قریش شرافت بیشتری دارند و در آن میان از عترت یعنی از آل و نزدیکان حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم است امام از نظر خداوند مرضی و پسندیده است. شریفترین اشراف است، او از نسل عبدمناف است. علم او دائماً رو به افزونی است، حلم و بردباری او کامل و تمام عیار است بر امر امامت توانا و قدرتمند است به نحوه اداره امور امت عالم و آگاه است، اطاعتش واجب است، به فرمان خداوند به امر امامت قیام نموده (یا مجری اوامر و فرامین الهی است)، خیر خواه بندگان خدا و حافظ دین اوست، خداوند انبیاء و ائمه را توفیق می دهد و از علم و حکمت مخزون خود علمی به آنان می دهد که به دیگران نداده است و لذا علم آنان از تمامی علوم اهل زمان برتر و بالاتر است. خداوند می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» «آیا آنکه خود، هدایت کننده ی مردم به سوی حق است شایسته تر است که از او تبعیت کنند یا آنکه تا راهنمایی اش نکنند هدایت نمی یابد، چه می شود شما را؟ چگونه حکم می کنید؟» (۱) و نیز می فرماید: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ «هر آنکس را که حکمت دهند، خیر کثیری بدست آورده است» (۲) و در مورد طالوت فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ «خداوند او را بر شما

ص: ۱۱۱

۱- ۱۶۹. سوره یونس، آیه ۳۵.

۲- ۱۷۰. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

برگزید و به علاوه به او افزونی در علم و قدرت جسمانی عطاء فرمود، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می کند و خداوند غنی، توانمند و داناست» (۱) و نیز به پیامبرش می فرماید: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»؛ «فضل خدا بر تو عظیم است» (۲) و نیز در مورد ائمه از اهل بیت خاندان و نسلش می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا»؛ «آیا مردم به خاطر فضلی که خداوند به آنان داده است حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم پس بعضی از آنان ایمان آوردند و گروهی از آن اعراض کردند و آتش جهنم کافی است» (۳).

و هر گاه خداوند، بنده ای را برای اداره ی امور بندگانش برگزیند به او شرح صدر و آمادگی کامل این کار را عنایت می فرماید و در قلبش چشمه های جوشان حکمت قرار می دهد و علم را کاملاً به او الهام می فرماید و بعد از آن از هیچ پاسخی در نمی ماند و از رفتار و گفتار صحیح دور و منحرف نمی شود. او معصوم است و مؤید، خداوند او را توفیق می دهد و در راستی و درستی پابرجا و محکم نگه می دارد، از خطای لغزش و سقوط در امان است، خداوند فقط او را اینگونه قرار داده است تا

ص: ۱۱۲

۱- ۱۷۱. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۲- ۱۷۲. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۳- ۱۷۳. سوره نساء، آیه ۵۴ و ۵۵.

حجّت خدا باشد بر بندگانش و گواه او باشد بر خلقش، و این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند دارای فضلی بزرگ است، حال آیا بر چنین چیزی توانایی و دسترسی دارند تا بتوانند او را برگزینند؟ یا فرد منتخب آنان چنین اوصافی دارد تا او را بر دیگران مقدم بدانند؟ قسم به خانه خدا که از حق تجاوز کرده اند و لذا خداوند آنان را نکوهش فرموده و مورد نفرت و غضب نموده و هلاک کرده می فرماید: «چه کسی گمراهتر از آنکه بی راهنمای الهی خود سرانه عمل کند و خدا ستمکارانرا راه ننماید.» و فرموده: «فَتَعَسَىٰ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»؛ «هلاکت باد بر آنان و خداوند کارهایشان را در بیراهه و گمراهی قرار داد» (۱) و نیز فرموده است: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»؛ «بزرگ نفرت و دشمنی است نزد خدا و نزد مؤمنین، این گونه خداوند بر هر قلب انسانهای متکبر و جبار مهر می نهد» (۲).

(و این حدیث را محمد بن عصام کلینی و علی بن محمد بن عمران احمد بن هشام مؤدب رضی الله عنه برایم نقل کرده و گفته اند: محمد بن یعقوب کلینی این حدیث را از ابو محمد قاسم بن العلاء و او از قاسم بن مسلم و او از برادرش عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام برایشان نقل نموده است (۳)).

ص: ۱۱۳

۱- ۱۷۴. سوره محمد، آیه ۸.

۲- ۱۷۵. سوره مؤمن، آیه ۳۵.

۳- ۱۷۶. به نقل از عیون اخبار الرضا {ترجمه ی حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری} / ج ۱ / ۴۴۴ - ۴۵۸ (با اندکی تخیل).

ادیان آسیایی: مهرداد بهار / نشر چشمه / چاپ اول / ۱۳۷۵.

از اسطوره تا تاریخ: مهرداد بهار / گردآوری ابوالقاسم اسماعیل پور / نشر چشمه / چاپ اول / ۱۳۷۶.

اسلام در ایران: ایلیا پاولوویچ / ترجمه ی کریم کشاورز / انتشارات پیام / چاپ چهارم / ۱۳۵۴.

اصول کافی: شیخ کلینی / ترجمه ی سید جواد مصطفوی / دفتر نشر فرهنگ اهل بیت / ؟

اعیان الشیعه: علامه سید محسن امین / دارلتعارف للمطبوعات بیروت / ؟

الفرق بین الفرق: ابومنصور عبدالقاهر بغدادی / ترجمه ی جواد مشکور / چاپ سوم / ۱۳۵۴.

ایران از آغاز تا اسلام: رومن گیرشمن / ترجمه ی محمدمعین / شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / چاپ هشتم / ۱۳۷۰.

ایران باستان: یوزف ویسهوفر / ترجمه ی مرتضی ثاقب فر / نشر ققنوس / چاپ اول / ۱۳۷۷.

ایران در زمان ساسانیان: آرتور کریستن سن / ترجمه ی رشید یاسمی / دنیای کتاب / چاپ ششم / ۱۳۶۸.

ایران در نخستین قرون اسلامی: برتولد اشپولر / ترجمه ی جواد فلاطوری / شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / چاپ چهارم / ۱۳۷۳.

ایران و تمدن ایرانی: کلمان هوار / ترجمه ی حسن انوشه / انتشارات امیرکبیر / چاپ اول / ۱۳۶۳.

بحارالانوار، جلد ۴۹: علامه محمد باقر مجلسی / المکتبه الاسلامیه / چاپ ۱۳۸۵ قمری.

برمکیان به روایات مورّخین عرب و ایرانی: لوسین بووا / ترجمه ی عبدالحسین میکده / شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / چاپ سوّم / ۱۳۶۵.

تاریخ اسلام کمبریج: ترجمه ی احمد آرام / انتشارات امیر کبیر / چاپ اوّل / ۱۳۷۷.

تاریخ اسماعیلیان: برنارد لوئیس / ترجمه ی یعقوب آژند / چاپ اوّل / ۱۳۶۳.

تاریخ ایران بعد از اسلام: عبدالحسین زرّین کوب / انتشارات امیر کبیر / چاپ دوّم / ۱۳۵۵.

تاریخ ایران کمبریج (جلد سوّم، قسمت اوّل): ترجمه ی حسن انوشه / انتشارات امیر کبیر / چاپ دوّم / ۱۳۷۳.

تاریخ تشیع در ایران: رسول جعفریان / انتشارات انصاریان / چاپ اوّل / ۱۳۷۵.

تاریخ حبیب السیر: غیاث الدّین بن همام الدّین الحسینی / ترجمه ی محمّد دبیر سیاقی / چاپ دوّم / ۱۳۵۳.

تاریخ سیاسی اسلام: حسن ابراهیم حسن / ترجمه ی ابوالقاسم پاینده / سازمان انتشارات جاویدان / چاپ چهارم / ۱۳۶۰.

تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج): جاسم حسین / ترجمه ی سید محمّد تقی آیت اللهی / انتشارات امیر کبیر / چاپ دوّم / ۱۳۷۷.

تاریخ سیستان (از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفّاریان): ادmond کلیفورد باسورث / ترجمه ی حسن انوشه / امیر کبیر / چاپ دوّم / ۱۳۷۷.

تاریخ فخری: محمّد بن طباطبا معروف به ابن طقطقی / ترجمه ی محمّد وحید گلپایگانی / بنگاه نشر و ترجمه ی کتاب / ۱۳۵۰.

تاریخ طبری: محمّد بن جریر طبری / ترجمه ی ابوالقاسم پاینده / انتشارات اساطیر / چاپ دوّم / ۱۳۶۲.

تاریخ کیش زرتشت: مری بویس / ترجمه ی همایون صنعتی زاده / انتشارات توس / چاپ اوّل / ۱۳۷۴.

تاریخ مردم ایران (قبل از اسلام): عبدالحسین زرّین کوب / انتشارات امیرکبیر/ چاپ سوّم/ ۱۳۷۱.

تاریخ موسیقی خاورزمین: هنری جورج فارمر / ترجمه ی بهزاد باشی / انتشارات آگاه / چاپ اوّل / ۱۳۶۶.

تاریخچه مکتب مزدک: اوتا کر کلیما / ترجمه ی جهانگیر فکری ارشاد / انتشارات توس / چاپ اوّل / ۱۳۷۱.

ترجمه فرق الشیعه نوبختی: ابو محمد حسن بن علی نوبختی / ترجمه و تألیف محمّد جواد مشکور / ۱۳۵۳.

جستاری در فرهنگ ایران: مهرداد بهار / انتشارات فکر روز / چاپ سوّم / ۱۳۷۶.

جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ ابرو: شهاب الدّین عبدالله خوافی / تصحیح غلامرضا ورهرام / انتشارات اطلاعات / چاپ اوّل / ۱۳۷۰.

جنبش زیدیه در ایران: عبدالرفیع حقیقت / انتشارات فلسفه / چاپ دوّم / ۱۳۶۳.

چکیده تاریخ کیش زرتشت: مری بویس / ترجمه ی همایون صنعتی زاده / انتشارات صفی علیشاه / چاپ اوّل / ۱۳۷۷.

چهره مسیح در ادبیات فارسی: قمر آریان / انتشارات معین / چاپ اوّل / ۱۳۶۹.

خوارج در ایران: حسین مفتخری / مرکز بازشناسی اسلام و ایران / چاپ اوّل / ۱۳۷۹.

دینهای ایران: گنوویدن گرن / ترجمه ی دکتر منوچهر فرهنگ / انتشارات آگاهان دیده/ چاپ اوّل/ ۱۳۷۷.

رساله ی ماتیکان گجستک ابالیش: آذر فرنبح فرخ زادان / برگردان ابراهیم میرزای ناظر / انتشارات هیرمند / چاپ اوّل / ۱۳۷۶.

زرتشت، مزدیسنا و حکومت: مهندس جلال الدّین آشتیانی / شرکت سهامی انتشار / چاپ هفتم / ۱۳۷۴.

زرسالاران یهودی و پارسی (استعمار بریتانیا در ایران): عبدالله شهبازی / مؤسسه

مطالعات و پژوهشهای سیاسی / چاپ اول / ۱۳۷۷.

زمینه فرهنگ مردم ایران: جلال ستّاری / نشر ویراستار / چاپ اول / ۱۳۷۰.

زندگانی سیاسی هشتمین امام، حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام: جعفر مرتضی حسینی / ترجمه ی خلیل خلیلیان / نشر فرهنگ / چاپ یازدهم / ۱۳۷۷.

طلوع و غروب زرتشتی گری: آر.سی.زینر / ترجمه ی دکتر تیمور قادری / انتشارات فکر روز / چاپ اول ۱۳۷۵.

فرهنگ فرق اسلامی: محمّد جواد مشکور / بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس / ۱۳۶۸.

فرهنگ و عقاید و مذاهب اسلامی: جعفر سبحانی / انتشارات توحید / چاپ اول / ۱۳۷۱.

صحیفه کامله سجّادیّه: ترجمه ی حسین انصاریان / انتشارات پیام آزادی / چاپ چهارم / ۱۳۷۶.

عصر زرّین فرهنگ ایران: ریچارد ن. فرای / ترجمه ی مسعود رجب نیا / سروش / چاپ سوّم / ۱۳۷۵.

عیون اخبار الرّضا: شیخ صدوق / ترجمه ی حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری / نشر صدوق / چاپ اول / ۱۳۷۲.

کنز العمال: الشیخ صفوهاالصفّا / مؤسسه الرساله / چاپ ۱۴۱۳.

مروج الذهب: ابی الحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی / انتشارات دارللهجره / چاپ ۱۳۶۳.

مزدپرستی در ایران قدیم: آرتور کریستن سن / ترجمه ی ذبیح الله صفا / انتشارات هیرمند / چاپ چهارم / ۱۳۷۶.

منتهی الآمال: حاج شیخ عبّاس قمی / مطبوعاتی حسینی / چاپ هشتم / ۱۳۷۶.

ناسخ التواریخ: عباسقلی خان سپهر / انتشارات کتابفروشی اسلامیّه / چاپ ۱۳۴۸.

منشورات مسجد جمکران

کتاب هایی که تا کنون انتشارات مسجد مقدّس جمکران منتشر نموده است :

- ۱ - در کربلا چه گذشت
- ۲ - نجم الثاقب
- ۳ - خزائن الأشعار جوهری
- ۴ - خوشه های طلایی
- ۵ - در جستجوی قائم علیه السلام
- ۶ - یاد مهدی علیه السلام
- ۷ - عقد الدرر
- ۸ - کلیات مفاتیح الجنان
- ۹ - منتخب المفاتیح
- ۱۰ - هدیه احمدیه
- ۱۱ - تاریخچه مسجد مقدّس جمکران
- ۱۲ - زیارت ناحیه مقدّسه
- ۱۳ - کرامات المهدی علیه السلام
- ۱۴ - در جستجوی نور
- ۱۵ - آخرین خورشید پیدا
- ۱۶ - فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام
- ۱۷ - اعتکاف، تطهیر صحیفه اعمال
- ۱۸ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام

۱۹ - غیبت، ظهور، امامت

۲۰ - اهمیت اذان و اقامه و...

۲۱ - پرچمدار نینوا

۲۲ - حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت

۲۳ - از زلال ولایت

۲۴ - مهدی موعود علیه السلام

۲۵ - انتظار بهار و باران

۲۶ - ناپیدا ولی با ما

۲۷ - علی علیه السلام مروارید ولایت

۲۸ - خصایص زینبیه علیها السلام

ص: ۱۲۶

- ۲۹ - گفتمان مهدویت
- ۳۰ - انتظار و انسان معاصر
- ۳۱ - مفرد مذکر غایب
- ۳۲ - سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی
- ۳۳ - ... و آنکه دیرتر آمد
- ۳۴ - سرود سرخ انار
- ۳۵ - منشور نینوا
- ۳۶ - سحاب رحمت
- ۳۷ - زندگی پس از مرگ
- ۳۸ - وظایف منتظران
- ۳۹ - تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام (۲ جلد)
- ۴۰ - عطر سيب
- ۴۱ - سقا خود تشنه دیدار
- ۴۲ - مهر بی کران
- ۴۳ - نشانه های ظهور او
- ۴۴ - دلشده (در حسرت دیدار دوست)
- ۴۵ - علی علیه السلام و پایان تاریخ
- ۴۶ - تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام
- ۴۷ - منازل الاخره
- ۴۸ - مشکات الانوار

۴۹ - ینابیع الحکمہ

۵۰ - گنجینه نور و برکت

۵۱ - تاریخ حضرت سید الشهداء علیه السلام

۵۲ - داستانهایی از امام زمان علیه السلام

۵۳ - ظهور امام زمان علیه السلام از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان

۵۴ - آئینه اسرار

۵۵ - عریضه نویسی به اهل بیت علیهم السلام

۵۶ - چهل حدیث (امام مهدی علیه السلام در کلام امیرمؤمنان علیه السلام)

۵۷ - نشانه های یار و چکامه انتظار

۵۸ - داغ شقایق

۵۹ - مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات

۶۰ - تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم

۶۱ - امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان

۶۲ - مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی

۶۳ - یوسف آل محمد علیه السلام

ص: ۱۲۷

در مراکز استان ها و شهرستان های سراسر کشور نمایندگی فعال می پذیرد

واحد پاسخ به سؤالات مسجد مقدس جمکران

آماده پاسخگویی به سؤالات و مشکلات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، فقهی و اعتقادی شما عزیزان می باشد. می توانید سؤالات خود را به آدرس: قم / صندوق پستی ۶۱۷ واحد تحقیقات فرهنگی مسجد مقدس جمکران ارسال نمایید. شایان توجه است که مطالب و نامه های عزیزانی که با این صندوق پستی مکاتبه می نمایند، به منزله اسرار ایشان بوده، و در حفظ و نگهداری آنها کاملاً دقت و مراقبت خواهد شد.

ص: ۱۲۸